



انتشارات محسن
Mohsin Publications

اقتصاد سیاسی

به زبان ساده

نویسنده: محمد رضا قربانی

بازتایپ و تجدید چاپ: انتشارات محسن

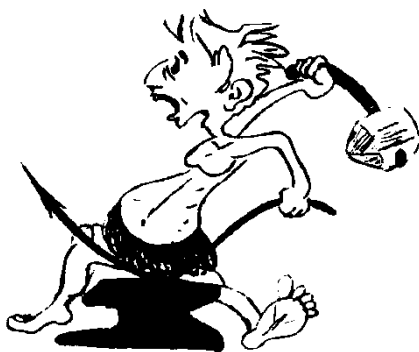
پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com

وبلاگ: <http://mohsinpubs.blogspot.com>

تاریخ انتشار: حمل ۱۳۹۱ (مارچ ۲۰۱۲)

بخش اول

انسان‌ها به یکدیگر نیاز دارند:
روزی صنعتگری نیزه‌ای ساخت. نیزه‌ای که با آن انسان
بتواند راحت شکار کند.
صنعتگر فکر کرد که چطور است که خودش با نیزه‌ای که
ساخته است برای شکار به جنگل برود. در پی این اندیشه به
جنگل رفت، اما تا شب نتوانست هیچ حیوانی شکار کند.
صنعتگر نشست و فکر کرد و فکر کرد و فکر کرد، تا به
علت ناتوانایی‌اش در شکار پی برد. پس با خود گفت:





«آه!.. چقدر

بیهوده امروز

وقتم را به هدر

دادم. آخر من

یک صنعتگرم و

کارم ساختن نیزه

است. شکار کار شکارچی است. او است که فن و روش
شکار کردن را می‌داند. صنعتگر هم شکار نمی‌کند، اما وسایل
خوبی برای شکار می‌سازد.»

از طرفی بشنوید همان روز که صنعتگر برای شکار به
جنگل رفته بود، شکارچی برای خریدن وسایل شکار به محل
کار صنعتگر رفت؛ ولی پرواضح است که صنعتگر را در آنجا
نیافت. پس تصمیم گرفت که خود مشغول ساختن نیزه شود.

اما تلاش او هم

بیهوده بود، زیرا

بعد از صرف

وقت بسیار

زیادی توانست

یک چیزی

بسازد که فقط

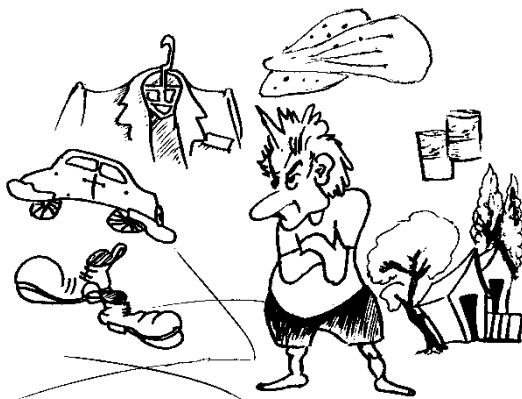
شکلش شبیه نیزه





بود و با آن به راحتی نمی شد شکار کرد. او نیز با خود گفت: «من یک شکارچی هستم. ساختن نیزه کار صنعتگر است. صنعتگر به خوبی نیزه و سایر وسایل شکار را می سازد؛ و من هم خوب می توانم شکار کنم.»

صنعتگر و شکارچی به یکدیگر احتیاج دارند و نمی توانند ارتباط شان را با یکدیگر قطع کنند. صنعتگر از این جهت به شکارچی احتیاج دارد که نیزه هایی را که می سازد بفروشد، و



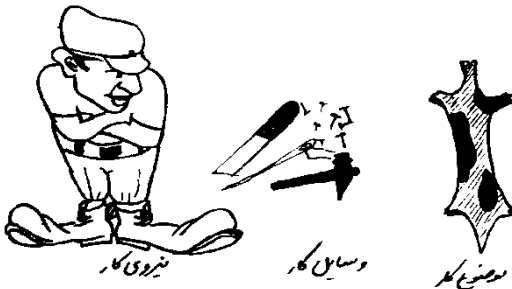
شکارچی نیز از این جهت به صنعتگر احتیاج دارد که برایش وسایل شکار بسازد، و بدینترتیب به حیات خود ادامه دهد.

تولید چیست؟

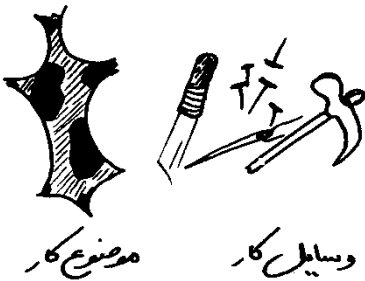
انسان برای ادامه حیات خود مجبور است تولید کند؛ اما چگونه؟ آیا کسی می‌تواند تمام چیزهای مورد نیازش را به تنهایی تولید کند؟

مثلاً یک کارخانه را در نظر بگیرید. در این کارخانه تمام چیزهایی که برای تولید لازم است وجود دارد. از ساختمان و ابزار مناسب برای تولید گرفته تا مواد خام و کمکی و غیره. اما آیا همین‌ها برای تولید کافی هستند؟ اگر کارگران یکباره دست از کار بکشند، این کارخانه با تمام وسایلش می‌تواند خودبخود کاری انجام دهد؟ و یا کارگران بدون کارخانه و کلبه‌ی وسایل آن می‌توانند دست به تولید بزنند؟

خیر؛ چیزی به خودی خود تولید نخواهد شد؛ و انسان



نمی تواند دست
روی دست بگذارد
و بدون این که
کاری انجام دهد
کالای مورد
نیازش را بسازد.



برای تولید

ابتدا **کار لازم**

است. علاوه بر کار، **موضوع کار** و **وسایل کار** نیز لازم می باشند. وقتی انسان می خواهد کالای خاصی را تولید کند، ابتدا و قبل از هر چیز می داند که باید کار کند؛ اما روی چه؟ روی چه چیزی باید کار کند تا آن را تبدیل به کالای مورد نظرش نماید؟

به آن چیزی که انسان باید روی آن کار کند تا تبدیل به کالای مورد نظرش گردد، موضوع کار می گویند. مثلاً خیاط برای دوختن لباس، روی پارچه کار می کند. پارچه موضوع کار است. اینجا یک مسئله دیگر باقی می ماند و آن این که آیا انسان می تواند با دست خالی موضوع کار را به وسیله ی کاری که انجام می دهد به کالای مورد نظر تبدیل نماید؟

انسان به وسایل کار احتیاج دارد تا بتواند بر روی موضوع کار، کار کرده و آن را تبدیل به کالای مورد نظر سازد.

بنابراین برای تولید سه
شرط اساسی لازم است:
۱- کار: که عبارت است
از فعالیت انسان.

ولی آیا هر فعالیت انسان
کار نامیده می‌شود؟ مثلاً
بازی فوتبال هم یکی از
فعالیت‌های انسان است؛ آیا
بازی فوتبال کار می‌باشد؟



خیر؛ پس
کار چیست؟
کار فعالیت
آگاهانه انسان
است.
بازی شطرنج
یکی از فعالیت

های آگاهانه‌ی انسان است؛ زیرا هر کدام از طرفین بازی،
آگاهانه تلاش می‌نمایند تا دیگری را شکست دهد.

حال آیا بازی شطرنج کار نامیده می‌شود؟

خیر؛ تعریف کامل و درست کار چنین است:

کار عبارت است از فعالیت آگاهانه و مفید انسان‌ها برای



دگرگون کردن مواد و مصالح طبیعت به منظور رفع احتیاجات. بدون کار ادامه‌ی زندگی برای انسان غیرممکن است.

۲- موضوع کار: هر چیز را که انسان بر روی آن کار کند تا تبدیل به کالای مورد نظرش شود، موضوع کار می‌گویند. موضوع کار هم می‌تواند چیزهایی باشند که به طور مستقیم در طبیعت وجود دارند، مانند زمین، آب و غیره؛ هم

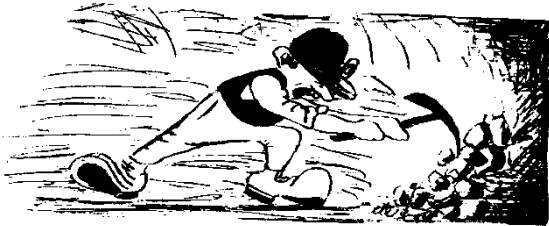
می‌تواند چیزهایی باشند که قبلاً روی آنها کار انجام شده. یعنی قبلاً انسان روی آنها کار کرده است.

مانند نخ که قبلاً پشم یا پنبه بوده و به وسیله کار انسان به نخ تبدیل گشته است.



وقتی زغال سنگ را به کارخانه‌های فولادسازی برده و در کوره‌ی ذوب قرار می‌دهند تا از آن فولاد و آهن تهیه کنند، می‌گوییم زغال سنگ موضوع کار و فولاد و آهن محصول کار هستند.

برای کارگران کارخانه فولادسازی، زغال سنگ موضوع کار و آهن و فولاد محصول کار می‌باشند. برای یک معدنچی که زغال سنگ استخراج می‌کند، معدن



زغال سنگ موضوع کار است و زغال سنگ محصول کار می‌باشد.

برای کارگران ماشین‌سازی، فولاد و آهن موضوع کار هستند و ماشین محصول کار.

برای کارخانه‌های ریسندگی، پنبه موضوع کار است و نخ محصول کار. برای کارخانه‌های پارچه‌بافی، نخ موضوع کار است و پارچه محصول کار. برای خیاط، پارچه موضوع کار است و لباس محصول کار.



همانطور که قبلاً گفتیم موضوع کار هم می تواند چیزی باشد که در طبیعت یافت می شود؛ و قبلاً کسی بر روی آن کار نکرده است، مانند معدن زغال سنگ، درخت، معدن های مختلف، زمین و غیره؛ و هم می تواند چیزی باشد که قبلاً انسان بر آن کار وارد کرده تا تبدیل به آن چیز مورد نظرش شده است، مانند نخ که مثلاً قبلاً پنبه یا پشم بوده، روی آن کار انجام شده تا تبدیل به نخ گشته است. و یا پارچه که قبلاً نخ بوده و روی آن کار شده تا تبدیل به پارچه گشته است.

از مطالب بالا نتیجه ی دیگری می گیریم و آن این که هر چیز ممکن است در بعضی شرایط موضوع کار و در بعضی شرایط محصول کار باشد. مثل پارچه که برای خیاط موضوع کار است، ولی برای کارگران پارچه باف محصول کار می باشد.



ماده خام چیست؟

ماده‌ی خام موضوع کاری است که به طور مستقیم در طبیعت وجود ندارد؛ مثلاً درخت، آب، معادن و غیره موضوع‌های کاری هستند که به طور مستقیم در طبیعت وجود دارند و هیچگونه کاری جهت به وجود آوردن آماده کردن آن‌ها انجام نگرفته است، و به همین جهت ماده‌ی خام نیستند؛ ولی زغال سنگ که پس از صرف مقداری کار، تراشیده و

آماده شده از معدن

استخراج می‌شود، در

کارخانه‌های فولاد

سازی، موضوع کار و

ماده‌ی خام است؛ فولاد

در کارخانه‌های ماشین

سازی موضوع کار و

ماده‌ی خام می‌باشد؛

پنبه در کارخانه‌های

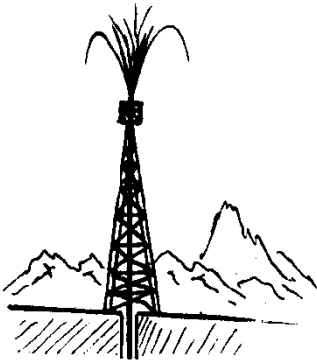
ریسندگی موضوع کار و ماده‌ی خام می‌باشد و غیره.

آیا زمین ماده‌ی خام است؟

جواب: خیر چون بطور مستقیم در طبیعت وجود دارد و

انسان هیچ کاری برای به وجود آوردن آن انجام نداده است.

آیا زمین موضوع کار می‌باشد؟



جواب: بله، برای کشاورزی که زمین را شخم می‌زند و روی آن بذر می‌پاشد، زمین موضوع کار می‌باشد.

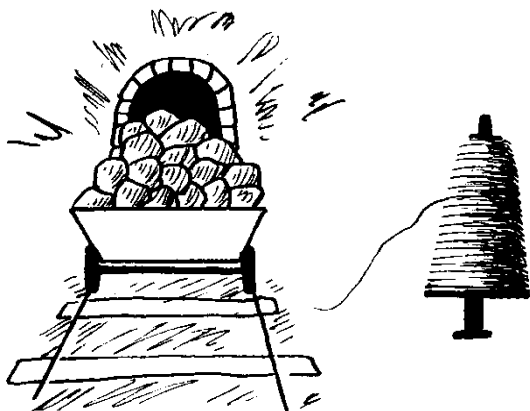
آیا پنبه ماده‌ی خام است؟

جواب: بله، چون به طور مستقیم و آماده شده در طبیعت وجود ندارد.

آیا پنبه موضوع کار است؟

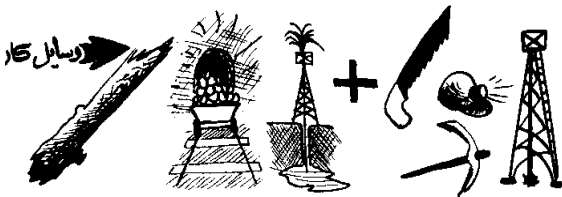
جواب: بله در کارخانه‌های ریسندگی، پنبه موضوع کار است.

بنابر این هر ماده‌ی خامی می‌تواند موضوع کار باشد ولی هر موضوع کاری نمی‌تواند ماده‌ی خام باشد. مثل پنبه که هم ماده‌ی خام است و هم موضوع کار، در حالی که مثلاً زمین ماده خام نیست ولی موضوع کار می‌باشد.



۳- وسایل کار: وسایل کار از یک طرف به شکل منابع طبیعی و مواد سودمندی است که در طبیعت وجود دارند و این مواد سودمند عبارت اند از: معدن‌های آهن، مس، سرب، نفت، زغال سنگ، آب، چوب و غیره.

و از طرف دیگر کلیه اشیایی را تشکیل می‌دهند که انسان به وسیله‌ی آنها بر روی موضوع‌های کار، کار می‌کند. منظور از کلیه‌ی اشیاء، ابزارهای تولید، ماشین آلات و وسایل پیشرفته‌ای است که با آن می‌توان دست به استخراج و



بهره‌برداری از منابع طبیعی سودمند زد. مهم‌تر از همه این که با این وسایل پیشرفته می‌توان این منابع طبیعی را به شکل چیزهای مفید دیگری که صنعتی هستند درآورد. با این وسایل می‌توان نفت خام را به نفت سفید، گازوئیل، بنزین، قیر و غیره تبدیل کرد. به وسیله‌ی ابزارهای تولید و وسایل پیشرفته از مواد نفتی، کیسه‌های پلاستیکی، ظروف پلاستیکی و سایر چیزهای دیگر می‌سازند.

تا اینجا دیدیم که نه انسان به تنهایی و با دست خالی

می تواند دست به تولید بزند، و نه وسایل کار (هرچند هم بسیار پیشرفته باشند)، بدون نیروی انسان می توانند به خودی خود، کاری انجام داده و چیزی تولید کنند.

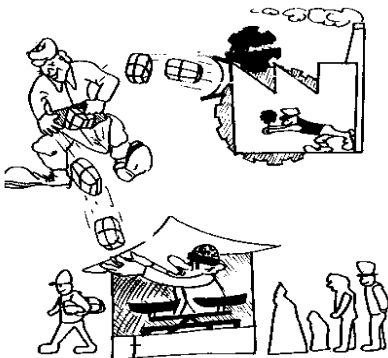
به خاطر همین امر به مجموع نیروی کار انسان و وسایل کار و موضوع کار، نیروهای مولده می گویند.

نیروهای مولده:

نیروهای مولده، مجموع کار نیروی انسان و وسایلی هستند که عامل تولید می باشند.

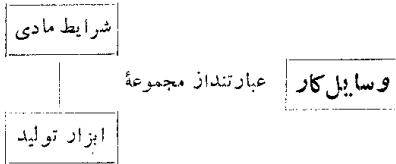
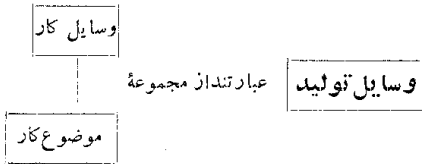
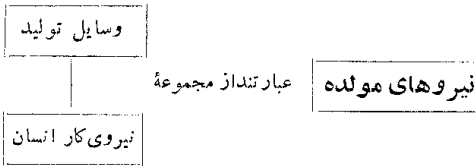
موضوع کار + وسایل کار + نیروی کار و مهارت انسان = نیروهای مولده. یعنی: وسایل تولید + نیروی کار و مهارت انسان = نیروهای مولده.

و همین طور قبلاً نیز گفتیم، وسایل کار مجموعه‌ی شرایط مادی و ابزار تولید می باشد. شرایط مادی عبارت از



منابع طبیعی و سودمندی است که در طبیعت وجود دارند، مانند معدن‌های طلا، نقره، آهن، زغال سنگ، نفت خام، آب،

چوب و غیره. بنابر این تمام مطالب بالا را می‌توانیم به صورت زیر بیان کنیم:



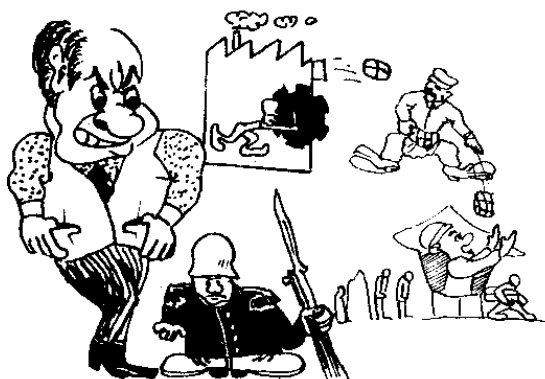
روابط تولید یا مناسبات تولید چیست؟

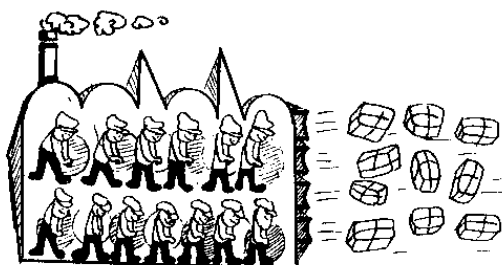
انسان به طور دسته جمعی کار می کند: در نتیجه تولیداتش هم به صورت اجتماعی انجام می گیرد. هنگامی که انسان ها کار می کنند و به وسیله ی کار دست به تولید می زنند، بین آنها روابطی برقرار می شود.

این روابط عبارت اند از مبادله (یعنی عوض کردن آنچه به وسیله ی کار تولید شده با چیز دیگر)، توزیع (تقسیم کالا بین مردم) و مصرف کالا می باشد.

به این روابط، روابط تولید یا مناسبات تولید می گویند که در جریان تولید، توزیع، مبادله و مصرف بین انسان ها به وجود می آید.

علاو بر این، منظور از روابط تولید یا مناسبات تولید این





است که وسایل تولید در دست چه طبقه‌ای است؛ در دست افراد و طبقاتی است که از آن (وسایل تولید) برای استثمار و بهره‌کشی از طبقات دیگر استفاده می‌کنند؟

یا در دست جامعه است و از آن برای تامین نیازها و احتیاجات مردم استفاده می‌شود؟

هرگاه وسایل تولید در دست طبقه‌ی استثمارکننده باشد، بین طبقه‌ی استثمارکننده و طبقه‌ی استثمار شونده روابطی به وجود می‌آید که نمونه‌ای از روابط تولید (یا مناسبات تولید) است. مثلاً رابطه‌ی طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی سرمایه‌دار نمونه‌ای از روابط تولید (مناسبات تولید) می‌باشد.

روابط تولید (مناسبات تولید) به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱- روابط یا مناسبات همکاری: در کشورهای سوسیالیستی که مالکیت خصوصی جای خود را به مالکیت عمومی می‌دهد، و وسایل تولید در مالکیت همه‌ی مردم قرار می‌گیرد، استثمار انسان از انسان از بین می‌رود. در کشورهای سوسیالیستی مردم



برای خودشان و جامعه کار کرده و همه به یکدیگر کمک و یاری می‌کنند.

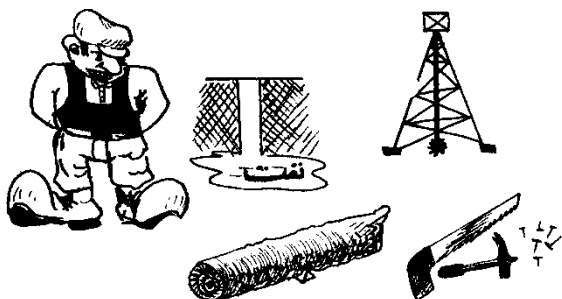
۲- روابط یا مناسبات تبعیت: در نظام‌های طبقاتی (مانند نظام‌های برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری) وسایل تولید در دست عده‌ی معدودی است که از آن وسایل برای استثمار و بهره‌کشی از طبقات دیگر استفاده می‌کنند. در نظام‌های طبقاتی، طبقات استثمار شونده مجبور اند برای مالکان وسایل تولید کار کرده و تابع آنان باشند.

رابطه میان نیروهای مولده و

روابط تولید (مناسبات تولید) چیست؟

نیروهای مولده چیست؟ قبلاً گفتیم که نیروهای مولده عبارت است از مجموعه‌ی وسایل تولید (یعنی وسایل کار به علاوه‌ی موضوع کار) و نیروی کار و مهارت انسان.

خوب این را می‌دانیم که با پیشرفت زمان، تجربه و مهارت انسان در کار بیشتر می‌شود؛ همین طور، ابزار تولید نیز رشد



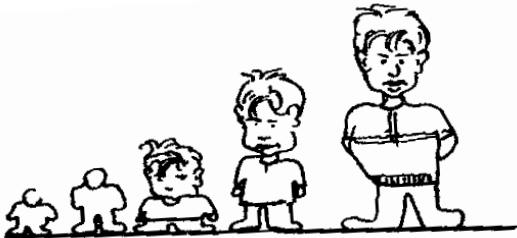
کرده و تکامل می‌یابند.

و اما روابط تولید (مناسبات تولید) عبارت اند از چگونگی تولید، مبادله، توزیع و مصرف کالا و چگونگی مالکیت ابزار تولید (یعنی این که ابزار تولید در دست چه طبقه است؛ در دست افراد و طبقاتی است که با آن انسان را استثمار می‌کنند، یا در دست مردم است و با آن نیازهای جامعه را رفع می‌کنند؟). روابط تولید (مناسبات تولید) تا حدود مشخصی به نیروهای مولده اجازه‌ی رشد و تکامل می‌دهد. اما همین که طبقه‌ای که مالک ابزار تولید است، رشد نیروهای مولده را برای وجود خود خطرناک حس کند، تلاش می‌نماید که مانع رشد و تکامل نیروهای مولده شود. طبقه‌ای که مالک ابزار تولید است، ادامه‌ی وجود خود را در حفظ روابط تولید (مناسبات تولید) کهنه می‌بیند؛ ولی نیروهای مولده همچنان به رشد و تکامل خود ادامه می‌دهند، تا روابط تولید جدیدی جای روابط تولید قدیم را بگیرد.

بدین ترتیب، هر نظام از نظام‌های جامعه تا زمانی می‌تواند دوام بیاورد و به عمر خود ادامه دهد که در آن نظام، روابط تولید (مناسبات تولید) و نیروهای مولده با هم سازگار باشند. بنابر این هرگاه، روابط تولید (مناسبات تولید) مانع رشد و تکامل نیروهای مولده که همیشه در حال رشد و تکامل هستند، شود، با هم ناسازگار شده و دیر یا زود روابط تولید جدیدی که با نیروهای مولده سازگار باشد، جای روابط تولید قدیم را می‌گیرد و بدین ترتیب شیوه‌ی تولید عوض می‌شود. آنچه در زیر می‌آید شاید علمی نباشد، ولی به روشن‌تر شدن مطالب بالا کمک بسیاری می‌کند:

کودکی را در نظر بگیرید. این کودک با گذشت زمان رشد کرده و بزرگتر خواهد شد.

لباس کودک را هم در نظر بگیرید. همه می‌دانیم که لباس به هیچوجه رشد نمی‌کند و بزرگتر نمی‌شود. حال فرض کنیم که کودک نیروهای مولده؛ و لباس او روابط تولید (مناسبات تولید) باشد.





وقتی کودک لباس را به تن می‌کند، این لباس برای مدت زمانی مناسب او خواهد بود. یعنی یک دفعه به تن کودک تنگ نمی‌شود. اما کودک روز به روز رشد کرده و بزرگتر خواهد شد. در حالی که لباس او برای همیشه به همان اندازه‌ای که بوده باقی

خواهد ماند، و سرانجام نیز زمانی می‌رسد که لباس به تن کودک تنگ و کوچک می‌شود. اگر در چنین وضعی جای آن لباس کهنه را که دیگر مناسب تن کودک نیست، لباس مناسب‌تری نگیرد، پس از گذشت مدتی (یعنی پس از این که کودک کمی بیشتر رشد کرد)، درزهای لباس کهنه پاره شده و به تدریج متلاشی خواهد شد.

رابطه‌ی کودک و لباس، درست مانند رابطه‌ی نیروهای مولده و روابط تولید (مناسبات تولید) می‌باشد. در این جا برای هرچه روشن‌تر شدن مطلب، مقایسه‌ی زیر را از رابطه‌ی «لباس و کودک» و رابطه‌ی «روابط تولید و نیروهای مولده» می‌آوریم:

کودک با گذشت زمان رشد کرده و بزرگ‌تر می‌شود.
نیروهای مولده با گذشت زمان رشد کرده و تکامل

می‌یابد. لباس برای مدتی به تن کودک مناسب خواهد بود.
روابط تولید تا حدود مشخصی به نیروهای مولده اجازه‌ی
رشد و تکامل می‌دهد.

چون کودک به مرور زمان رشد کرده و بزرگ‌تر
می‌شود، سرانجام لباس به تن او تنگ و کوچک خواهد شد.
چون نیروهای مولده روز به روز رشد کرده و تکامل
می‌یابند، سرانجام روابط تولید با نیروهای مولده ناسازگار شده
و در مقابل رشد آن می‌ایستد.

با رشد بیشتر کودک، لباس کهنه به تدریج متلاشی می‌شود
و باید لباس مناسب‌تری به تن کودک پوشاند.

با رشد و تکامل بیشتر نیروهای مولده، روابط تولید قدیم
به تدریج متلاشی شده و روابط تولید جدید که مناسب
نیروهای مولده خواهد بود، جای آن را می‌گیرد.

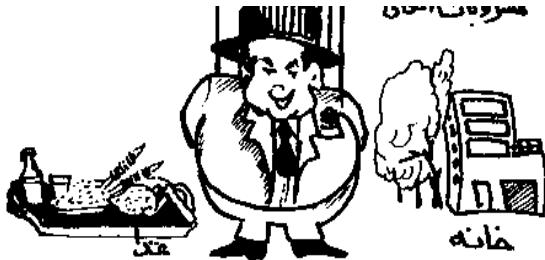


توزیع یعنی چه؟
قبلاً گفتیم انسان‌ها
برای این که بتوانند به
حیات و زندگی خود
ادامه دهند، باید تولید
کنند.

توزیع یعنی تقسیم
کالاهای تولید شده،

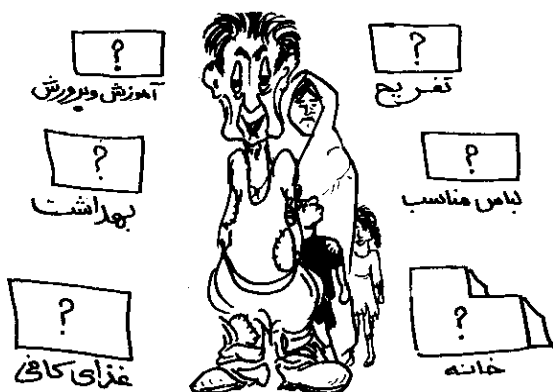
بین مردم. اما پخش این کالاها دقیقاً بستگی به توزیع وسایل تولید دارد که قبلاً، یعنی قبل از توزیع کالاها صورت گرفته. به عنوان مثال، در جوامع سرمایه‌داری وسایل تولید به طور ناعادلانه‌ای توزیع شده است که فقط در دست عده‌ی کمی که سرمایه‌دار نام دارند در آمده؛ یعنی به صورت انحصاری در آمده‌اند؛ و این در حالیست که اکثریت مردم دارای هیچگونه وسیله تولیدی نیستند. بدین ترتیب چون وسایل تولید به طور ناعادلانه توزیع شده است، محصولات تولید شده نیز نمی‌توانند عادلانه توزیع شوند؛ زیرا توزیع کالا، کاملاً بستگی به توزیع قبلی، یعنی توزیع وسایل تولید دارد. وقتی وسایل و مالکیت بر آن خصوصی باشد، توزیع (تقسیم کالاها بین مردم) نیز شکلی نابرابر خواهد داشت.

کارخانه‌ای را که اتومبیل بنز می‌سازد در نظر بگیرید؛ همه می‌دانیم کارگرانی که خود با کار خود اتومبیل را می‌سازند، حتی در خواب هم نمی‌توانند ببینند دارای یکی از آن



اتومبیل‌هایی هستند که خود ساخته اند. وقتی وسایل تولید به طور ناعادلانه توزیع شده باشد، کالاهای عالی و مرغوب، بهترین وسایل رفاهی، بهترین غذاها، بهترین وسایل تفریحی نصیب آن‌هایی خواهد شد که قبلاً وسایل تولید به نفع آنان توزیع شده است.

و در نتیجه بنجل‌ترین کالاها، ارزان‌ترین کالاها نصیب آنانی خواهد شد که دارای هیچ وسیله‌ی تولیدی نیستند.

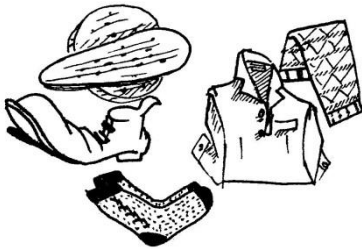


این افراد از داشتن هرگونه وسیله رفاهی محروم هستند، و به سختی می‌توانند شکم خود را سیر کنند. اما اگر وسایل تولید قبلاً به طور عادلانه توزیع شده باشد، یعنی مالکیت آن‌ها به شکل گروهی باشد، آن گاه تمام اعضای جامعه به یک

اندازه از محصولات تولید شده بهره خواهند برد.

مصرف چیست؟

هر کالایی که تولید می‌شود، به نحوی یکی از احتیاجات مردم را برطرف می‌سازد. این کالاها یا به شکل مواد غذایی، پوشاک و کلیه چیزهایی هستند که به طور مستقیم مصرف

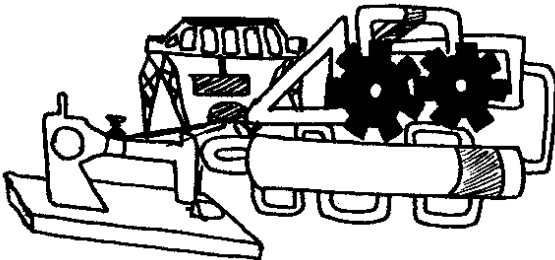


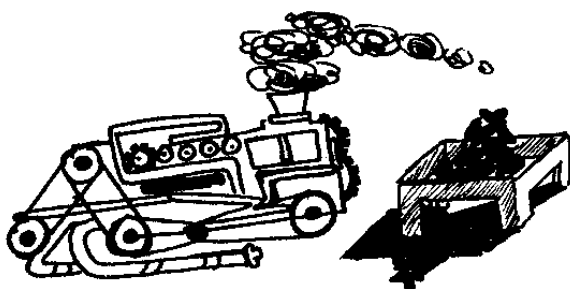
می‌شوند، مانند نان، لباس، کفش، جوراب و غیره. و یا به شکل ماشین‌های تولید در جهت تولید،

مورد استفاده قرار می‌گیرند. بنابر این تمام کالاهایی که تولید می‌شوند، به دو قسمت تقسیم می‌گردند:

۱- کالاهایی که به طور مستقیم به مصرف می‌رسند؛ مانند نان، کفش، لباس و غیره.

۲- کالاهایی که وسایل تولید هستند و در جهت تولید





مصرف می‌شوند.

بعضی از محصولات هم می‌توانند به طور مستقیم مصرف گردند و هم می‌توانند در جهت تولید مورد استفاده قرار گیرند؛ مانند زغال که هم می‌شود از آن در زمستان مستقیماً برای گرم کردن اتاق استفاده کرد، و هم می‌توان به وسیله‌ی آن ماشین‌های کارخانه‌ها را به کار انداخت.

همان طور که توزیع (تقسیم کالا بین مردم) بستگی به توزیع قبلی وسایل تولید دارد، مصرف نیز بستگی به این دارد



که مالکیت وسایل تولید، خصوصی است یا عمومی. مثلاً در جامعه‌ای که وسایل تولید در مالکیت عده‌ی

کمی قرار داشته باشد، توزیع ناعادلانه خواهد بود و همین طور مصرف نیز تابع سطح درآمد و قدرت خرید اکثریت مردمی است که دارای وسایل تولید نیستند. یعنی این جمعیت عظیم مصرف کننده، به همان اندازه که پول دارند می توانند کالاهای مورد نیاز شان را خریده و مصرف نمایند.

حال با توجه به مطالبی که تا کنون گفتیم می توانیم تعریف درستی از اقتصاد سیاسی بدهیم:

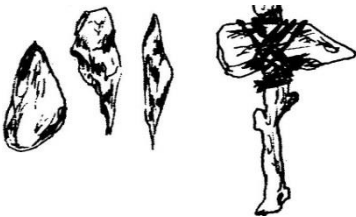
اقتصاد سیاسی چیست؟

اقتصاد سیاسی علمی است که نشان می دهد در هر نظام اجتماعی-اقتصادی چه قوانینی بر تولید، مبادله، توزیع وسایل مادی و وسایلی که برای ادامه ی زندگی ضروری است، حاکم بوده است. اقتصاد سیاسی نشان می دهد چگونه مناسبات تولید (روابط تولید) مانع رشد نیروهای مولده شده و با هم ناسازگار می شوند، و چگونه در اثر همین ناسازگاری سرانجام شیوه ی جدید تولید، جای شیوه قدیم تولید را می گیرد.

شیوه‌های تولید قبل از سرمایه‌داری

نیروه‌های مولد در جامعه اشتراکی اولیه:

انسان‌های اولیه بسیار ناتوان و ضعیف بودند؛ و اولین ابزاری را که از آن استفاده کردند، سنگ و چوب بود.

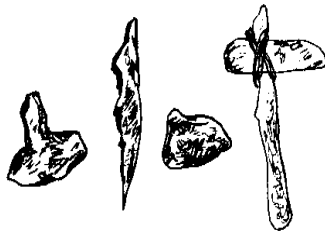


با این ابزار
انسان توانست
ساده‌تر و راحت‌تر
از پیش شکار کند.
مدت زمان

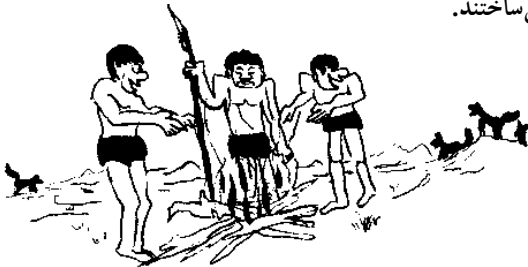
طولانی، انسان از راه جمع‌آوری خوراکی و شکار حیوانات کوچک زندگی می‌گذراند؛ در این مدت همواره انسان از کمبود غذا رنج می‌برد؛ و این کمبود غذا سرانجام او را مجبور به آدمخواری نیز نمود.

هزاران سال طول کشید تا انسان توانست دست به ساختن

ابزار کار ساده بزند، و
از آن‌ها برای کوبیدن،
بریدن، کندن ریشه‌ها،
و سایر کارهای ساده
استفاده کند.



در ساختن این ابزارها، بیشتر از سنگ‌های چخماق استفاده می‌شد. آن‌ها به وسیله‌ی سنگ‌های چخماق، سنگ‌های خاصی را می‌تراشیدند و بدین طریق چاقو و سلاح‌های دیگر می‌ساختند.



رفته رفته تجربه بیشتر می‌شد و تکنیک تکامل می‌یافت. انسان‌های اولیه در مناطق مختلف و با شیوه‌های مختلف به ساختن ابزارهای کوچک‌تر و ظریف‌تر پرداختند.

کشف آتش انسان را از حیوان جدا کرد. انسان توانست به وسیله‌ی کشف آتش بر یکی از نیروهای طبیعت حاکم شود. آتش انسان را در برابر سرما و از آسیب حیوانات حفظ می‌کرد

و به او امکان

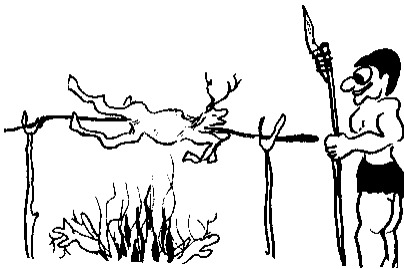
می‌داد تا

گوشت و

سایر غذاها را

کباب کرده و

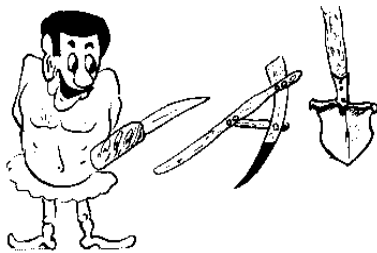
بخورد.



علاو بر این آتش به انسان کمک نمود که بتواند ابزار کار را از فلز بسازد؛ ابتدا از مس، سپس برنج و بالاخره از آهن استفاده کرد. بدین ترتیب پس از عهد حجر (عصری که انسان دارای ابزار ساده بود، ابزاری که از سنگ و چوب و استخوان ساخته شده بودند)، عصر مس و پس از آن عصر برنج و سرانجام عصر آهن فرا رسید.

انسان با استفاده از فلزات و چوب، بیل، داس، چاقو، گاوآهن و غیره را ساخت.

البته قبل از این که انسان بتواند از فلزات استفاده کند، یعنی در همان عصر حجر، تیر

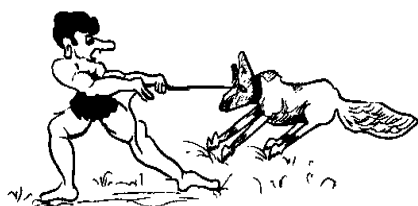


و کمان را اختراع کرد که دست‌آورد بزرگی بود؛ زیرا با اختراع

این وسیله، نیازمندی‌های اولیه‌ی زندگی از راه شکار بهتر فراهم می‌شد.

رشد و توسعه‌ی شکار به تاسیس اشکال ابتدایی دامپروری نیز منجر شد.





شکارچیان

به رام

کردن

حیوانات

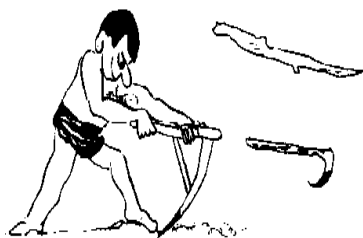
پرداختند.

اولین حیوانی را که انسان توانست رام کند سگ بود. سپس بز، گاو، خوک و اسب نیز اهلی و رام شدند. همان طور که اشکال ابتدایی

پرورش حیوانات از شکار ناشی گردید، اشکال ابتدایی کشاورزی



نیز از جمعآوری میوه جات و گیاهان خوراکی که به طور وحشی می رویدند، ناشی گردید.



انسان های اولیه زمین را در ابتدای کار با چوبدستی ساده و سپس با چوبدستی های چنگه دار و خیش های چوبین شخم می کردند.

مناسبات تولید در جامعه‌ی اولیه:

در این دوره، انسان مجبور بود اشتراکی زندگی کند؛ مثلاً یک حیوان وحشی را حتماً می‌بایستی به صورت دسته‌جمعی می‌کشتند؛ برای چیدن میوه می‌بایستی به جنگل می‌رفتند، که باز هم مجبور بودند دسته‌جمعی این کار را انجام دهند. آن‌ها هر کاری را دسته‌جمعی یا اشتراکی انجام می‌دادند؛ نتیجتاً هر چه هم به دست می‌آوردند، به طور مساوی بین هم تقسیم می‌نمودند. بنابر این در این دوره، استثمار نمی‌توانست وجود داشته باشد؛ یکی به علت کار اشتراکی؛ و دیگری به خاطر این که ابزار تولید مهمی وجود نداشت.



روی هم رفته آدم‌های دسته‌جمعی کار و تولید می‌کردند. دسته‌جمعی شکار می‌کردند و همه به یک اندازه در هر چیزی سهم داشتند؛ یعنی مالکیت خصوصی مفهومی نداشت. وضع طوری بود که اگر کسی بیش از سهم عمومی خود دریافت می‌نمود، شخص دیگری باید گرسنه می‌ماند.



در حدود
هفت هزار
سال پیش، به
محض این که
چند سال از
اختراع نیزه
گذشت، کم

کم کارها بر حسب زن یا مرد بودن، بین آنها تقسیم شد. مردها به شکار حیوانات و تهیه‌ی پوست می‌رفتند و زن‌ها به مسایل زایمان، صید ماهی و بچه‌داری پرداختند؛ حتی کودکان و سالخوردگان هم کار مربوط به خود را انجام می‌دادند. تخصص یافتن مردان در شکار و تخصص یافتن زنان در



جمعاوری خوراکی‌ها و خانه‌داری تا حدودی به عالی‌تر شدن محصولات و باروری کار منجر شد.



شکار با سلاح‌های ابتدایی کار مردان بود، ولی این نمی‌توانست زندگی انسان را تامین کند؛ این بود که کشاورزی و دامپروری اهمیت بسیار زیادی پیدا کردند؛ برای این که کشاورزی و دامپروری منبع مطمئن‌تری برای تامین نیازهای انسان بود. تا زمانی که کشاورزی و دامپروری ساده و ابتدایی بود، کشت و کار و پرورش دام توسط زنان انجام می‌گرفت، زیرا آن‌ها در خانه می‌ماندند و مردان به شکار می‌رفتند.

در آن زمان، ازدواج بین زن و مرد به شکل امروز نبود؛ بلکه به شکل گروهی بود؛ و بچه فقط مادرش را می‌شناخت، در حالی که اصلاً نمی‌دانست پدرش کیست؛ به همین خاطر نام و خویشاوندی بچه‌ها از روی اجداد و نیاکان مادری تعیین می‌شد. علاوه بر این موضوع، کار کشاورزی و دامداری نیز بر عهده‌ی زن بود؛ و همین‌ها باعث شد که زن نقش رهبری را داشته باشد. این دوره که تا حدودی طولانی هم بود، مادرشاهی (مادرسالاری) نامیده می‌شود. اما بعدها که کشاورزی شکل عالی‌تری به خود گرفت و دامپروری هم رونق یافت، کشت و کار و دامپروری به دوش مردان افتاد.



بدین ترتیب پدرشاهی (پدرسالاری) جای مادرشاهی (مادرسالاری) را گرفت.

اقتصاد طبیعی یا اقتصاد جنسی:

اساس اقتصاد در جامعه‌ی اشتراکی اولیه، اقتصاد طبیعی بود. یعنی انسان‌ها برای مصرف شخصی خود تولید می‌کردند. پس اقتصاد طبیعی یعنی تولید برای مصرف شخصی.

در این جامعه، گاه پیش می‌آمد که قبیله‌ای برخی از محصولات خود را با قبیله‌ی دیگر مبادله (عوض) می‌کردند. مثلاً گاه قبیله‌ی کشاورز، قسمتی از گندم‌های شان را - که تمام اعضای قبیله به طور اشتراکی، تولید کرده بودند - به قبیله‌ی دامدار داده و مقداری پشم بز، گاو و غیره می‌گرفتند؛ که البته این مبادله‌ها جنبه‌ی اتفاقی داشتند و بر حسب تصادف صورت می‌گرفتند. اما آنچه مهم می‌باشد، اینست که در این جامعه، انسان برای فروش، تولید نمی‌کرد.

جامعه اشتراکی به سوی نابودی:

تکامل کشاورزی و دامپروری که در هفت یا هشت هزار سال پیش با اهلی کردن گاو، گوسفند، بز و خوک به وجود آمد، باعث شد کشاورزی از دامداری جدا شود. در ابتدا به خاطر ضعیف بودن کشاورزی ابتدایی و دامداری ابتدایی که عبارت بود از شکار حیوانات و ذخیره‌ی شکارها برای استفاده از گوشت شان، هر قبیله می‌توانست هم کشاورز باشد و هم دامدار؛ ولی تکامل هردو باعث پیچیدگی بیشتر کشاورزی و دامداری شده و موجب جدایی آنها گردید. البته یکی از علل دیگر جدایی دامداری و کشاورزی این بود که دامداری احتیاج به مرتع و چراگاه‌های زیادی داشت.



این جدایی، **اولین تقسیم کار** بین اجتماع را به وجود آورد. در این تقسیم کار، قبایل دامپرور یا شبان از قبایل کشاورز جدا شدند. قبایل کشاورز در راه پیشرفت کشاورزی تلاش و کوشش می‌نمودند و قبایل دامدار نیز در راه توسعه‌ی دامپروری.



با جدا شدن قبایل کشاورز از قبایل دامپرور، به خاطر احتیاجاتشان، به یکدیگر نه تنها روابطشان را با هم قطع نکردند، بلکه به مبادله تجربه‌ها و اختراعاتشان نیز پرداختند. بعدها با تکامل ابزار تولید و با انجام این نوع مبادله‌ها، زندگی انسان که به صورت خانواده بود، مرفه‌تر گشت؛ ولی تکامل ابزار تولید باعث شد که انسان بتواند بیش از آنچه نیاز دارد تولید کند. بنابر این، یک محصول اضافی می‌ماند که شخص دیگری آن را تصرف می‌کرد.

برای ذوب فلزات یا درست کردن چیزهایی نظیر خیش چوبین که در کشاورزی به کار می‌رفت، احتیاج به متخصص بود؛ متخصص هم احتیاج به جایی داشت که بتواند در آن با

استفاده از تخصص

خود، کار و تلاش

کند. مثلاً فلز کار

مجبور بود برای

خود کوره‌ی فلز

بسازد.

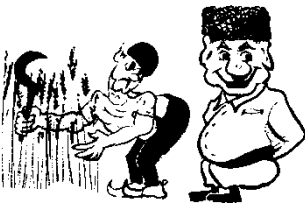


به این ترتیب پیشه‌وری به وجود آمد. در ابتدا، کشاورز برای خود می‌توانست ابزار ساده‌ی کشاورزی را درست کرده و با آن کار کند، ولی با تکامل نیروهای مولده، برای ساختن ابزار کشاورزی، جامعه احتیاج شدیدی به متخصص پیدا کرد؛ به طوری که دیگر یک کشاورز نمی‌توانست هم سازنده‌ی ابزار کشاورزی، یعنی پیشه‌ور باشد و هم کشاورزی کند؛ در نتیجه

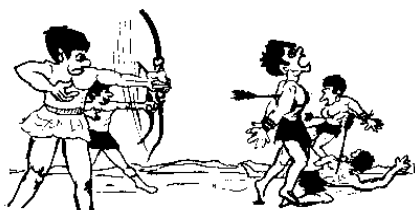


دومین تقسیم کار اجتماعی صورت گرفت که در این تقسیم کار، پیشه‌وری از کشاورزی جدا شد. این امر، تولیدات و مبادله‌ها را زیاد کرده، استثمار و مالکیت خصوصی نیز به همراه خود آورد.

اینجا دیگر، یعنی پایان زندگی اشتراکی. وقتی در حدود چهل هزار سال پیش، انسان به صورت



خانواده به زندگی خود ادامه می‌داد، گاهی اتفاق می‌افتاد که قبیله‌ای برای به دست آوردن زمین و آب بهتر، به قبیله‌ی دیگر حمله کرده و در نتیجه، قبیله‌ی پیروز، تمام اسیران را می‌کشتند؛

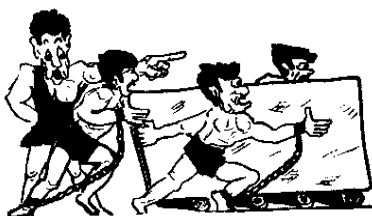


چون ابزار تولید ضعیف بود و هر کس به زور

می‌توانست با آن، شکم خود را سیر کند؛ بنابراین این زنده بودن اسیران، برای قبیله‌ی پیروز درد سری بود.

بعد از این که کشاورزی و دامپروری تکامل یافتند و انسان در اثر کشف آتش توانست به ذوب فلزات دست یابد و به طور کلی ابزار تولید تکامل یافت و تکامل ابزار تولید هم باعث شد که هر کس بتواند بیش از احتیاج خود تولید کند، دیگر قبیله‌هایی که در جنگ پیروز می‌شدند، اسیران را نمی‌کشتند بلکه آن‌ها را به کار می‌کشیدند. سرانجام بدین ترتیب جامعه‌ی اشتراکی از هم پاشیده شد.





برده‌داری:

درین نظام،
برای اولین بار
جامعه به طبقات
تقسیم شد.

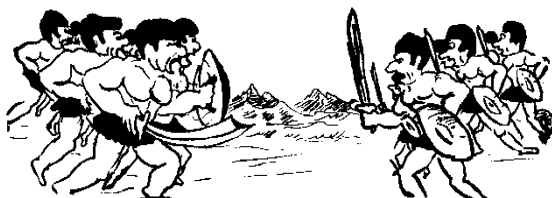
طبقه‌ی برده‌دار و طبقه‌ی برده؛ طبقه‌ی استثمارکننده و استثمارشونده. استثمار در نظام برده‌داری با شدت و خشونت بسیار زیادی همراه بود.

از آن جا که برده‌داران نمی‌توانستند بدون یک سازمان منظم و دائمی، بردگان را برای مدت زیادی در بند خود اسیر کنند، سازمانی تشکیل دادند که به تدریج و کم‌کم، به صورت **دولت** درآمد.

مهم‌ترین وظیفه‌ی دولت، فشار آوردن بر برده‌ها برای استثمار هرچه بیشتر آن‌ها و سرکوب برده‌های شورشی بود.

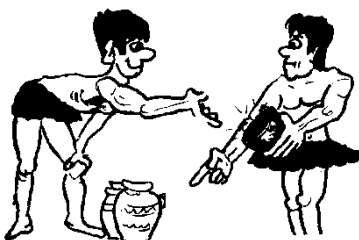


وظیفه‌ی دیگر دولت، گسترش سرزمین خود و همچنین تجاوز به خاک قبایل دیگر و تبدیل آن‌ها به برده بود.



نیروه‌های مولد در نظام برده‌داری:

نیروه‌های مولده در برده‌داری به طور عجیبی تکامل یافت؛
به عنوان مثال گاو آهن و ابزار صنایع دستی اصلاح و تکمیل



شد؛ مبادلات، شکل

وسیع‌تری به خود

گرفت. مردم، ابتدا

از مس و آهن برای

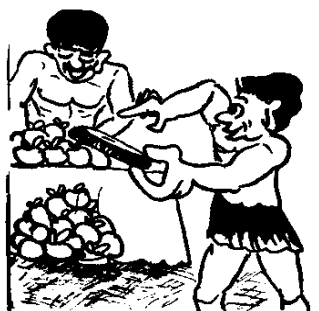
داد و ستد استفاده

می‌کردند؛ یعنی

این که مس و آهن را به

جای پول به کار

می‌بردند.



اما بعدها طلا و

نقره جای مس و آهن را

گرفت و مردم از آن‌ها

برای داد و ستد استفاده

نمودند. تکامل این

مبادلات سرانجام به جایی رسید که سکه‌های پول به عنوان واسطه‌ی گردش مبادلات قرار گرفت و بدین ترتیب قطعات فلزی که به عنوان وسیله‌ای برای داد و ستد استفاده می‌شد، از میدان خارج گردید.

زیادشده حجم محصولات و همین طور زیادشدن انواع محصولات از یک طرف، و زیاد بودن فاصله‌ی بعضی از فروشندگان تا محل تولید محصولات از طرف دیگر، باعث شد که بین فروشندگان و تولیدکنندگان واسطه‌ای به وجود بیاید. زیرا برای فروشندگان، این امکان وجود نداشت که مثلاً برای خرید برنج به شهر الف واقع در هزار کیلومتری و برای خرید پسته به شهر ب واقع در پانصد کیلومتری، برای خرید پوست به شهر ج ... رفته و چیزهای مورد نیاز را بخرند؛ این بود که واسطه‌هایی آمدند و به طور مستقیم محصولات را از تولیدکنندگان گرفته و آن‌ها را در اختیار فروشندگان قرار

دادند. به این

واسطه‌ها که هیچ

نقشی در تولید

کالاها نداشتند،

تاجر می‌گفتند.

پیدا شدن

این واسطه

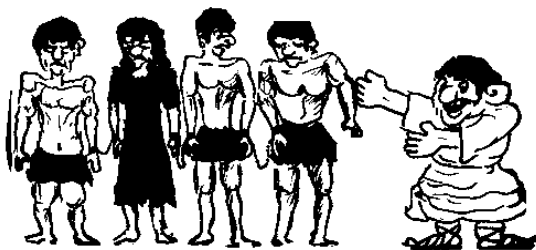


(تاجر) که خود هیچ نقشی در تولید نداشت، موجب **سومین تقسیم کار** اجتماعی شد.

در اینجا باید متذکر شد که با این که در جوامع برده‌داری، تولید برای فروش (مبادله) هم وجود نداشت، اما غالب نبود. یعنی در نظام بردگی انسان‌ها به طور عمده، برای مصرف شخصی خویش تولید می‌کردند و بدین ترتیب آنچه حاکم بود، اقتصاد طبیعی (یعنی تولید برای مصرف شخصی) بود؛ اما در کنار حاکمیت اقتصادی طبیعی، تولید برای فروش (مبادله) هم به ندرت و به طور خیلی ضعیف وجود داشت.

مناسبات تولید در نظام برده‌داری:

برده‌داران علاوه بر این که مالک وسایل تولید بودند، بر برده‌ها نیز احساس مالکیت کرده و آن‌ها را مانند گاوها و گوسفندهای شان خرید و فروش می‌کردند.



حتی آن‌ها می‌توانستند هر وقت دل‌شان خواست برده‌ها را بکشند، بدون این که هیچگونه مجازاتی در انتظار شان باشد.



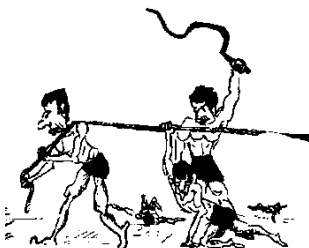
پرواضح است که این
رفتار سخت و ناراحت کننده
که در مورد حیوانات هم به
کار برده نمی شد، گاهی
برده ها را به فکر فرار

می انداخت؛ و برده دارها هم بخاطر این که محکم کاری کرده
باشند، برده ها را داغ می زدند (علامتی را روی بدن آنها داغ
می زدند) تا در صورت فرار، آسان تر دستگیر
شوند.

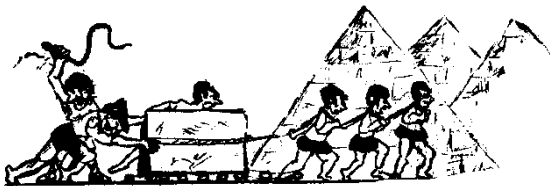


برده دارها تمام دسترنج برده ها را غارت می کردند و مقدار
بسیار کمی از حاصل زحمات آنها را به خودشان می دادند که
برای زندگی شان ناچیز بود و به سختی سیر شان می کرد.
استثمار غارتگرانه بدانجا رسید که بردگان از نظر جسمانی نابود
شدند؛ به همین خاطر عمر آنها زیاد به طول نمی انجامید.

اما برده دارها باید
جای برده های از بین
رفته را پر می کردند؛ و

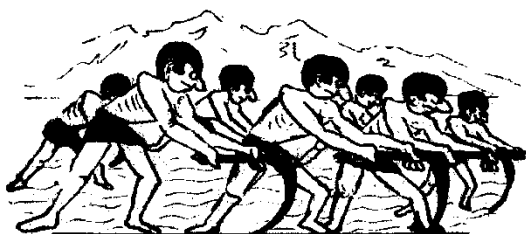


این راه‌هایی داشت؛ یکی از این راه‌ها این بود که برده‌ها خانواده تشکیل داده تا برده‌دارها با بچه‌های آنان، جای برده‌هایی را که از بین می‌رفتند پر کنند؛ ولی این در واقع امکان‌پذیر نبود؛ چرا که برده‌ها با آن وضع فجیع نمی‌توانستند خانواده تشکیل بدهند و در بسیاری از کشورها، بیشتر برده‌ها خانواده‌ای نداشتند. علاوه بر این برده‌داران نمی‌توانستند از کودکان بردگان که قادر به کار کردن نبودند، نگهداری کنند. بنابر این راه دیگری که برای برده‌دارها می‌ماند، این بود که به وسیله‌ی جنگ، خلق‌های دیگر را به اسارت خود درآورده و به استثمار آن‌ها بپردازند.



دولت‌های برده‌داران که تعداد بسیار عظیمی برده را در اختیار داشتند، با تقسیم کار بین آن‌ها حد اکثر استفاده را می‌نمودند؛ و با نیروی بردگان پل‌ها، جاده‌ها، بناهای عظیم، بناهای محکم نظامی و... می‌ساختند. در یونان بردگان را در رشته‌های پیشه‌وری مانند استخراج آهن، نقره، طلا و... به کار گرفتند.

در روم کار بردگی در کشاورزی رواج و گسترش یافت. اعیان و اشراف رومی مزارع اختصاصی بزرگ در اختیار داشتند و در آن صدها و هزاران برده مشغول به کار بودند.



بکار بردن کار بردگان به برده داران امکان داد از هرگونه کار بدنی (کار جسمانی) آزاد شوند و این کارها را بر دوش بردگان قرار

دهند. بدین

ترتیب آنها

زندگی انگلوار

خود را شروع

کردند.

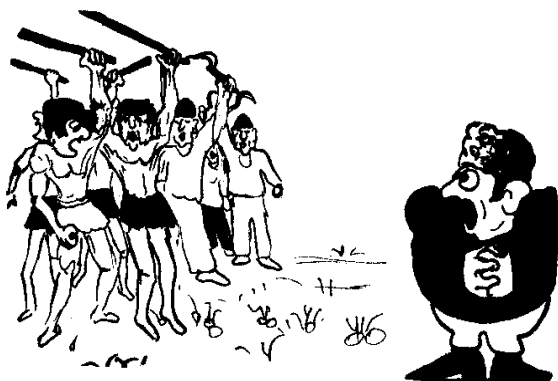


همین طور که امروز، جهان سرمایه داری به دو طبقه‌ی سرمایه دار و کارگر تقسیم می شود و در این میان نیز اقلاری وجود دارند که نه کارگر هستند و نه سرمایه دار، و به آنها خرده بورژوا می گویند، آن موقع نیز یعنی در (نظام

برده‌داری) اقشاری وجود داشتند که نه برده‌دار بودند و نه برده؛ به این اقشار، آزادگان می‌گفتند. آزادگان عبارت بودند از مالکین بزرگ، دهقانان و پیشه‌وران. آزادگان به اشکال مختلف از حقوق مدنی، حقوق سیاسی و قضایی، از حق داشتن مال و ثروت برخوردار بودند، در حالی که این حقوق از بردگان سلب شده بود. البته در عمل فقط قشر معینی از آزادگان (یعنی مالکین بزرگ) می‌توانستند، از آن مزایایی که نام بردیم، برخوردار باشند. دولت‌های برده‌داری، بعضی از قشرهای آزادگان (مالکین بزرگ، دانشمندان) را در راس کارهای دولتی و کارهای علمی و هنری قرار دادند و بدین ترتیب بین کار فکری و کار جسمی تضاد ایجاد کردند. یعنی کار فکری فقط منحصر به اقشار معینی از آزادگان (یعنی مالکین بزرگ، دانشمندان، و...) شد و کار جسمی هم منحصر شد به بردگان، دهقانان و پیشه‌وران.



مدت‌ها بعد دولت‌های برده‌داری، مالکیت بر زمین را در دست خود گرفته و بر دهقانان مالیات‌های سنگین بستند؛ آنان را به انجام انواع و اقسام بیگاری‌ها (کار مجانی) گماشتند و بدین ترتیب به شدیدترین وجهی دهقانان را وابسته کردند، به طوری که موقعیت آنان نیز مانند بردگان شد. دهقانان که نمی‌توانستند بدهی‌ها خود را به رباخواران پردازند و دهقانانی که نمی‌توانستند سهم بهره‌ی مالکانه را به ارباب پردازند، ناچار



می‌شدند برای مدت معین، به صورت برده‌ی بیگار، کار مجانی برای برده‌داران، مالکان زمین و یا نزول‌خواران انجام دهند.

تضادهای نظام برده‌داری و سقوط این نظام:

هیچ کس فکر نمی‌کرد که چیزی بتواند این بنای عظیم (نظام برده‌داری) را به لرزه درآورد؛ ولی علایمی پیدا شده بود

که خبر از نابودی برده‌داری می‌داد. بردگان به نتیجه‌ی کار خود اصلاً علاقه‌ای نداشتند و برده‌دار ناچار بود دستگاهی بزرگ و پیچیده برای مراقبت و اعمال فشار و سرکوب، ایجاد کند، که این برایش گران تمام می‌شد و در نتیجه تولید را گران‌تر می‌کرد.



ملاکان (زمین‌داران) برای تشویق بردگان به کار، املاک وسیع خود را به قطعات کوچک تقسیم کردند و این مزارع کوچک را در اختیار آنان گذاشتند که در قبال پرداخت قسمتی از محصول، در آن زمین‌ها کشت و کار کنند. دهقانان جدید به قطعه زمینی که رویش کشت می‌کردند، وابسته شدند و ملاکین می‌توانستند آن‌ها را نیز با زمین بفروشند؛ با وجود این آن‌ها دیگر برده محسوب نمی‌شدند؛ بلکه تولیدکنندگان جزء بودند که «کولون» نامیده شدند. بدین ترتیب در بطن برده‌داری، عوامل شیوه تولید جدیدی پدید آمد که شیوه‌ی تولید فیودالی نامیده شد.

قیام بردگان:

در طول نظام برده‌داری، مبارزه طبقاتی به طور شدید بین توده‌ها و برده‌داران وجود داشته است. برده‌ها بارها و بارها علیه برده‌داران و مالکین بزرگ قیام کردند و در کنار برده‌ها، دهقانان و سایر اقشار زحمتکش نیز وجود داشتند که تنها راه نجات‌شان را مبارزه علیه برده‌داران و مالکین بزرگ می‌دانستند.

این قیام گرچه نمی‌توانست استثمار انسان از انسان را از میان ببرد، ولی ضربات سخت و کشنده‌ای بر بی‌رحمانه‌ترین نوع استثمار وارد کرد، و سرانجام نیز منجر به سقوط نظام برده‌داری گردید.

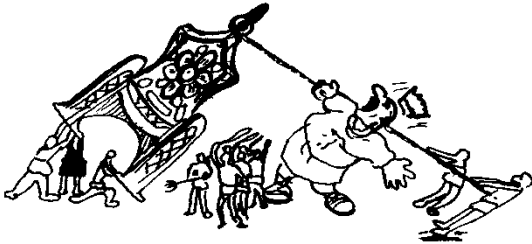
نظام فیودالی

همان طوری که به تدریج برده‌داری که ظاهراً پایدار و نیرومند به نظر می‌رسید، به سوی نابودی پیش می‌رفت فیودالیزم نیز در درون جامعه‌ی برده‌داری، رشد می‌کرد. در حدود هزار و پانصد سال پیش امپراتوری روم توسط قبایل ژرمن سقوط کرد.

قبایل ژرمن، قبیله‌هایی بودند که از خود مزارعی داشته و تمام اعضای هر قبیله در آن مزارع کار می‌کردند و محصول کار هم بین آن‌ها تقسیم می‌شد. به طور کلی به غیر از زمین‌های سران قبیله و ریش سفیدان، بقیه زمین‌ها به طور اشتراکی به همه تعلق داشت.



باری وقتی این قبیله‌ها به امپراتوری روم هجوم آوردند، با استقبال مردم زحمتکش که زیر بار فشار و مالیات‌های سنگین قرار داشتند، رو به رو گشته و با اتحاد و یکپارچگی، امپراتوری روم را سرنگون کردند.



پس از آن، بخش بزرگی از زمین‌های دولتی و قسمتی از زمین‌های زمین‌داران بزرگ را صاحب شدند. ابتدا زمین، جنگل‌ها و چراگاه‌ها به همه‌ی مردم تعلق گرفت، ولی به تدریج ریش‌سفیدان و سران قبیله‌ها تمام زمین‌ها را به مالکیت خود درآوردند و برای حفظ آن سخت به تلاش افتادند. اما مگر آن‌ها بدون تشکیل دولت خود می‌توانستند ثروت و زمین‌های شان را حفظ کنند؟ پرواضح است که خیر. بنابر این مالکان زمین لازم دیدند که دولت خود را تشکیل دهند و چنین هم کردند. در راس این دولت‌ها نیز اشخاص مستبدی قرار داشتند



که شاه نامیده می‌شدند.

پادشاهان، زمین‌های مردم را بین نزدیکان و اقوام و خویشان

خود تقسیم می نمودند؛ و آن‌ها نیز در مقابل این همه بخشش شاهانه! باید برای حفظ قدرت شاه تلاش و مبارزه می کردند. به روحانیون و کشیش‌ها هم زمین‌های زیادی رسید که روی آن‌ها دهقانان کشت می کردند. به طور کلی خدمتکاران شاه، شاهزادگان، کلیساها و تمام افراد قابل اعتماد شاه، صاحب قطعات بزرگ زمین شدند.

آنچه مسلم است، این افراد که صاحب زمین شده بودند، خود نمی توانستند بر روی آن زمین‌ها کار کنند؛ بنابراین این



آمدند و زمین‌ها را به قطعات کوچک‌تری تقسیم کرده و دهقانان را بر روی آن‌ها به کار گماردند. به این قطعات که توسط مالکین (یعنی مالکینی که از طرف شاه صاحب زمین شده بودند) به قطعات کوچک‌تری تقسیم شده بود، «فیود» می گفتند؛ و صاحبان این قطعات زمین را «فیودال» می نامیدند. در ابتدا، دهقانان وابسته به زمین نبودند؛ یعنی می توانستند هرگاه بخواهند، از زمین مالکی به زمین مالک دیگر بروند. درجه‌ی وابستگی دهقانان از کولون‌ها کمتر، و همین‌طور درجه‌ی وابستگی کولون‌ها نیز از بردگان سابق کمتر بود.

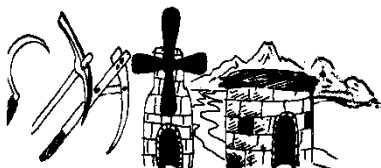
ولی بعدها اختلاف موجود بین بردگان سابق و کولون‌ها و دهقانان آزاد از بین رفت و همه‌ی آنان به توده‌های یکپارچه‌ای از دهقانان وابسته به زمین تبدیل شدند که به آن‌ها «سرف» یا «رعیت» می‌گفتند. سرف، انسان محروم بود که هیچ چاره‌ای نداشت،



جز اطاعت کردن آنچه ارباب می‌گفت.

نیروهای مولده در فیودالیزم:

در مراحل ابتدایی فیودالیزم، از ابزارهای ساده‌ای مانند بیل، داس، کلنگ و گاوآهن استفاده می‌شد؛ ولی به تدریج

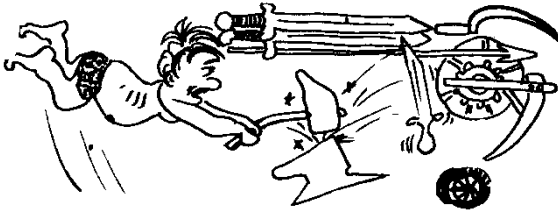


آسیاب‌های بادی و آبی نیز مورد استفاده قرار گرفتند.



در چنین زمانی، سبزیکاری، پرورش میوه‌های مختلف، بخصوص میوه‌های روغنی

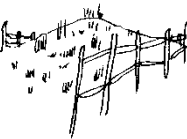
مانند بادام، گردو، زیتون و غیره رواج می‌یافت و شیوه‌ی کشت غلات به مرور زمان بهتر می‌شد. شیوه‌های تصفیه و کار با آهن پیشرفت کرده و به طور وسیعی مورد استفاده قرار گرفتند.



داد و ستد به تدریج تکامل می‌یافت. ابزاری که توسط صنعتگران مورد استفاده قرار می‌گرفت، رشد می‌کرد. به طور کلی نیروهای مولده در فیودالیزم نسبت به نیروهای مولده در برده‌داری، در سطح بهتر و عالی‌تری قرار داشت.

مناسبات تولید در جامعه‌ی فیودالی:

در جامعه‌ی فیودالی مهمترین وسیله‌ی تولید، زمین بود که آنهم ملک خصوصی فیودال محسوب می‌شد؛ و تمام فیودال‌ها با زور و پشتیبانی دولت، از این



املاک خصوصی حفاظت می‌کردند.

خوب، صد البته اگر این زمین‌ها سال‌های سال، بدون این که کسی روی آن‌ها کار کند، گوشه‌ای می‌افتاد، هیچ فایده‌ای برای فیودال‌ها نداشت؛ و باز کاملاً واضح بود که خود فیودال‌ها هم نمی‌توانستند روی آن‌ها همه زمین کار کنند، و اصولاً آن‌ها کار کردن را برای خود ننگ می‌شمردند. بنابر این زندگی آن‌ها از طریق استثمار دهقانان می‌چرخید؛ نظام فیودالی بر استثمار دهقانان متکی بود.

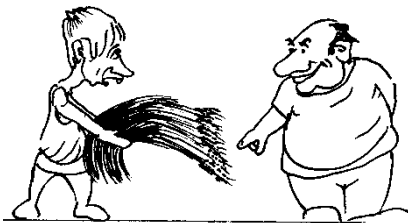


فیودال بخش بزرگی از زمین‌ها را برای خود نگهداشته و بخش دیگر آن را به قطعات کوچکی تقسیم کرده و آن‌ها را تحت شرایط بسیار استثمارگرانه‌ای به دهقانان واگذار می‌کرد. دهقان می‌بایست در زمین ارباب کار می‌کرد، زمین ارباب را با ابزار کار خود شخم می‌زد، و با چهارپایان خود کشت و کار می‌کرد. سپس زمان کوتاهی در هفته را هم در زمین کوچکی که ظاهراً به خودش تعلق داشت کار می‌کرد و زندگی خود و خانواده‌اش را می‌چرخاند.

زمان کار دهقان به دو بخش تقسیم می‌شد:

۱- زمان کار لازم: که در این زمان دهقان در قطعه زمین کوچک خویش برای چرخاندن زندگی خود و خانواده‌اش، کار می‌کرد. دهقان مجبور بود محصول اضافی‌ای که از زمین خویش به دست می‌آورد، به فیودال تقدیم کند.

۲- زمان کار اضافی: که در این زمان، دهقان، زمین فیودال را شخم می‌زد، آن را می‌کاشت، درو و خرمن‌کوبی می‌کرد. وقتی دهقان در مزارع متعلق به فیودال کار می‌کرد،



اغلب اتفاق
می‌افتاد که
محصولات
خودش را باد
و باران از بین

می‌برد. دهقانان مجبور بودند مدت معینی در هفته (مثلاً سه یا چند روز در هفته) را با ابزار شخصی خود (گاو آهن، گاو و غیره) در زمین فیودال کشت و کار کنند و بقیه روزها را در قطعه زمین خود، به کشت و کار بپردازند. علاوه بر این دهقان مجبور بود برای فیودال کارهایی از قبیل خانه‌سازی، پل‌سازی، ساختن انبار، چوب‌بری و هیزم‌شکنی و غیره نیز انجام دهد؛ که به تمام این کارها بیگاری می‌گفتند. حتی زن و فرزندان دهقان هم مجبور به بیگاری برای فیودال بودند. آنها



برای فیودال پارچه می‌بافتند، قارچ و دانه‌های خوراکی جمع می‌کردند و بسیاری از این کارها برای او، یعنی ارباب انجام می‌دادند.

دهقان در تمام مدتی که در زمین خویش برای رفع احتیاجات خود و خانواده‌اش کار می‌کرد، علاقه‌ی بسیاری به کار و بارور شدن محصول نشان می‌داد؛ و به همین دلیل از جان و دل تلاش می‌نمود. ولی وقتی در زمین فیودال مشغول به کار می‌شد، سستی می‌کرد و هیچ علاقه‌ای به بارور شدن محصول نشان نمی‌داد. این بود که فیودال مجبور می‌شد نگهبانانی بالای سر دهقانان بگذارد که از زیر کار فرار نکنند.

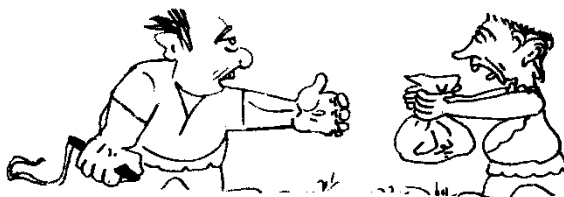
باری، بعد به تدریج و با رشد فیودالیزم، بهره‌ی جنسی جای بیگاری را گرفت.



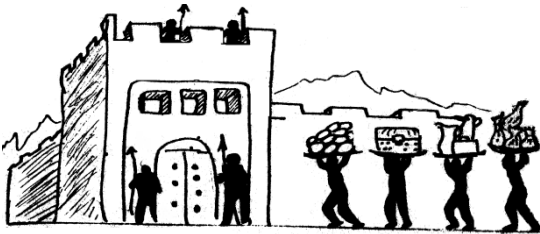
بهره‌ی جنسی عبارت بود از قسمتی از محصول مزرعه‌ی دهقان، مرغ و خروس، بوقلمون، لبنیات، تخم مرغ، کره و عسل، کتان، نخ تاییده و غیره. حتی چرمی را هم که دهقان تولید می‌کردند، مجبور بودند به عنوان بهره‌ی جنسی به ارباب تحویل دهند.



و باز هم در مراحل بعدی رشد فئوالیزم، بهره‌ی پولی (نقدی) رواج یافت. فئودال برای به چنگ آوردن درآمد بیشتر، به بهانه‌های مختلف از دهقانان پول نقد طلب می‌کرد.



در بیشتر موارد، کارگاه‌های مختلف مانند آسیاب، آهنگری، پارچه بافی و غیره... فقط در دست فئودال بود. بنابر این دهقانان ناچار می‌بایست گندم‌های شان را در آسیاب فئودال آرد کنند و بابت آن پول بپردازند.



فیودال حتی منابع طبیعی مانند جنگل‌ها، چمنزارها و رودخانه‌ها را نیز ملک خصوصی خود دانسته و از دهقانان بابت استفاده از این‌ها پول می‌گرفت. دهقانان باید برای استفاده از پل‌ها و جاده‌ها نیز مبالغی پول می‌دادند. علاوه بر این‌ها، دهقانان موظف به پرداخت مالیات‌های سنگین به دولت فیودال‌ها بودند.

دهقان گذشته از آن‌که این همه از سوی فیودال‌ها استثمار می‌شدند، بایستی در عرض سال یک دهم محصول برداشتی‌شان را نیز به کلیسا می‌دادند.

اساس تولید در فیودالیزم:

اقتصاد فیودالی نیز مانند اقتصاد برده‌داری، اقتصاد طبیعی بود. یعنی اکثر آنچه که تولید می‌شد، برای مصرف شخصی، تولید می‌شد، نه برای مبادله و یا فروش. احتیاجات و آنچه مورد نیاز دهقانان و فیودال‌ها بود، در داخل زمین‌های فیودال‌ها تولید و تهیه می‌شد. دهقانان برای مصرف خویش تولید می‌کردند. آن‌ها نه تنها در کشاورزی، بلکه در زمینه‌های

دیگری مانند ریسندگی، بافندگی، خانه سازی، گلیم سازی و غیره نیز کارهایی انجام می دادند.

فیودال ها هم از طریق استثمار دهقانان هر آن چه را که احتیاج داشتند، رفع می کردند. آن ها در املاک خود انواع صنعتگران را در اختیار داشتند که برای شان کار می کردند.



فیودال ها برای به دست آوردن پول نقد، سعی می کردند قسمتی از تولیدات ملک خود را به فروش برسانند؛ اما این کار، کار آسانی نبود؛ چون در املاک دیگران هم اغلب همان محصولات که فیودالان قصد فروشش را داشتند، به بار می آمد. بنابراین این می بینیم که در این نظام خرید و فروش به دشواری انجام می گرفت؛ زیرا همان طور که گفتیم دهقانان به طور عمده برای مصرف خویش تولید می کردند، و فیودال ها

هم تمام احتیاجات و نیازهای شان از دسترنج و استثمار دهقانان تامین می شد.



شهر در قرن‌هایی که فیودالیزم بر جهان حاکم بود:

در بالا گفتیم که فیودال‌ها در املاک خود انواع صنعتگران را در اختیار داشتند. یعنی در املاک آن‌ها رعیت‌هایی وجود داشت که پیشه‌وری می‌کردند و برای ارباب چیزهای مورد لزوم را می‌ساختند.

اما در شهرها نیز پیشه‌ورانی زندگی می‌کردند. در اوایل، کارهای این پیشه‌وران کارهایی سفارشی بود؛ یعنی مثلاً دهقانان مواد لازم را برای تهیه‌ی آن چه که می‌خواستند، به پیشه‌وران می‌دادند، و پیشه‌ور هم با استفاده از آن مواد، آن چه را که دهقان می‌خواست برای او درست می‌کرد. مثلاً وقتی دهقانان کفش و لباس می‌خواستند، چرم و پارچه‌ای را که خود تهیه کرده بودند، به نزد پیشه‌وران می‌بردند و پیشه‌وران



نیز برای آن‌ها کفش و لباس می‌دوختند و در برابر کاری که انجام می‌دادند، از دهقانان گندم، برنج، ذرت و یا چیزهای دیگر می‌گرفتند. در این زمان ابزار کار پیشه‌وران بسیار ساده و ابتدایی بود.

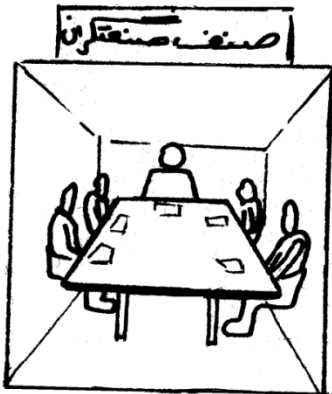
اما بعدها با رشد و تکامل صنعت، پیشه‌وران نه تنها قادر بودند به اندازه‌ی مصرف اربابان فیودال و دهقانان روستا تولید نمایند، بلکه می‌توانستند محصولات بی‌ش از آنچه اربابان فیودال و دهقانان روستا نیاز داشتند، تولید کنند. بدین ترتیب با گذشت زمان مهارت پیشه‌وران بیشتر می‌شد و فیودال‌ها که می‌دیدند محصولات رعیت‌هایی که در املاک‌شان برای آن‌ها (یعنی فیودال‌ها) کار پیشه‌وری می‌کردند چندان خوب نیست، ناچار برای خرید محصولات بهتر به پیشه‌وران شهری مراجعه کرده و چیزهای مورد نیازشان را از آن‌ها خرید می‌کردند.

به تدریج پیشه‌وران نه برای مصرف، بلکه برای فروش دست به تولید زدند و بدین ترتیب، محصولات پیشه‌وران به کالا تبدیل می‌شد. تولید محصول برای فروش (یعنی تولید کالا) موجب شد که صنعت از زراعت جدا شده، و به همین جهت مبادلات بین پیشه‌وران و دهقانان زیادتر شد.

اصناف:

تا زمانی که پیشه‌وران کارهای خود را بر اساس سفارشات انجام می‌دادند و (منظور از سفارشات، اگر یادتان باشد قبلاً

گفتیم آن زمانی است که دهقانان چرم و پارچه را نزد پیشه‌وران می‌بردند و سفارش می‌دادند که برای آن‌ها کفش و لباس بدوزند)، با یکدیگر چندان رقابتی نمی‌کردند و یا رقابت‌شان بسیار ضعیف بود، ولی وقتی تولید برای فروش رواج یافت و شهرها محل تولید کالا شد، رقابت شدید شد.



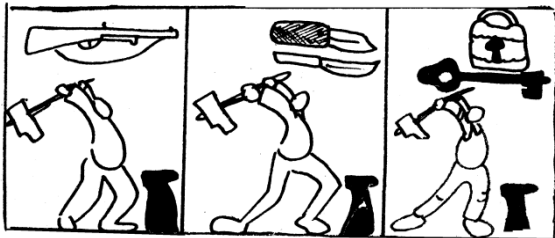
رعیت‌ها (سرف‌ها) از روستاها به شهرها فرار می‌کردند، و از این جهت تولیدکنندگان کوچک می‌ترسیدند کارشان از دست‌شان برود؛ به همین خاطر تلاش

می‌نمودند که نگذارند رقیب‌های‌شان به تولید دست پیدا کنند. برای این کار پیشه‌وران تشکیلات خود (یعنی اصناف) را به وجود آوردند، و بدین ترتیب به دفاع از امتیازهای خود پرداختند.

پیشه‌وران برای این که در کنار رعیت‌ها و مردمی که در شهر سکونت داشتند، بر علیه استثمار و سرکوب فیودال‌ها مبارزه کنند، در درون اصناف دست به اتحاد زدند.

رشد نیروهای مولده:

نیروهای مولده در نظام فیودالی از نیروهای مولد در نظام برده‌داری بسیار تکامل یافته‌تر گشت. به عنوان مثال، تکنیک در کشاورزی به سطح عالی‌تری رسید، رشته‌های دیگری در کشاورزی پیدا شد؛ باغبانی، موکاری، گل‌کاری، سبزیکاری و غیره رشد قابل توجهی یافت. دامپروری نیز بیش از پیش رشد یافته و در تولید شیر و پنیر هم پیشرفت‌هایی حاصل شد. ابزار کار پیشه‌وران، و روش‌های تهیه مواد خام بهتر شد؛ در این دوره اختراع قطب‌نما، کمک بزرگی به تکامل کشتیرانی کرد. چاپ کتاب رواج یافت؛ باروت و کاغذ اختراع شد. حرفه‌های تازه‌ای به وجود آمد که از آن جمله عبارت بودند از اسلحه‌سازی، ریخته‌گری، قفل‌سازی، چاقو‌سازی و چندین حرفه‌ی دیگر.



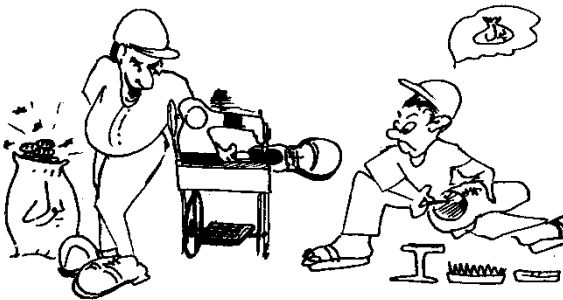
هرچه نیروهای مولد به مرور زمان بیشتر تکامل می‌یافت، چهارچوب تنگ روابط تولید (مناسبات تولید) را بیش از پیش برای خود تنگ می‌دید (مانند کودکی که هرچه بزرگتر

می‌شود، لباس برای او تنگ‌تر می‌گردد). دهقانان که زیر فشار و استثمار و سرکوب فیودال‌ها قرار داشتند، در وضعی نبودند که تولید محصولات کشاورزی را بالا ببرند. بنابر این بارآوری و محصولات دهقانان روز به روز کمتر می‌شد. در شهرها هم کار پیشه‌وران در اثر وجود مشکلات و موانعی که قوانین و مقررات ایجاد کرده بود، بارآوری نداشت. و همه‌ی این‌ها نشان می‌داد که چگونه روابط تولید (مناسبات تولید) و نیروهای مولد با هم ناسازگار شده‌اند؛ و بدین ترتیب ضرورت ایجاد می‌کرد که روابط تولید (مناسبات تولید) سرمایه‌داری جای روابط تولید کهنه‌ی فیودالی را بگیرد.

پیدایش تولید سرمایه‌داری:

قدیم‌ترین شکل سرمایه، سرمایه تجاری است. وقتی تولید کالا (یعنی تولید محصول برای فروش و مبادله نه برای مصرف) در فیودالیزم رشد یافت، همه‌ی تولیدکنندگان (که اکثریت را هم تشکیل می‌دادند) دارای ابزای تولید خوبی نبودند و بعضی از تولیدکنندگان نیز ابزار کار بهتری در اختیار داشتند. در نتیجه، آن تولیدکننده‌ای که ابزار کارش بهتر بود، وقت کمتری برای تولید کالای معینی (مثلاً کفش) انجام می‌داد و آن تولیدکننده‌ای که ابزار کارش خوب نبود، برای تولید همان کالا (کفش) باید وقت بیشتری صرف می‌کرد؛ و این در حالی بود که هر دو، کالای شان را به یک قیمت در

بازار می‌فروختند. در واقع برای بازار فرق نمی‌کرد که کدام تولیدکننده برای تولید کالایش وقت بیشتری صرف کرده و کدام تولیدکننده وقت کمتر. بازار از هردو تولیدکننده کالا را به یک قیمت می‌خرید. بدین ترتیب تولیدکنندگانی که با صرف وقت زیاد کالای کمتری تولید می‌نمودند، ورشکسته می‌گشتند. یعنی بین تولیدکنندگان کوچک، بخش کوچکی به تدریج ثروتمند گشته و بخش بزرگ آن (اکثریت تولیدکنندگان کوچک) فقیرتر می‌شدند.



اربابان فیودال به دلخواه خود، بر کالاهایی که از کشورهای دیگر وارد می‌شد، گمرکی می‌بستند و همین‌طور نیز برای دادن اجازه‌ی عبور کالا از این نقطه‌ی کشور به آن نقطه‌ی کشور، مالیات‌های سنگینی طلب می‌کردند.

و این بود که فیودالیزم مانع بزرگی در راه رشد و تکامل مبادلات به وجود آورده بود. برای گسترش و تکامل این

مبادلات لازم بود که نظام فیودالی از بین برود.

گسترش مبادلات، تجارت جهانی را گسترش می‌داد، به طوری که دیگر تولید کوچک پیشه‌وری در جهان قادر نبود جواب نیازهای بازار را که کالاهای زیادتری درخواست می‌کرد، بدهد. این امر باعث شد گذار تولید کوچک پیشه‌وری به تولید بزرگ سرمایه داری که بر اساس استثمار کارگران مزدبگیر استوار بود، به طور سریع انجام گیرد. به تدریج تولیدکنندگانی که ابزار کار عالی‌تری داشتند (و به همین جهت ثروتمندتر از سایر تولیدکنندگان



بودند) به تدریج سرمایه‌دار شدند؛ و تولیدکنندگان فقیر و شاگردان، تبدیل به کارگر روزمزد گشتند. بدین ترتیب سرمایه‌ی تجارتی از طریق جمع کردن تولیدکنندگان فقیر و شاگردان در یک کارگاه و تبدیل آنان به کارگران مزدبگیر، به سرمایه‌ی صنعتی تبدیل شد.

در روستاها نیز فیودالیزم در حال نابودی بود. چون با

تکامل تولید کالایی (یعنی تولید برای فروش) قدرت پول بیش از پیش شد و به همین خاطر اربابان فیودال از دهقانان پول نقد طلب می‌کردند. دهقانان هم ناچار بودند محصولات خود را در بازار به فروش رسانیده و به اربابان پول نقد پرداخت کنند. از این رو دهقانان همیشه در بی‌پولی بسر می‌بردند. در کنار این توده‌ی عظیم دهقانان فقیر، تعداد کمی دهقانان ثروتمند (بورژوا) در روستاها پیدا شدند که از طریق دادن وام به استعمار دهقانان فقیر پرداختند. و این بود که در درون نظام فیودالی، تولید سرمایه‌داری، هم در شهر و هم در ده پدید آمد و بدین ترتیب نابودی فیودالیزم امری ضروری و حتمی گشت.

قیام‌های دهقانان در ایران:

طولانی‌ترین قیام دهقانی، قیام دهقانان آذربایجان به رهبری بابک بود. این قیام از کوه‌های طالش در آذربایجان شروع و تا اصفهان و کرمان کشانده شد. دهقانان چندین بار لشکرهای عظیم خلیفه «مستعصم» را درهم شکستند. خلیفه



«مستعصم» ارتش نیرومندی را سازمان داد که در راس آن فیودالی به نام افشین را مامور جنگ با دهقانان کرد؛ که

این ارتش هم با شکست روبرو گشت. سرانجام خلیفه پس از کوشش‌های فراوان توانست قیام را سرکوب کند. بابک به یکی از شاهزاده نشین‌های آلبانیا پناه برد که او را به خلیفه تسلیم کردند و بدین ترتیب کشته شد.

یکی از مهمترین قیام‌های دهقانی در ایران که از یک طرف علیه استثمارگران فیودال و از طرف دیگر نیز علیه تسلط بیگانگان مغولی انجام گرفت، قیام «سربداران» بود. به این قیام از این جهت «سربداران» می‌گویند که دهقانان شورشی می‌گفتند: «این اربابان و این بیگانگان مغولی، خیلی به ما زور می‌گویند؛ اگر مبارزه کنیم، ظلم را از بین می‌بریم و ظالم را نابود می‌کنیم؛ اگر نتوانیم ظالم را نابود کنیم، بگذار سرهای مان به دار برود، زیرا تحمل زور و بیداد را نداریم.»

در این قیام علاوه بر دهقانان و پیشه‌وران، خرده مالکان نیز شرکت داشتند. سربداران بسیار سریع توانستند سبزوار را تصرف کرده و آنجا را مرکز حکومتی خود قرار دهند. پس از آن نیز سراسر غرب خراسان و شهرهای نیشابور و طوس را هم به قلمرو خود درآوردند.

از دیگر قیام‌های دهقانی در ایران، در زمان شاه صفی، نوه و جانشین شاه عباس اول روی داد. در این قیام سی هزار نفر شرکت داشتند که در راس آنان دهقانان بودند. وزیر شاه بر آن شد که ارتش دهقانان و مردم بینوا را قلع و قمع کند؛ ولی

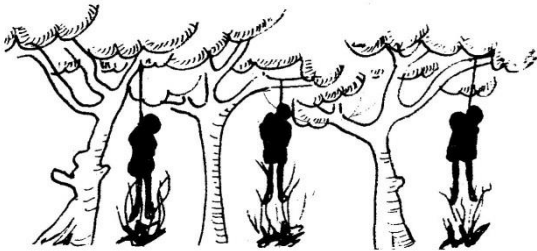
خودش به سختی شکست خورد. پس از آن وزیر و بسیاری از اشراف گریختند. قیام کنندگان رشت، فومن، لاهیجان و شهرهای دیگر را به تصرف خود درآوردند. آنها در رشت انبارهای دولتی را تصرف کردند و در حدود ۶۰ هزار کیلو ابریشم خام را که به وسیله‌ی مامورین شاه به عنوان مالیات از دهقانان گرفته شده بود، از انبارها خالی کرده و آنها را بین رعیت‌ها و مالیات‌دهندگان و محرومان تقسیم کردند.

سرانجام این قیام به علت عملیات بدون سازمان و نداشتن تشکل، توسط دولت شاه شکست خورد. قیام، سرکوب شد، اما دسته‌های پراکنده‌ای از دهقانان در جنگل‌های گیلان مخفی شده و گاه‌گاهی علیه قدرت شاه به نبردهای چریکی می‌پرداختند.

قیام‌های دهقانان در دیگر کشورهای جهان:

فرانسه: در قرن چهاردهم، قیام دهقانی بزرگی به نام «ژاکری» شمال فرانسه را در بر گرفت. رهبری این قیام را شخصی به نام «گیوم کال» بر عهده داشت. دهقانان، قلعه‌های فیودالی را ویران کرده و تمام ساکنان آنها را نابود کردند. این قیام سرانجام با شکست روبرو شد. اشراف درباری، دهقانان را که دارای سلاح مناسب و نظم و انضباط کافی نبودند، به سختی شکست دادند. در پایان این قیام که فقط دو هفته به طول انجامید، گیوم کال را اسیر کردند. اشراف درباری در

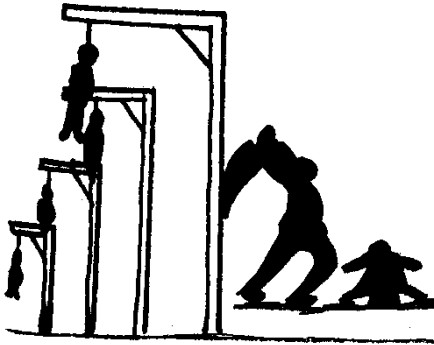
حالی که او را به مسخره «پادشاه دهاتی» می خواندند، به جای تاج، حلقه از آهن گداخته بر سرش نهادند و سپس اعدامش کردند. دهقانان شورشی را از درخت ها می آویختند و آتش می زدند. بالاخره در این سرکوب وحشیانه بیش از بیست هزار تن از شورشیان را کشتند.



انگلستان: در اواخر قرن چهاردهم، شرق انگلستان را قیام دهقانی فرا گرفت. در این، قیام، دهقانان ماموران وصول مالیات را بیرون کرده و عده ای از آنان را نیز به قتل رساندند. قیام در ابتدا به عنوان اعتراض علیه مالیات آغاز شد، ولی چیزی نگذشت که این قیام به ضد استثمارگران (فیودال ها) تبدیل گشت. دهقانان کلیساها و خانه های اربابی را غارت کرده و اموال آنان را به غارت می بردند. این قیام را به این جهت که به رهبری شخصی دهاتی به نام «وات تایلور» بوده است، قیام وات تایلور می گویند.

این قیام نیز شکست خورد و قیام کنندگان شدیداً سرکوب

شدند. در این سرکوب ابتدا وات تایلور و کلیه‌ی سران قیام به قتل رسیدند، و پس از مدتی نیز هزاران دهقان و مردم بینوایی



را که در
قیام شرکت
کرده
بودند، به
دار آویخته
و یا گردن
زدند.

روسیه

تزاری: در روسیه تزاری قیام‌های بزرگی به وقوع پیوست که بزرگ‌ترین آن‌ها شورشی بود به رهبری «استپان رازین». در قرن هفدهم، دهقانان تحت رهبری استپان رازین در ولگا شورش کرده، شهرهای «هشترخان» و «تساریتسین» و شهرهای دیگر را تسخیر نموده، نمایندگان تزار را کشته و قسمت‌های بزرگی از کشور را به تصرف خود درآوردند. استپان رازین در شهرهای تسخیر شده حکومت شاه و فیودال‌ها را برانداخت. این قیام سرانجام به شکست انجامید و رازین را به مسکو برده و در میدان سرخ چهار قطعه کردند.

صد سال بعد، شورش دیگری به رهبری «بوگاچف» به وقوع پیوست. این قیام هم که از پشتیبانی توده‌های مردم فقیر

برخوردار بود، توسط قوای دولتی درهم شکسته شد و بوگاچف را در سال ۱۷۷۵ در میدان باطلاق مسکو، اعدام کردند.

چین: یکی از بزرگ‌ترین قیام‌های دهقانی در چین، قیامی بود که رهبری آن را «هوانگ چائو» به عهده داشت. وقتی قیام‌کنندگان به رهبری هوانگ چائو به شهر چانگان، پایتخت امپراتوری وارد شدند امپراتور گریخت، اما تمام بستگان او، بسیاری از فیودال‌ها، کارمندان دولتی و سران به قتل رسیدند و به جای آنان دهقانان بر سر کارها گمارده شدند؛ پس از دو سال و نیم، گروه‌های عظیم برای سرکوبی قیام از سراسر چین به راه افتاد. مردم این گروه‌ها را که از اتحاد امپراتور و فیودال‌ها تشکیل شده بود، «کلاغ سیاه» می‌نامیدند. سرانجام نیز جنگ بین کلاغ سیاه‌ها و قیام‌کنندگان، به شکست شورشیان انجامید.

اهمیت انقلابی قیام‌های دهقانی در این بود که پایه‌های نظام فیودالی را به لرزه درآوردند. گذار فیودالیزم به سرمایه‌داری در کشورهای اروپای غربی با انقلاب بورژوازی انجام گرفت و سرانجام نیز انقلابات بورژوازی منجر به نابودی نظام فیودالی و برقراری سرمایه‌داری گردید.

بخش دوم

سرمایه داری

فصل اول:

تولید کالا

کالا چیست؟

در زمان‌های قدیم دهقان گندم می‌کاشت و خانواده‌اش از آن گندم برای خود نان می‌پخت. اما امروز، نان را نانوا می‌پزد و مردم باید برای خرید نان تنوری به نانوا، و برای خرید نان ماشینی به مغازه‌های نان فروشی مراجعه کنند.

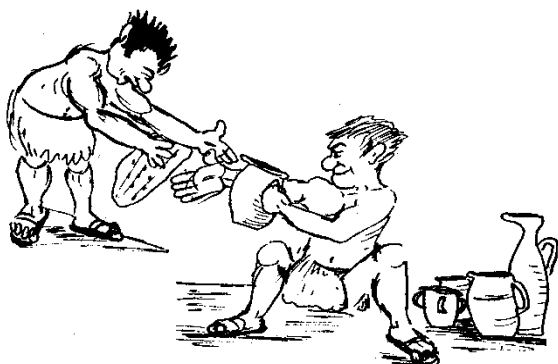
نانی را که دهقانی می‌پخت، یکی از نیازهای او را رفع می‌کرد؛ نان دهقان دارای خصوصیتی بود که شکم گرسنه‌ی انسان را سیر می‌کرد؛ بنابراین این نان دهقان دارای **ارزش مصرفی** بود.



نانی را نانوا و یا کارخانه‌ی ماشینی می‌پزد هم یکی از نیازهای انسان را رفع می‌کند؛ نانی را که نانوا یا کارخانه‌ی ماشینی می‌پزد هم مانند نان دهقان دارای خصوصیتی است که شکم گرسنه‌ی انسان را سیر می‌کند. بنابر این نان نانوا و کارخانه‌ی ماشینی هم دارای ارزش مصرف می‌باشند.

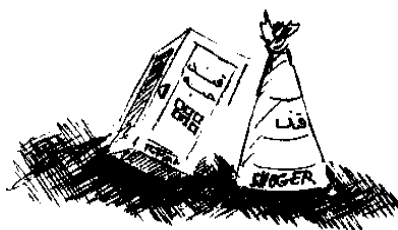
دهقان نان را برای مصرف خود می‌پخت، اما نانوا و کارخانه‌ی ماشینی نان را برای فروش (مبادله) می‌پزند. نان نانوا که برای مبادله تولید می‌شود، دارای **ارزش مبادله‌ای** می‌باشد، در حالی که نان دهقان که نه برای مبادله، بلکه برای مصرف شخصی خود تولید شده بود، دارای ارزش مبادله‌ای نبود.

نان دهقان فقط ارزش مصرفی داشته؛ اما نان نانوا، هم ارزش مصرفی دارد و هم ارزش مبادله‌ای. نان دهقان محصولی بود که برای مصرف شخصی تولید می‌شد، و نان نانوا محصولی است که برای مبادله تولید می‌شود؛ و چون برای مبادله تولید می‌شود به آن کالا می‌گوییم.



هر محصولی برای این که بتواند کالا باشد، باید دارای دو

مشخصه باشد:



۱- ارزش

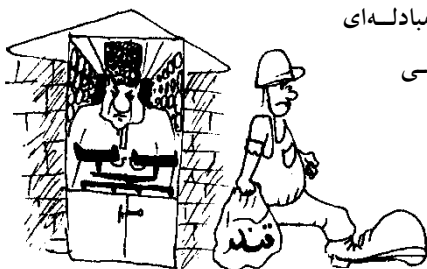
مصرفی داشته

باشد؛ یعنی یکی

از احتیاجات

انسان را برطرف نماید.

۲- ارزش مبادله‌ای



داشته باشد؛ یعنی

برای مبادله

(فروش)

تولید شده

باشد.

بنابر این کالا دارای دو خاصیت است، یکی داشتن ارزش مصرفی، و دیگری ارزش مبادله‌ای (و یا به عبارت دیگر: داشتن ارزش) است.

تولید کالایی:

همان طور که کالا محصولی است که برای مبادله تولید می‌شود، تولید کالایی هم تولیدی است که برای مبادله (فروش) صورت می‌گیرد. قبل از این که تولید کالایی بر جوامع حاکم شود و اساس و پایه اقتصادی هر جامعه را تولید کالایی تشکیل دهد، مدت‌های بسیار طولانی، تولید طبیعی (یعنی تولیدی که برای مصرف شخصی انسان صورت می‌گرفت) بر جوامع حاکم بود. البته منظور از حاکمیت تولید طبیعی به این معنی نیست که اصلاً تولید کالایی وجود نداشت. بعد از متلاشی شدن کمون اولیه، در کنار حاکمیت تولید طبیعی (تولید برای مصرف شخصی)، تولید کالایی (تولید برای فروش) هم وجود داشت؛ اما این تولید کالایی نه تنها غالب و حاکم نبود، بلکه بسیار محدود و ضعیف بود. تولید طبیعی نه فقط در دوره‌ی بردگی و در دوره‌ی فیودالیزم حاکم بود، بلکه در مراحل ابتدایی سرمایه‌داری هم که هنوز تولید کالایی حاکم نشده بود، به عنوان پایه و اساس اقتصادی جامعه، حکمفرمایی می‌کرد. فقط در جریان تکامل سرمایه‌داری بود که ضربه‌ی قطعی بر تولید طبیعی وارد گشته و بدین ترتیب

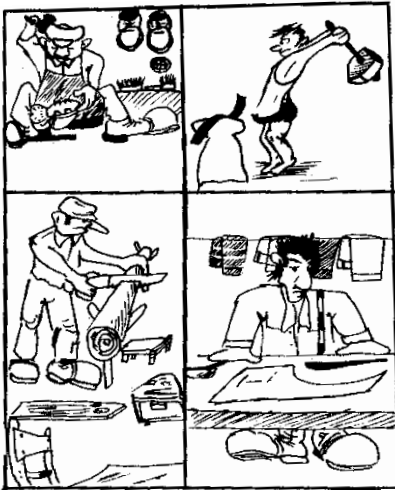
تولید طبیعی از میان رفت و تولید کالایی، یعنی تولید برای فروش برتری یافت.

مهمترین شرط پیدایش تولید کالایی، تقسیم کار اجتماعی می باشد. اما مگر در زمان های قدیم، مثلاً در جامعه ی اشتراکی اولیه، تقسیم کار وجود نداشته است؟

جواب: چرا، در جامعه ی اشتراکی اولیه، همان طور که در بخش اول این کتاب خواندید، اولین و دومین تقسیم بزرگ کار اجتماعی صورت گرفت؛ و این تقسیم ها به خاطر تکامل کشاورزی، دامداری و پیشه وری به وجود آمد. درست است که در آن زمان هم تقسیم کار وجود داشته، ولی این واقعیتهایی

است که با وجود تقسیم کار، تولید برای فروش، یعنی تولید کالایی وجود نداشته است.

تقسیم کار، شرط لازم تولید کالا است؛ اما،



تولیدی کالا، شرطی لازم تقسیم کار نیست. یعنی این که برای تولید کالا، حتماً تقسیم کار لازم است اما برای وجود تقسیم کار در جامعه حتماً لازم نیست که کالا تولید شود.

چرا نمی توان بدون تقسیم کار، کالا تولید نمود؟ برای این که هرگاه در جامعه هر خانواده خودش زراعت بکند، به گاوداری پردازد، گندم را درو کند، آن را در آسیای دستی بساید، نان بپزد، منزل بسازد، چرم درست کند، لوازم منزل و ابزار کار بسازد، آهنگری و نجاری هم بکند، دیگر تولید کالا مفهومی نخواهد داشت؛ زیرا کالا چیزیست که برای فروش تولید می شود و وقتی در جامعه تقسیم کار وجود نداشته باشد و به همین خاطر هر کس به تنهایی همه کار را بکند، تولید کالا امکان پذیر نیست.



شرط دیگری که برای تولید کالا لازم است، مالکیت خصوصی بر ابزار تولید می‌باشد؛ به عنوان مثال، وقتی کسی کالای تولید کند، حتماً قصد فروش آن را خواهد کرد، چون کالا چیزی است که برای فروش تولید می‌شود. خوب، حال وقتی شخصی چیزی تولید کرده و بخواهد آن را بفروشد، (یعنی کالا تولید کرده باشد) در صورتی می‌تواند این کار را بکند که آن محصول مال خودش باشد؛ زیرا اگر آن محصول مال خودش نباشد، چگونه می‌تواند آن را بفروشد؟ و همین طور در صورتی آن محصول تولید شده مال آن شخص است که ابزاری که با آن، آن محصول تولید شده است مال خودش باشد. یعنی تولیدکننده وقتی می‌تواند کالا (چیزی که به قصد فروش تولید می‌شود) تولید کند که مالک ابزار تولید باشد. مثلاً در جامعه‌ی اشتراکی اولیه چون مالکیت خصوصی بر ابزار تولید وجود نداشت، به هیچ عنوان تولید کالایی (تولید برای فروش) وجود نداشته است. اما در دوره‌ی بردگی و فئودالیزم با آن که تولید طبیعی بر جامعه حاکم بود، تولید کالا هم به طور بسیار ضعیف و محدود وجود داشت، یعنی تولید کالا اساس و پایه‌ی اقتصادی جامعه را تشکیل نمی‌داد.

بنابر این خلاصه و نتیجه‌ی تمام مطالب بالا به شرح زیر می‌شود:

شرایط لازم برای تولید کالایی عبارت اند از:

۱- تقسیم کار اجتماعی.

۲- مالکیت خصوصی بر ابزار تولید.

تولید کالایی ساده و تولید کالایی سرمایه‌داری:

قبل از سرمایه‌داری در مراحل ابتدایی سرمایه‌داری، آن زمان که هنوز از کارخانجات عظیم خبری نبود، تولید به وسیله‌ی تولیدکنندگان کوچک یعنی پیشه‌وران و دهقان صورت می‌گرفت. این تولیدکنندگان، هم خودشان مالک ابزار تولید بودند، و هم خودشان با آن ابزار، کار کرده و تولید می‌کردند. مثلاً دهقان با ابزار خود (گاواهن) روی زمین کار می‌کرد. کفاش با ابزار کار خود، آهنگر با ابزار خود و خلاصه هر صنعتگری با ابزار خود، کار می‌کرده و بدین صورت دست به تولید می‌زدند. به این نوع تولید، تولید کالایی ساده می‌گویند. بنابر این تولید کالایی ساده، تولیدی است که توسط تولیدکنندگان کوچک صورت می‌گرفت که هم مالک



ابزار تولید
بودند، و هم
خود، با آن
ابزار تولید،
کار می‌کردند.
امروزه هم
هنوز تولید

کالایی ساده وجود دارد، و دهقان جزء و صنعتگران از نمایندگان این نوع تولید هستند. این‌ها نه برای مصرف خویش بلکه برای مبادله (به شکل فروش) تولید می‌کنند.

تولید کالایی ساده خصلت دوگانه‌ای دارد: یعنی از یک طرف چون مالکیت خصوصی اساس آن است، دهقان جزء و صنعتگر که مالک ابزار تولید می‌باشند، به سرمایه‌دار نزدیک اند و از طرف دیگر، چون تولید کالایی ساده بر کار شخصی تولیدکننده مبتنی است، دهقان و صنعتگر که خود با ابزار خود کار می‌کنند، زحمتکش حساب شده و از این جهت به کارگر نزدیک می‌باشند.



اما تولید کالایی سرمایه‌ای بدین شکل است که سرمایه‌داران مالک ابزار تولید بوده و به وسیله‌ی آن ابزار، کارگران را استثمار می‌کنند. بنابر این تولید کالایی سرمایه‌داری و تولید کالایی ساده در یک چیز به هم شبیه

هستند و آن هم مالکیت خصوصی است؛ زیرا هم تولید کالایی ساده مبتنی بر مالکیت خصوصی است و هم تولید کالایی سرمایه‌داری. در تولید کالایی ساده، تولیدکنندگان کوچک، مانند دهقانان جزء و صنعتگران مالک ابزار تولید هستند و در تولید کالایی سرمایه‌داری، سرمایه‌داران مالکی تولید می‌باشند. تولید کالایی ساده و تولید کالایی سرمایه‌داری تفاوت بزرگی نیز با هم دارند و آن این که در تولید کالایی ساده، تولیدکنندگان کوچک که مالک ابزار تولید هستند خود با آن ابزار، کار می‌کنند؛ در حالی که در تولید کالایی سرمایه‌داری، سرمایه‌داران که مالک ابزار تولید هستند، خود هیچ کاری انجام نداده و کارگران را تحت استثمار قرار می‌دهند.

ارزش مصرف چیست؟

قبلاً گفتیم یکی از مشخصات کالا این است که بعضی از نیازهای انسان را رفع کند بنابر این کالا برای انسان سودمند است و انسان می‌تواند آن را برای رفع احتیاجاتش مصرف



نماید؛ پس کالا دارای ارزش مصرف است. حال در اینجا این سوال مطرح می‌شود:

آیا هر چیزی که دارای ارزش مصرف است، کالا می‌باشد؟

جواب: خیر، مثلاً نانی را که دهقان برای مصرف شخصی خود می‌پخت، برای انسان سودمند بوده و یک نیاز انسان را رفع می‌نمود، به همین دلیل ارزش مصرفی داشت؛ در حالی که چون دهقان نان را برای مصرف

شخصی خود تولید می‌نمود،

نه برای فروش، آن نان

کالا محسوب نمی‌شد.

بسیاری از چیزها

که محصول کار

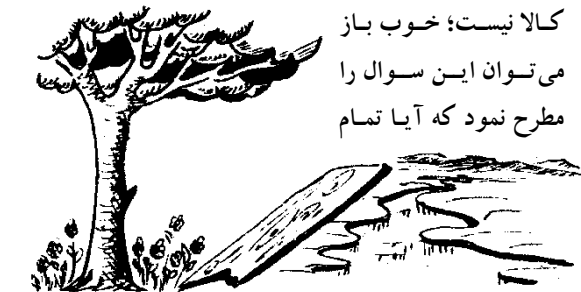
انسان هم نیستند وجود دارند که برای انسان سودمند می‌باشند و دارای ارزش مصرف هستند، ولی کالا نیستند؛ مانند آب، هوا، چوب، درخت و بسیاری چیزهای دیگر.

تا اینجا دانستیم هر چیزی که ارزش مصرفی داشته باشد،

کالا نیست؛ خوب باز

می‌توان این سوال را

مطرح نمود که آیا تمام



کالاها دارای ارزش مصرف هستند؟

جواب: چون یکی از خصوصیات کالا این است که سودمند بوده و به نحوی یکی از احتیاجات انسان را رفع نماید، بنابراین این دارای ارزش مصرف می باشد.

به طور کلی هر کالایی دارای ارزش مصرف هست، اما هر چیزی که دارای ارزش مصرف باشد، کالا نیست.



ارزش (ارزش مبادله) چیست؟

در تولید کالایی، مبادله بین کالاهایی که دارای ارزشهای مصرف مختلف هستند صورت می گیرد. چرا مبادله فقط بین کالاهایی که دارای ارزشهای مصرف مختلف هستند صورت می گیرد؟ چون مبادله ی کالاهایی که دارای ارزشهای مصرف یکسان هستند، مفهومی ندارد؛ مثلاً مبادله ی گندم با گندم، پارچه با پارچه، خرما با خرما لزومی ندارد و البته کسی هم به این فکر نمی افتد که خرما را با خرما، یا گندم را با گندم عوض کند. گندم را با خرما مبادله می کنند، چرا؟ چون

ارزش‌های مصرف‌گندم و خرما یکسان نیست، یعنی مختلف است.



وقتی دو نفر پنج کیلو گندم و یک کیلو آهن را با یکدیگر مبادله می‌کنند، در برخورد اول کاملاً برای ما روشن است آن دو کالا در یک چیز باهم برابر اند که صاحبان آن‌ها حاضر به مبادله شده‌اند؛ اما در همان برخورد اول برای ما روشن نمی‌شود آن دو کالا در چه چیزی با هم برابر اند که صاحبان آن‌ها حاضر به مبادله شده‌اند. برای یافتن آن چیزی که دو کالا را با هم برابر کرده، مسئله را پیگیری می‌کنیم:

آیا آن دو کالا در وزن برابرند؟

جواب: پرواضح است که خیر، زیرا وزن گندم پنج کیلو و وزن آهن یک کیلو می‌باشد.

آیا آن دو کالا دارای ارزش‌های مصرف برابر اند؟

جواب: خیر؛ زیرا انسان‌ها کالاهایی را که دارای ارزش‌های مصرف برابر باشند، مبادله نمی‌کنند؛ مثلاً چه کسی

حاضر است گندم و گندم را که دارای ارزش‌های مصرف برابر اند، مبادله نماید؟ کاملاً روشن است که گندم و آهن دارای ارزش‌های مصرف برابر نیستند (یعنی دارای ارزش‌های مصرف مختلف اند) زیرا از گندم نان پخته و می‌خورند، اما تا به حال کسی دیده که از آهن نان بپزند و بخورند؟

وقتی دو نفر می‌خواهند ۵ کیلو گندم و ۱ کیلو آهن را با یکدیگر مبادله کنند، آنکه صاحب گندم است با خود چنین می‌گوید:

برای تولید ۵ کیلو گندم همان مقدار کار صرف شده که برای تولید ۱ کیلو آهن صرف شده است.

آن کسی که صاحب آهن است نیز با خود چنین می‌گوید: برای تولید یک کیلو آهن، من همان مقدار وقت صرف کرده‌ام که این بابا برای تولید ۵ کیلو گندم صرف کرده است.

بنابر این می‌بینیم این دو کالا در مقدار کاری که صرف تهیه‌ی آن‌ها شده است مساوی اند.

در تولید کالایی، مبادلات بیشتر با کمک پول انجام می‌گیرند. کالایی را به مقداری پول فروخته و با همان پول کالای دیگری می‌خرند.

مثلاً وقتی خیاطی یک پیراهن را به ۵۰۰ ریال می‌فروشد، آن ۵۰۰ ریال را برای همیشه توی جیبش نمی‌گذارد؛ بلکه با

آن پول چیزی را می‌خرد که احتیاج دارد. فرض کنیم خیاط با ۵۰۰ ریال، یک جفت کفش بخرد، در اینجاست که می‌بینیم در واقع خیاط پیراهن را با یک جفت کفش مبادله کرده است. منتهی این مبادله با کمک پول انجام گرفته. مقداری کاری که برای تولید پیراهن و یک جفت کفش مصرف شده نیز برابری که با هم مبادله شده‌اند.

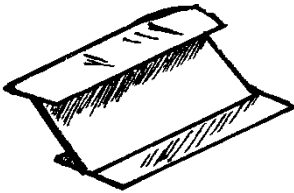
هرگاه دو و یا چند کالا با هم مبادله می‌شوند، آنچه آن‌ها را دارای ارزش (ارزش مبادله) کرده، مقداری کاری است که در آن‌ها نهفته است.



وقتی به مغازه‌ای مراجعه می‌کنید و می‌بینید کالایی را که می‌خواهید بخرید بسیار گران است، شاید از خود سوال کنید علت گرانی این کالا چیست. و راستی علت گرانی و یا ارزانی بعضی کالاها چیست؟

آیا گرانی کالا به این دلیل است که وزنش زیاد است؟
حجمش زیاد است؟ کمیاب است؟ تعداد آن کالا از تعداد مشتریان کمتر است؟

اگر به درستی دقت کنیم متوجه خواهیم شد که هیچ یک از دلایل بالا نمی تواند علت گرانی کالا باشد. برای اثبات این موضوع، دلایل بالا را مورد بررسی قرار می دهیم:



قیمت یک گرام طلا چندین برابر قیمت یک کیلو آهن است؛ حال اگر علت گرانی هر کالا سنگینی زیاد آن بود، باید قیمت آهن بسیار بسیار از طلا بیشتر می بود.

قیمت یک کیلو

نقره صدها برابر

قیمت یک کیلو پنبه

است، حال اگر علت

گرانی هر کالا زیاد

بودن حجم آن باشد،



چون حجم یک کیلو پنبه چندین برابر حجم یک کیلو نقره است، باید قیمتش هم از آن گران تر باشد، در حالی که این طور نیست.

فرض کنیم در بازار جای بسیار کمیاب است و در عوض

طلا بسیار زیاد. حال هر چه طلا زیاد باشد و جای کمیاب، آیا

قیمت یک کیلو طلا با یک کیلو و حتی چندین کیلو چای برابر خواهد شد؟ اگر علت گرانی، کمیابی باشد، وقتی چای کمیاب شود، باید قیمت یک کیلوی آن بیش از یک کیلو طلا باشد، در حالی که این طور نیست. چای هر چقدر هم در بازار کمیاب باشد، نه تنها قیمت یک کیلوی آن بلکه قیمت صد کیلوی آن هم برابر قیمت یک کیلو طلا نخواهد شد. پس کمیاب بودن کالا هم دلیل بر گرانی نیست.

آیا زیاد بودن مشتری (بالا رفتن تقاضا) و کمی موجودی کالا (پایین بودن عرضه) می تواند علت گرانی کالا باشد؟ و یا همچنین کم بودن مشتری (پایین آمدن تقاضا) و زیاد بودن کالا (زیاد بوند عرضه) دلیل بر ارزان بودن کالا خواهد بود؟

فرض کنید در یک جامعه هزار کیلو برنج وجود دارد و دو هزار مشتری که هر کدام یک کیلو برنج می خواهد. مقدار برنج هزار کیلو است، در حالی که جامعه دو هزار کیلو برنج طلب می کند.

حال باز فرض کنید در همین جامعه هزار کیلو نمک وجود دارد و دو هزار مشتری که هر کدام یک کیلو نمک می خواهد. مقدار نمک نیز هزار کیلو است، در حالی که جامعه دو هزار کیلو نمک طلب می کند.

خوب، اگر علت گرانی کالا زیاد بودن مشتری و کم بودن کالا است، قیمت برنج و نمک که هر دو به یک مقدار در

جامعه‌ی وجود دارند، و تعداد مشتری هر دو کالا نیز برابر است، باید برابر باشد. یعنی باید قیمت یک کیلو نمک برابر شود با قیمت یک کیلو برنج. آیا چنین چیزی می‌شود؟ معلوم است که خیر.



پس قیمت کالا چگونه تعیین می‌شود؟

قیمت هر کالا به وسیله کاری که صرف تهیه‌ی آن می‌شود، تعیین می‌گردد. مثلاً یک جاکت را در نظر بگیرید، این جاکت ابتدا به صورت پشم بر پشت گوسفند قرار داشته، مقداری کاری صرف چیدن آن شده، مقداری کار صرف رسیدن پشم و تبدیل آن به نخ گشته و سرانجام مقداری کار هم صرف خواهد شد تا از نخ، جاکت بافته شود. بنابراین قیمت این جاکت برابر است با کاری که صرف آن شده است. هرگاه برای تولید یک کالا کار کمی صرف گردد، قیمت آن

کالا ارزان خواهد بود؛ و برعکس، هرگاه برای تولید یک کالا، کار زیادی صرف گردد، قیمت آن کالا گران خواهد بود.

بسیاری از کالاها که قبلاً گران بودند، به علت رشد ابزاری تولید، ارزان تر شدند؛ چون پس از رشد ابزار تولید مدت کار لازم برای تهیه‌ی آن کالاها کمتر شد.

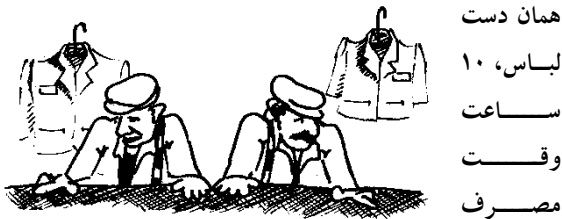


حال اگر تولیدکننده‌ای به علت کمی تجربه و یا کندکاری، کالایی را که تهیه‌ی آن در واقع به چهار ساعت کار احتیاج دارد، در عرض شش ساعت تهیه کند، در این صورت آیا قیمت کالای او گران تر خواهد بود؟

مثالی می‌زنیم: فرض کنیم برای تهیه‌ی یک جفت کفش، ۴ ساعت کار لازم است، و قیمت آن هم برابر ۴۰ تومان باشد؛ اما کفافی که کند کار می‌کند و همین کفش را در مدت ۶ ساعت تهیه می‌نماید؛ در این صورت آیا این کفاش می‌تواند

کفش خود را گران تر از کفشان که همان کفش را در عرض ۴ ساعت تهیه نموده اند بفروشد؟

خیر؛ زیرا یک جفت کفش به طور متوسط چهار ساعت کار می برد. یعنی ارزش یک جفت کفش برابر است با ۴ ساعت کاری که کفاش بر روی آن انجام داده، به اضافی قیمت چرم (به اضافی مقداری کاری که صرف تهیهی چرم شده است). بنابر این قیمت هر کالا را از روی مدت زمان لازم برای تهیهی آن کالا تعیین می کنند. مثلاً برای تهیهی یک دست لباس هشت ساعت کار لازم است، حال اگر خیاطی برای تهیهی



کرد، می گویند مدت زمان لازم برای تهیهی یک دست لباس ۸ ساعت است، چه خیاط ۱۰ ساعت وقت صرف تهیهی آن کرده و چه هشت ساعت، در هر صورت قیمتش یکی است.

کار ساده و کار پیچیده (مرکب):

کاری را که احتیاج به تخصص نداشته باشد، کار ساده می گویند؛ ولی کاری که به آموزش و تخصص نیاز داشته باشد، کار پیچیده (مرکب) است.



روزی شخصی برای
یافتن کار به کارخانه‌ی
اتومبیل‌سازی مراجعه کرد.

از او پرسیدند: «آیا تخصصی داری؟»

جواب داد: «نه، من هیچ تخصصی ندارم.»

به او گفتند: «خیلی خوب، بیا بغل دست این استاد کار
بایست و هرچه از تو خواست به او بده.»

او بغل استاد کار ایستاد تا به وی کمک نماید. مدت‌ها
گذشت و آن شخص دید که با این که استاد کار هم مانند او
روزی هشت ساعت کار می‌کند، ولی دویست تومان بیشتر از
او مزد می‌گیرد. بنابر این از استاد کار پرسید: «من و تو روزی
هشت ساعت کار می‌کنیم، حال این که به تو روزانه دویست و
پنجاه تومان می‌دهند و به من پنجاه تومان، علتش چیست؟»

استاد کار جواب داد: «درست است که من و تو هر دو
روزی هشت ساعت کار می‌کنیم، ولی کاری که تو انجام

می‌دهی، کاری است ساده، و کاری که من انجام می‌دهم کاری است پیچیده. من سی سال است که زحمت کشیده و آموزش دیدم تا توانستم در این کار استاد شوم؛ بنابراین وقتی هشت ساعت کار می‌کنم، در این هشت ساعت از تجربه و کار سی ساله‌ام نیز استفاده می‌نمایم؛ یعنی در واقع مقداری از کار سی ساله‌ام را هم

روی اتومبیل
وارد می‌کنم.»
هر کسی
می‌تواند بغل
دست یک
استادکار



بایستد و چیزهایی از قبیل چکش، آچار و غیره به دست او بدهد، ولی هر کسی نمی‌تواند نقص اتومبیل را دریابد. هر کسی می‌تواند به دست بنا آجر بدهد، ولی هر کسی نمی‌تواند رادیو بسازد. هر کس می‌تواند کالا را از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر حمل کند، اما هم کسی نمی‌تواند ساعت‌ساز باشد.

در کارخانه، کارگران ماهر و کارگران غیرماهر و مهندسان و غیره کار می‌کنند و با کمک همدیگر، کالا می‌سازند. در این کارخانه کاری کارگران غیرماهر، کاری است ساده و کار کارگران ماهر و مهندسان، کاری است

پیچیده (مرکب). بارآوری کار پیچیده، چند برابر کار ساده است. مثلاً اگر در گذشته برای تولید یک کالا، پنج ساعت کار لازم بود، حالا به علت رشد ابزار تولید و مهارت انسان، تولید همان کالا یک ساعت کار می‌برد. پنج ساعت کاری که در گذشته صرف تولید کالا می‌باشد، کار ساده، و یک ساعت کاری که امروز صرف تولید همان کالا می‌شود، کاری است پیچیده (مرکب). بنابر این می‌بینیم که بارآوری کار پیچیده چند برابر کار ساده است.

کار مجرد و کار مجسم:

در یک جفت کفش کار چه کسی نهفته است؟

جواب: کار کفاش.

در یک دست لباس کار چه کسی وجود دارد؟

جواب: کار خیاط.

در میز و صندلی کار چه کسی نهفته است؟

جواب: کار نجار.

در زغال کار چه کسی موجود است؟

جواب: کار معدنچی.

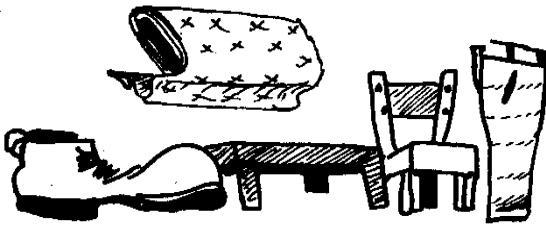
در هر کالا کار یک متخصص نهفته است. خیاط، کفاش،

آهنگر، نجار و معدنچی همه کار می‌کنند، ولی هر کدام کارش با دیگری فرق دارد.



آیا امکان دارد که در زغال، کار نجار نهفته باشد؟ و یا می‌شود در لباس، کار معدنچی نهفته باشد؟ پرواضح است که خیر؛ در زغال کار معدنچی و در میز و صندلی کار نجار وجود دارد.

کفش، لباس، زغال، میز در چه چیزی مشترک هستند؟
جواب: همه‌ی کالاها در یک چیز مشترک هستند و آن کار انسان است که در آنها وجود دارد. چون همه‌ی کالاها برای فروش تولید می‌شوند، پس کار انسان که در کفش، لباس، میز و زغال و تمام کالاهای دیگر وجود دارد، به کالا ارزش (ارزش مبادله‌ای) می‌بخشد. کار انسان را که در تمام کالاها وجود دارد، کار مجرد می‌گویند. کار مجرد به کالاها ارزش (ارزش مبادله‌ای) می‌دهد.



کار مجسم یا مشخص چیست؟

همان طور که قبلاً گفته شد، در لباس نمی تواند کار نجار و یا معدنچی نهفته باشد. با این که در تمام کالاها کار انسان نهفته است، در هر کالا کار یک متخصص وجود دارد که با کار دیگران فرق می کند. مثلاً کار خیاط با کار نجار فرق می کند. در لباس، کار خیاط و در میز کار نجار، در زغال کار معدنچی و در کفش کار کفاش وجود دارد. هر کدام از این متخصصین با کار خود یک ارزش مصرف معین تولید می کنند. مثلاً زغال ارزش مصرفی است که آن را برای گرم کردن اتاق مصرف می نمایند. یا لباس ارزش مصرفی است که آن را می پوشند. کفاش، کفش (ارزش مصرف معین) تولید می کند؛ خیاط، لباس (ارزش مصرف معین) تولید می کند؛ معدنچی، زغال (ارزش مصرف معین) تولید می کند و غیره. به آن کاری مجسم و یا مشخص می گویند که ارزش مصرف معین تولید نماید. مثل کار کفاش که فقط کفش به وجود می آورد، یا کار خیاط که فقط لباس تولید می کند و غیره.



هر کاری که برای تولید کالا انجام می‌شود، در عین حال هم مجرد است، چون برای فروش تولید شده و به همین خاطر ارزش (ارزش مبادله‌ای) دارد؛ و هم مجسم؛ زیرا دارای ارزش مصرف معین نیز می‌باشد. مثلاً می‌گویند حسن کار کرد و با کار خود کالایی تولید نمود. تا اینجا برای ما روشن است که حسن کار کرد و با کار خود کالایی که نمی‌دانیم چیست تولید نموده است. یعنی تا اینجا نمی‌دانیم که تخصص حسن چیست،



آنچه می‌دانیم این است که او چیزی تولید نموده است که آن را مبادله کند (بفروشد). بنابر این در وهله‌ی اول حسن ارزش (ارزش مبادله) به وجود آورده

است. پس کار حسن در وهله‌ی اول، کار مجرد است.

اما اگر بگویند حسن خیاط است، برای ما معلوم خواهد شد که کالای او لباس می‌باشد. در اینجا خواهیم دانست که حسن علاوه بر این که ارزش (ارزش مبادله) به وجود آورده،



ارزش مصرف معینی نیز تولید کرده است که لباس نام دارد. یعنی کار حسن کار مجسم (مشخص) هم می باشد. بنابر این کار حسن علاوه بر این که مجرد (به وجود آوردن ارزش مبادله) است، مجسم (تولید ارزش مصرف معین) هم می باشد.

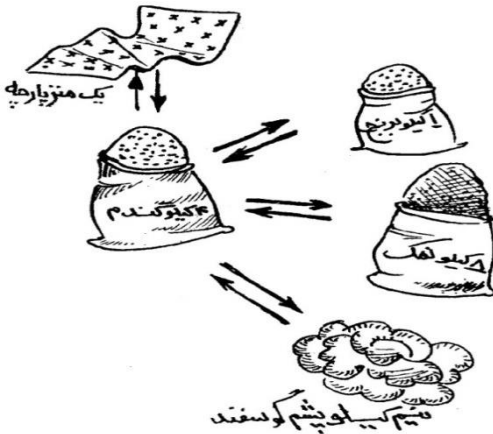
تکامل مبادله و رشد شکل های ارزش:

بیان کردن ارزش یک کالا به وسیله ی کالای دیگر ساده ترین شکل ارزش است. یعنی ساده ترین شکل ارزش است که مثلاً بگویید ۴ کیلو گندم به نیم کیلو پشم گوسفند می ارزد. در جامعه ی اشتراکی اولیه به طور تصادفی چنین



مبادله هایی صورت می گرفته است؛ اما بعدها با تکامل مبادلات، شکل ارزش نیز تکامل یافت. در اینجا دیگر دو کالا روبروی

هم نمی ایستند، و هر کالا فقط با کالای دیگر قابل مبادله نمی باشد، بلکه می تواند با کالاهای بسیاری مبادله شود. مثلاً در مثال بالا ۴ کیلو گندم نه تنها با نیم کیلو پشم گوسفند قابل مبادله است، بلکه می تواند با کالاهای دیگر، مثلاً با یک کیلو برنج و هشت کیلو نمک، یک متر پارچه، و غیره مبادله شود.



۱ کیلو برنج = ۴ کیلو گندم

۸ کیلو نمک = ۴ کیلو گندم

نیم کیلو پشم گوسفند = ۴ کیلو گندم

۱ متر پارچه = ۴ کیلو گندم

یعنی:

۴ کیلو گندم مساوی است با یک کیلو برنج

۴ کیلو گندم مساوی است با هشت کیلو نمک

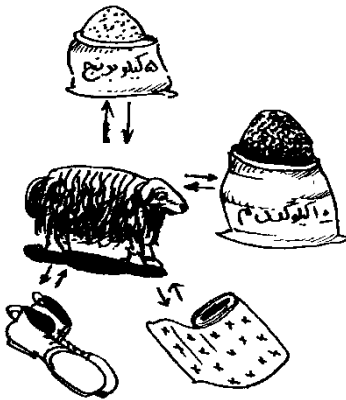
۴ کیلو گندم مساوی است با نیم کیلو پشم

۴ کیلو گندم مساوی است با یک متر پارچه

در بالا ارزش یک کالا را به وسیله‌ی چندین کالا بیان کرده‌ایم. این مرحله از تکامل مبادلات (که در آن یک کالا با چندین کالا مبادله می‌شود)، شکل **تکامل یافته‌ی ارزش** نام دارد.

با تکامل بیشتر مبادلات، مبادله به شکل بالا مشکلاتی ایجاد می‌کرد. مثلاً گاهی پیش می‌آمد شخصی برنج داشته و می‌خواست آن را با کفش عوض کند؛ شخص دیگری پارچه داشته و می‌خواست آن را با برنج عوض کند. شخصی که صاحب برنج بود، به پارچه نیاز نداشت، ولی صاحب پارچه به برنج احتیاج داشت؛ در اینجا مبادله با اشکالاتی روبرو می‌شد؛ بنابر این صاحب پارچه مجبور می‌شد پارچه‌اش را با کالایی مبادله نماید، که آن کالا بیش از کالاهای دیگر مورد مبادله قرار می‌گرفت.

فرض کنیم آن کالایی را که هر صاحب کالایی حاضر است کالایش را با آن مبادله نماید، گوسفند است. یعنی فرض کنیم هر صاحب کالایی حاضر است کالایش را با گوسفند



مبادله نماید؛ در این صورت صاحب پارچه، پارچه‌اش را با گوسفند مبادله می‌کند، سپس نزد صاحب برنج رفته، گوسفند را به او داده و برنج می‌گیرد.

گفتیم صاحب برنج هم به کفش نیاز داشت، بنابراین او هم گوسفند را با یک جفت کفش مبادله می نماید.

۵ کیلو برنج

یک گوسفند = ۱۰ کیلو گندم

۶ متر پارچه

۱ جفت کفش

یعنی:

۵ کیلو برنج برابر است با یک گوسفند

۱۰ کیلو گندم برابر است با یک گوسفند

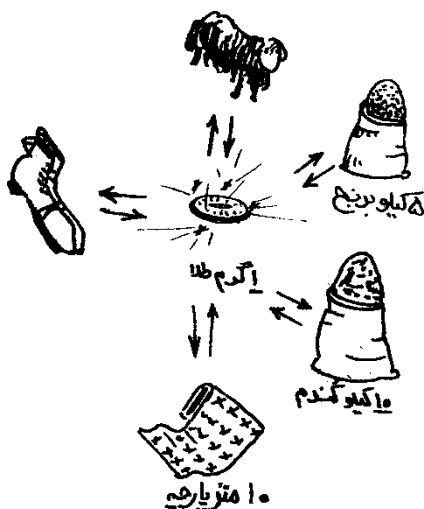
۶ متر پارچه برابر است با یک گوسفند

۱ جفت کفش برابر است با یک گوسفند

در بالا ارزش چندین کالا را به وسیله‌ی یک کالا (گوسفند) بیان کرده‌ایم. به این مرحله از تکامل مبادلات (که در آن چندین کالا با یک کالا مبادله می شوند)، **شکل عمومی ارزش** می گویند.

اگر یادتان باشد در شکل تکامل یافته‌ی ارزش، ارزش یک کالا (در مثال ما آن کالا ۴ کیلو گندم بود) به وسیله‌ی چندین کالای دیگری بیان می شد. یعنی یک کالا را با چندین کالای دیگر مبادله می کردند. ولی در شکل عمومی ارزش، همان طور که در بالا گفتیم، ارزش چندین کالا را با یک کالا (در آن مثال کالا گوسفند بود) بیان می کردند، یعنی چندین کال را با یک کال مبادله می نمودند.

اما این نوع مبادله نیز به تدریج با اشکالاتی روبرو می‌شد، زیرا در مناطق مختلف، کالاهای مختلفی مورد قبول صاحبان کالا بود. مثلاً در نقطه‌ای صاحبان کالا حاضر بودند کالای شان را فقط با گوسفند عوض کنند و در نقطه‌ای دیگر صاحبان کالا حاضر بودند که کالای شان را فقط با گندم مبادله نمایند. در نقطه‌ای، پوست نقش گوسفند و گندم را داشت و در نقطه‌ای دیگری برنج. این بود که به تدریج فلزات قیمتی مانند طلا و نقره نقش مهمی در انجام مبادلات پیدا کردند؛ زیرا هر کسی حاضر بود کالایش را با طلا و یا نقره مبادله نماید. و بدین ترتیب **شکل پولی ارزش** به وجود آمد.



$$\text{یک مرغ} = \left\{ \begin{array}{l} \text{پنج کیلو برنج} \\ \text{ده کیلو گندم} \\ \text{شش متر پارچه} \\ \text{یک جفت کفش} \end{array} \right.$$

یعنی:

یک مرغ	برابر است بایک گرام طلا
پنج کیلو برنج	برابر است بایک گرام طلا
ده کیلو گندم	برابر است بایک گرام طلا
شش متر پارچه	برابر است بایک گرام طلا
یک جفت کفش	برابر است بایک گرام طلا

قیمت و ارزش چه فرقی با هم دارند؟

قبلاً گفتیم ارزش هر کالا از روی مقداری کاری که برای تولید آن لازم است، تعیین می‌شود. یعنی ارزش هر کالا عبارت است از مقدار کار اجتماعاً لازم برای تولید آن کالا. اما باید دید آیا قیمت کالا هم همیشه برابر ارزش آن کالا است یا نه؟ برای روشن شدن مطلب فرض کنیم برای تولید یک کالا چهار ساعت کار لازم است، حال اگر کار در هر ساعت بیست تومان ارزش داشته باشد، آن کالا که چهار ساعت کار صرف تولید آن شده، هشتاد تومان می‌ارزد. اما گاهی پیش می‌آید به علت این که تعداد مشتری آن کالا زیاد (تقاضا زیاد) و تعداد کالا کم است، قیمت آن کالا بیشتر از ارزش واقعی‌اش می‌شود.

البته همان طور که قبلاً هم گفتیم، علت اصلی گرانی و ارزانی کالاها، کم و یا زیاد بودن کالای موجود در بازار (عرضه) و کم و یا زیاد بودن خریدار (تقاضا) نیست، ولی عرضه (چگونگی موجودی کالا) و تقاضا (چگونگی تعداد مشتری) می تواند، قیمت یک کالا را کمی پایین تر و یا بالاتر از ارزش واقعی آن ببرد.

مثلاً فرض کنیم در جامعه ای مقدار هزار کیلو برنج و هزار کیلو هم نمک وجود داشته باشد (این مثال را قبلاً در رابطه با علت واقعی گرانی و یا ارزانی کالاها آوردیم) و باز هم فرض کنیم تعداد مشتری برای برنج و نمک هر کدام دو هزار نفر باشد و هر نفر هم یک کیلو برنج و یک کیلو نمک بخواهد؛ در اینجا اگر ارزش هر کیلو نمک برابر ۱۰ ریال باشد، به علت این که تقاضا (خریدار) بیشتر از عرضه (موجودی کالا) شده، کیلوی ۱۵ ریال به فروش می رسد. برنج هم که ارزش هر کیلوی آن ۸۰ ریال می باشد، به علت زیاد بودن تقاضا (مشتری) و کم بودن عرضه (موجودی کالا)، کیلوی ۱۲۰ ریال به فروش می رسد. در حالی که اگر علت گرانی و یا ارزانی کالاها، عرضه و تقاضا بود، برنج و نمک که هر دو به یک اندازه در جامعه موجود است، و هر دو نیز به یک اندازه خریدار دارند، باید قیمت شان یکی باشد، ولی می بینیم این طور نیست.

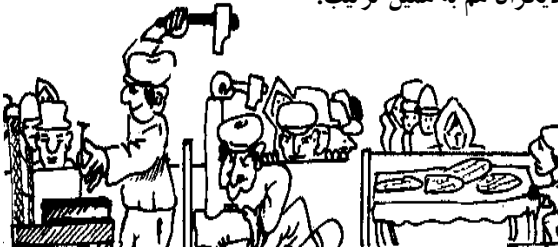


از مطالب بالا نتیجه می گیریم که قیمت و ارزش با هم فرق می کنند. اگر عرضه (مقدار کالا) و تقاضا (تعداد مشتری) یکی باشند، قیمت و ارزش چندان فرقی با هم نخواهند داشت. اما اگر عرضه زیاد و تقاضا کم و یا عرضه کم و تقاضا زیاد باشد، قیمت بالاتر و یا پایین تر از ارزش همان کالا خواهد بود. در تولید کالایی، روابط تولید میان اشخاص عبارت از روابطی است که میان اشیا وجود دارد:

وقتی نجار میز می سازد، آیا می تواند برای سیر کردن شکم خود و خانواده اش میزهایی را که ساخته است بخورد؟ پرواضح است که خیر. نجار میزها را می فروشد و با پول آن نان، برنج، زغال، نفت، کفش، لباس و غیره می خرد. نانوا هم نان می پزد و با پولی که از فروش آن تهیه می کند، میز، کمد، زغال، نفت، کفش، برنج، لباس و غیره می خرد. کفاش هم کفش هایی را که می سازد می فروشد تا بتواند با پول آن

چیزهای مورد نیاز خود را بخرد.

می بینیم که یک روابط تولید و یک همبستگی میان اشخاص اجتماع وجود دارد. نجار، میز، کمد و... می سازد تا نیاز کفاش، نانوا و تولید کنندگان دیگر را رفع نماید. نانوا نان می پزد تا نیاز کفاش، نجار و غیره را رفع نماید. کفاش تولید می کند تا به نوبه خود احتیاج دیگران را برطرف سازد؛ و دیگران هم به همین ترتیب.



میان نانوا، نجار و کفاش و غیره روابطی معین در تولید وجود دارد که این روابط در مبادله کالاها نمایان می گردد. نانوا نان می دهد و بنا به ارزش آن مقداری پول می گیرد، کفاش کفش می دهد و بنا به ارزش آن مقداری پول می گیرد، و نجار هم به همین شکل. پس کاملاً روشن می شود که در تولید کالایی روابط تولید میان افراد، عبارت است از روابط میان اشیا و یا بهتر است بگوییم روابط میان کالاها، یعنی روابط تولید میان اشخاص به شکل گردش کالا از دست نانوا به کفاش، کفاش به نانوا، و غیره نمایان می شود.



تضاد تولید کالایی:

قبلاً گفتیم کالا محصولی است که برای فروش (مبادله) تولید می‌شود. بنابر این هرگاه کسی چیزی تولید کرده که آن را خود مصرف کند، آن شخص کالا تولید نکرده است. تولیدکننده‌ای که برای مصرف شخصی خویش تولید می‌نماید، با اجتماع هیچ رابطه‌ی ندارد. ولی کسی که کالا تولید می‌کند با اجتماع در ارتباط است، چون اولاً یکی از نیازهای جامعه را رفع می‌نماید و ثانیاً کار او جزئی از تمام کارهایی است که در جامعه وجود دارد. بنابر این هر تولیدکننده کالا به صدها تولیدکننده دیگر احتیاج دارد و مجبور است که با آنها در ارتباط باشد.

پس کار تولیدکننده‌ی کالا، اجتماعی است، زیرا تولیدکننده در کار خود به صدها تولیدکننده‌ی دیگر بستگی دارد؛ از طرف دیگر چون در تولید کالایی، مالکیت بر وسایل تولید خصوصی است، تولیدکنندگان به طور مستقل و جدا از هم دست به تولید می‌زنند؛ هیچ کسی کار خود را با نیاز جامعه

منطبق نمی‌کند، و بدین ترتیب کار تولیدکننده که خصلتی اجتماعی دارد، به شکل کار خصوصی درمی‌آید؛ و علتش هم این است که بین تولیدکنندگان هماهنگی وجود ندارد.



بنابر این کار تولیدکننده در تولید کالایی ساده، خصلتی دوگانه دارد، یعنی از یک طرف کارش اجتماعی است و از طرف دیگر خصوصی. بین کار اجتماعی و کار خصوصی تضاد وجود دارد و این تضاد وقتی آشکار می‌شود که تولیدکنندگان کالا، کالاهای شان را به بازار ببرند. وقتی تولیدکنندگان، کالاهای خود را به بازار می‌برند، عده‌ای به راحتی کالاهای شان را می‌فروشند و عده دیگری موفق به فروش کالاهای خود نخواهند شد.

به فروش نرسیدن کالاهای بعضی از تولیدکنندگان بی‌علت نیست. امکان دارد کالای تولیدکننده‌ای که کالا روی دستش مانده است گران باشد و یا اصلاً آن کالا به دلیل این که زیاد از حد تولید شده، دیگر مشتری نداشته باشد. به هر حال با منافع

اجتماعی جور در نمی آید که کالای گران و یا کالایی را که به دردش نمی خورد، بخرد؛ و بدین ترتیب کالای گران و یا بدون مشتری روی دست صاحبش خواهد ماند. اینجاست که تولیدکننده ی کالا، کار و منافع خصوصی خود را با منافع اجتماع در تضاد می بیند و در واقع در اینجاست که تضاد بین کار خصوصی و کار اجتماعی آشکار می شود.

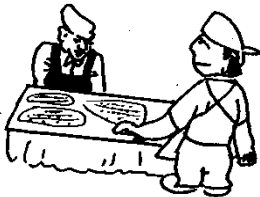
فتیشیزم کالا (پرستیدن کالا):

در زمان های قدیم انسان ها آتش، خورشید، ماه و بعضی از حیوانات و بخصوص گاو را می پرستیدند. آن ها معتقد بودند که خورشید و ماه و گاو و غیره قادر به انجام کارهای بزرگ و عجیبی هستند و بر انسان مسلط و حاکم می باشند. در سرمایه داری هم به نظر می رسد کالاها دارای نیروی عجیب و شگفت انگیزی هستند و بر انسان حاکم و مسلط می باشند؛ زیرا



در تولید کالایی
رابطه ی میان افراد
در رابطه میان
کالاها نمایان
می شود. به این
ترتیب که کفاش به
نان احتیاج دارد و
نانوا هم به کفش.

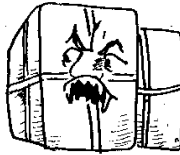
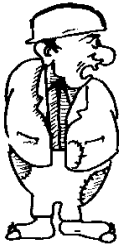
نانوا نان می‌پزد که نیاز کفاش را رفع کند و کفاش هم کفش می‌سازد که نیاز نانوا را برطرف نماید، این است که در واقع روابط اجتماعی معینی میان کفاش و نانوا به شکل مبادله‌ی کالا آشکار می‌گردد. یعنی تنها از طریق روابط کالاها روابط اجتماعی معینی بین کفاش و نانوا برقرار می‌شود.



همان طور که قبلاً هم گفتیم، در تولید کالایی ساده چون مالکیت بر وسایل تولید

خصوصی است، تولیدکنندگان به طور جداگانه دست به تولید می‌زنند و همین طور این تولیدکنندگان برای اجتماع، تولید می‌کنند. بنابر این کار آنها از یک طرف اجتماعی است، چون آنها برای اجتماع تولید می‌کنند، به علاوه کارشان جزئی از تمام کارهایی است که در اجتماع وجود دارد و از طرفی هم کار آنها به شکل خصوصی درمی‌آید، چون مالکیت بر وسایل تولید خصوصی بوده و تولیدکنندگان جدا از هم تولید می‌کنند. در اینجا تضاد بین کار اجتماعی و کار خصوصی وقتی آشکار می‌شود که تولیدکنندگان می‌خواهند کالاهای خود را به فروشند، بدین ترتیب آنهایی که موفق به فروش کالای شان می‌شوند ثروتمند و آنهایی که نمی‌توانند کالاهای شان را بفروشند، بیچاره می‌شوند. اینجاست که به چشم صاحب

کالا، کالا چیز عجیب و شگفت‌انگیزی جلوه‌گر می‌شود. چیزی که هم می‌تواند تولیدکننده را بیچاره و ورشکست کند، و هم می‌تواند تولیدکننده را ثروتمند و خوشبخت نماید و این به نظر تولیدکننده خصلت طبیعی کالا است.



به نظر
آن‌ها همان
طور که رنگ
و وزن، خصلت
طبیعی اشیا

است، قدرت عجیب و تسلط کالا بر انسان هم خصلت طبیعی کالا است.

البته این پدیده که در تولید کالایی، کالا بر انسان حاکم و مسلط است، یک واقعیت است؛ اما این که حاکمیت و تسلط کالا بر انسان خصلت طبیعی کالا است، پوچ و بی‌معنی می‌باشد. زیرا تا زمانی که مالکیت بر وسایل تولید خصوصی است،

تولیدکنندگان بدون هیچ برنامه‌ی درستی کالا تولید می‌کنند. صاحبان وسایل تولید تنها در فکر منافع خصوصی خود هستند و به هیچ عنوان نیاز جامعه را



در نظر نمی گیرند، این است که آن‌ها خود کالا را بر خود حاکم و مسلط می کنند. در جوامع سوسیالیستی که تولید از روی برنامه‌ی منظم و صحیحی صورت می گیرد، انسان بر کالا حاکم و مسلط می شود. بنابر این می بینیم که تسلط کالا بر انسان (فتیشیزم کالا)، خصلت طبیعی کالا نیست.

پول:

پول چگونه به وجود آمد؟ پول نتیجه‌ی تکامل مبادله‌ی کالاهاست. در گذشته خواندیم که ابتدایی ترین شکل ارزش، بیان کردن ارزش یک کالا است به وسیله‌ی کالای دیگر. یعنی ساده ترین شکل ارزش این بود که مثلاً بگویند یک قرص نان به دو متر طناب می ارزد. یعنی یک قرص نان = ۲ متر طناب؛ در این مرحله، ارزش یک کالا به وسیله‌ی یک کالای دیگر بیان می شد.

با تکامل مبادلات، شکل تکامل یافته‌ی ارزش جای ابتدایی ترین شکل ارزش را گرفت. در این مرحله از تکامل مبادلات، دیگر مانند قبل یک کالا فقط با یک کالای تنها قابل مبادله نبود، بلکه یک کالا می توانست با کالاهای زیادی مبادله شود؛ بدین معنی که ارزش یک کالا در چندین کالا بیان می شد. اما باز هم مبادلات تکامل یافتند، و در پی آن، **شکل عمومی ارزش** جای شکل تکامل یافته‌ی ارزش را گرفت. در این مرحله از تکامل مبادلات درست برعکس مرحله‌ی قبلی که

ارزش یک کالا در چندین کالا بیان می‌شود، ارزش چندین کالا در یک کالا بیان می‌گشت. بدین معنی که چندین کالا با یک کالا (که همه حاضر بودند کالای خود را با آن عوض کند)، مبادله می‌شد. بعدها طلا و نقره جای آن کالاهایی را گرفت که همه حاضر بودند اجناس خود را با آن مبادله کنند و بدین ترتیب **شکل پولی ارزش** به وجود آمد، و سرانجام نیز سکه‌های پول نقش مهمی را در آسان نمودن مبادلات به عهده گرفتند.

حال برای این که مطلب ساده شود، تکامل مبادلات و چگونگی پیدایش پول را به صورت زیر می‌نویسیم:

شکل ساده‌ی ارزش: ارزش یک کالا در کالای دیگر بیان می‌شود؛ یعنی یک کالا برابر است با کالای دیگر.

مثلاً: ۴ کیلو گندم = نیم کیلو پشم گوسفند

شکل تکامل یافته‌ی ارزش: ارزش یک کالا در چندین کالای دیگر بیان می‌شود؛ یعنی یک کالا برابر است با چندین کالای دیگر. مثلاً:

۴ کیلو گندم = ۱ کیلو برنج

۴ کیلو گندم = ۸ کیلو نمک

۴ کیلو گندم = نیم کیلو پشم گوسفند

۴ کیلو گندم = ۱ متر پارچه و...

شکل عمومی ارزش: ارزش چندین کالا در یک کالا بیان

می‌شود؛ یعنی چندین کالا با یک کالا قابل مبادله هستند. مثلاً:
 ۱۰ کیلو گندم = یک گوسفند، ۶ متر پارچه = یک گوسفند،
 یک جفت کفش = یک گوسفند و...

شکل پولی ارزش: ارزش چندین کالا (کالاهای مختلف)
 در فلزات گران بها بیان می‌شود؛ یعنی کالاهای مختلف با فلزات
 گران بها مبادله می‌شوند. مثلاً: ۵ کیلو برنج = ۱ گرم طلا، ۱۰
 کیلو گندم = ۱ گرم طلا، ۶ متر پارچه = ۱ گرم طلا، ۱ جفت
 کفش = ۱ گرم طلا، ۱ گوسفند = ۱ گرم طلا و....

طلا و نقره قبل از آن که به صورت پول در آیند خود،
 کالا محسوب می‌شوند: فرض کنیم در یک گرم طلا همان قدر
 کار خوابیده باشد که در هزار کیلو آهن خوابیده باشد؛ در این
 صورت ارزش یک گرم طلا و ۱۰۰۰ کیلو آهن یکی است؛
 (چون برای تهیه‌ی هردو کالا، یک مقدار کار صرف شده
 است). یک گرم طلا را می‌توان در جیب گذاشت و آن را به
 راحتی از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر حمل کرد ولی ۱۰۰۰ کیلو
 آهن را نمی‌توان به آسانی حمل و نقل نمود.

طلا و نقره دیر فاسد می‌شوند؛ مقدار کمی طلا و نقره
 برابر است با مقدار زیادی از کالاهای دیگر، برای آن که تولید
 آن‌ها زمان زیادی کار می‌برد؛ در وزن کم ارزش زیادی را
 نمایش می‌دهند، حمل و نقل آن‌ها آسان است؛ علاوه بر این‌ها،
 می‌توان آن‌ها را به قطعات کوچکتری تقسیم کرد، بدون این

که این تقسیم، ارزش آن را پایین بیاورد. این ویژگی‌ها باعث شد که انسان از طلا و نقره به عنوان وسیله‌ای که مبادلات را بسیار آسان می‌نمایند، استفاده کند.

عملکرد پول:

۱- پول وسیله‌ای است که ارزش را اندازه‌گیری می‌کند:

وقتی یک مقدار پول می‌دهیم و مقداری کالا می‌خریم، آن مقدار پول ارزش آن مقدار کالا را بیان می‌کند. یکی از



مهم‌ترین وظایف پول بیان ارزش کالاها است؛ ارزش یک کالا که به وسیله‌ی پول آن را نشان می‌دهیم، قیمت نامیده می‌شود.

قبلاً گفتیم که قیمت و ارزش (ارزش

مبادله) با هم فرق می‌کنند. ارزش به طور متوسط آن مقدار کاری است که برای تولید کالا لازم است؛ ولی قیمت امکان دارد که با ارزش (ارزش مبادله) کالا منطبق نباشد؛ یعنی قیمت یک کالا می‌تواند کمتر و یا بیشتر از ارزش کالا باشد و همان طور که قبلاً گفتیم این بستگی به عرضه و تقاضا دارد. حتی امکان دارد چیزی دارای ارزش (ارزش مبادله) نباشد، اما قیمت

داشته باشد. مثلاً شخصی را در نظر بگیرید که خود سرمایه‌دار نیست، اما برای حفظ منافع سرمایه‌داران، حاضر است دست به هر کاری بزند. او برای خدمتی که انجام می‌دهد، از سرمایه‌دار پول می‌گیرد، یعنی در واقع شرافت و وجدان خود را به سرمایه‌دار می‌فروشد. ولی آیا وجدان و شرافت کالا هستند؟ خیر، زیرا کالا چیزی است که برای مبادله تولید شده باشد؛ یعنی دارای ارزش (ارزش مبادله) باشد و ارزش (ارزش مبادله) هم مقدار کاری است که به طور متوسط برای تولید کالا لازم است.

۲- پول وسیله‌ی گردش است: وقتی بین دو نفر خرید و فروش صورت می‌گیرد، کالا از دست فروشنده به دست خریدار می‌رسد و پول برعکس از دست خریدار به دست فروشنده می‌رود. در اینجا پول به عنوان وسیله‌ی گردش کالا عمل کرده و این نیز یکی از وظایف پول است.



حتماً تا کنون
دیده‌اید که گاه
بچه‌ها در
بازی‌های خود،

نقش خریدار و فروشنده را بازی می‌کنند. در چنین بازی‌هایی یکی از بچه‌ها فروشنده و دیگری خریدار می‌شود؛ خریدار پول خیالی به فروشنده می‌دهد و کالای خیالی هم می‌خرد.



اما آن چه مسلم می‌باشد، این است که برای در گردش بودن کالا، پول نقد لازم است. بچه‌ها با پول خیالی نمی‌توانند حتا یک شکلات بخرند. وقتی شخصی کالایش را می‌دهد و در ازای آن مقداری پول می‌گیرد، قصدش این نیست که آن پول را برای همیشه در جیب خود نگهدارد، بلکه هدفش این است که با آن پول کالای دیگری را بخرد.

با پیدایش پول، جهان کالاها به دو قسمت تقسیم می‌شود؛ در یک طرف کالاها و در طرف دیگر پول قرار می‌گیرد. آن زمان که مبادلات به شکل پایاپای (مبادله‌ی پایاپای بدین شکل است که شخصی کالایش را با کالای دیگری عوض نماید) انجام می‌گرفت، دو نفر که کالاهای خود را با یکدیگر مبادله می‌نمودند، هردو در یک زمان و به طول مستقیم هم خرید می‌کردند و هم فروش. ولی زمانی که پول به عنوان وسیله‌ی گردش به کار رفت، شخصی که کالای خود را به فروش

می‌رساند، می‌توانست تا هر وقت که دلش می‌خواست، پولی را که از فروش کالا به دست آورده بود در جیب خود نگهدارد و پرواضح است اگر اشخاص بسیاری بفروشدند اما چیزی نخرند، گردش کالاها دشوار و حتا گاهی ناممکن خواهد شد و بدین ترتیب بحران به وجود خواهد آمد. (بحران‌ها را در فصل‌های آینده مفصل‌تر مورد بررسی قرار خواهیم داد).

۳- پول وسیله‌ای است که می‌توان با آن گنجینه به وجود

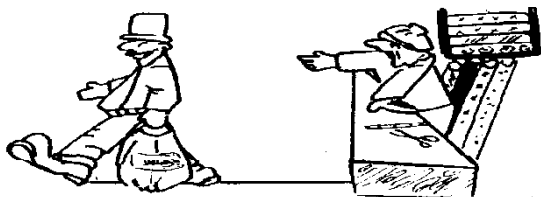
آورد: بعضی از اشخاص هستند که علاقه‌ی عجیبی به جمع نمودن پول دارند و البته این علاقه نیز از آنجا سرچشمه



می‌گیرد که پول را می‌توان در هر آن به کالای مورد نظر تبدیل نمود؛ اما کالا را نمی‌توان به راحتی به پول تبدیل کرد. این اشخاص از داشتن پول زیاد لذت می‌برند، و درواقع پول را برای پول جمع می‌کنند.

بسیاری از اشخاص نیز از آن جهت پول را جمع می‌کنند که با آن کالاهای مورد نیاز خود را بخرند. سرمایه‌داران هم پول جمع می‌کنند، و کاملاً واضح است

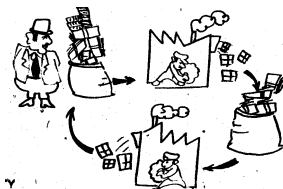
که آن‌ها پول را برای نگاه داشتن در جیب جمع نمی‌کنند، بلکه می‌خواهند با آن پول کارخانجات خود را گسترش بدهند.



۴- پول وسیله‌ای برای پرداخت: فروشنده همیشه کالایش را به طور نقدی نمی‌فروشد، بلکه گاه نیز کالایش را به خریدار نسبه می‌دهد. در چنین معامله‌هایی، فروشنده طلبگار و خریدار بدهکار می‌شود و باید پس از مدتی بدهی خود را بپردازد.

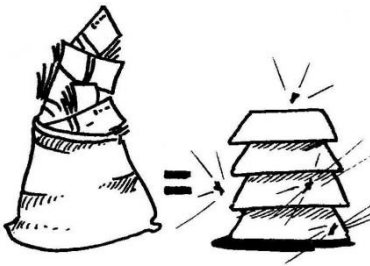
زمانی که خریدار کالا را از فروشنده می‌خرد، فروشنده کالای خود را از دست می‌دهد بدون این که پولی به دست او برسد و برعکس زمانی که موعد پرداخت بدهی خریدار به سر می‌رسد، خریدار به فروشنده پول می‌دهد بدون این که کالایی دریافت کند؛ زیرا او کالایش را قبلاً دریافت کرده است.

در پرداخت مالیات‌ها نیز از پول به عنوان وسیله‌ی پرداخت استفاده می‌کنند.



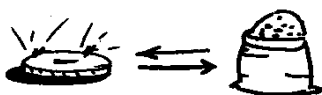
۵- پول جهانی: در معاملات بین کشورهای مختلف، طلا که پول جهانی است، به عنوان وسیله‌ای برای خرید و فروش قرار می‌گیرد. مثلاً هرگاه کشور الف به اندازه‌ی یک میلیون تومان به کشور ب کالا بدهد و کشور ب نیز به اندازه‌ی یک میلیون و پانصد هزار تومان از کشور الف طلبگار شود که کشور الف باید این پانصد هزار تومان را به صورت شمش‌های طلا به کشور ب بپردازد.

۶- پول کاغذی (اسکناس): پول کاغذی نماینده‌ی طلاست. مقدار اسکناسی که منتشر می‌شود باید برابر با مقدار طلایی باشد که برای گردش کالاها لازم است.

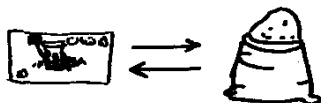


فرض کنیم در کشور برای گردش کالاها، صد هزار سکه‌ی طلا لازم است و دولت باید پانصد هزار تومان

اسکناس چاپ کرده و به جریان بیاورد. در اینجا هر اسکناس پنج تومانی معرف یک سکه‌ی طلا است، یعنی هر اسکناس پنج تومانی به اندازه‌ی یک سکه‌ی طلا قدرت خرید دارد. مثلاً اگر با یک سکه‌ی طلا می‌توان یک کیلو برنج خرید، با یک اسکناس پنج تومانی هم می‌توان یک کیلو برنج خرید.



اما اگر دولت به
جای انتشار پانصد
هزار تومان، یک

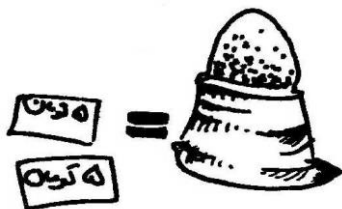


مليون تومان اسکناس
منتشر کند، در اینجا

هر اسکناس ده تومانی معرف یک سکه‌ی طلا خواهد شد؛ یعنی
هر اسکناس ده تومانی به اندازه‌ی یک سکه‌ی طلا قدرت خرید
دارد. مثلاً اگر با یک سکه‌ی طلا بتوان یک کیلو برنج خرید، با
ده تومان هم می‌توان یک کیلو برنج خرید کرد.

می‌بینیم که اگر دولت بیش از آن مقداری که طلا برای
گردش کالاها لازم است، اسکناس منتشر کند، ارزش اسکناس
پایین آمده و قیمت
کالاها بیشتر می‌شود.

به طوری که اگر قبلاً
با پنج تومان می‌شد
یک کیلو برنج خرید



کرد، حال که مقدار اسکناس دو برابر مقدار لازم منتشر شده،
با ده تومان می‌توان همان یک کیلو برنج را خرید.

زیاد شدن اسکناس و پایین آمدن ارزش اسکناس از طریق
بالا رفتن قیمت کالاها را تورم می‌گویند.

تورم بیش از همه فشار را بر کارگران و کارمندان جزء

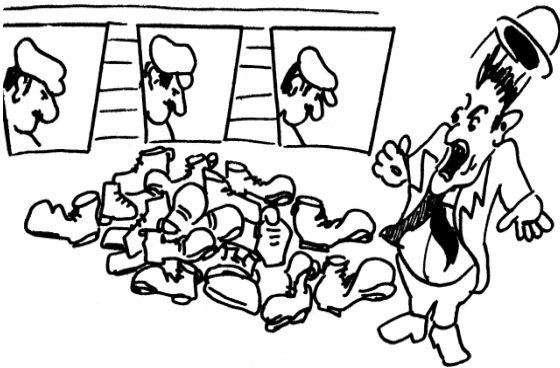
زیاد می‌کند. زیرا قیمت کالاها سرسام‌آور بالا می‌رود، در حالی که کارگران و کارمندان جزء همان حقوق سابق و یا کمی بیشتر از آن را دریافت می‌کنند.

قانون ارزش:

در جامعه‌ی سرمایه‌داری، تولیدکنندگان هیچ برنامه‌ی منظمی برای تولید ندارند. تولیدکننده وقتی مشاهده می‌کند کالایی در بازار مورد استقبال مردم قرار گرفته و به قیمت گرانی به فروش می‌رسد، از همان کالا به میزان بسیار زیادی تولید می‌کند؛ ولی وقتی برای فروش، کالایش را به بازار می‌برد، با کمال تعجب می‌بیند که هیچ خریداری ندارد و یا کالایش را به بهای کمی می‌خرند. علت چیست؟ علت این است که آن کالا زیاد و بیش از احتیاج مردم تولید شده است و احتمالاً هر تولیدکننده‌ای، مقداری از آن کالا تولید نموده است؛ در نتیجه عرضه (موجودی کالا) زیاد و تقاضا (مشتري برای آن کالا) کم شده و به همین جهت قیمت پایین‌تر از ارزش می‌آید.

در اینجا تولیدکنندگان دست از تولید این کالا برمی‌دارند و به تولید کالای دیگری می‌پردازند. در نتیجه آن کالای قبلی دوباره در بازار کم خواهد شد و مجدداً قیمتش بالاتر از ارزش خواهد رفت.

مثلاً فرض کنیم موجودی کفش در جامعه کم است و

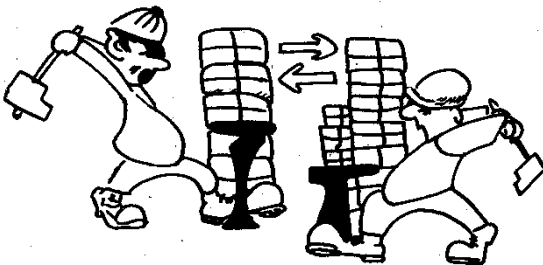


مشتري آن زياد، و به همين دليل هم قيمت آن بالاتر از ارزش واقعي اش مي باشد؛ در اينجا توليد کنندگان دست به توليد مقدار زيادي کفش خواهند زد. در نتيجه مقدار کفش در جامعه زياد شده در حالي که مشتري آن کمتر از تعداد کالا مي شود، بنابر اين قيمت کفش پايين تر از ارزشش مي آيد.

به دنبال پايين آمدن قيمت، بعضي از توليد کنندگان ديگر دست از توليد کفش برمي دارند و به توليد کالاي ديگري مي پردازند که اين خود باز باعث مي شود مقدار کفش در بازار کم گردد و قيمت آن دوباره بالا رود.

ارزش (ارزش مبادله) هر کالا از روي مقدار کار لازمي که براي توليد آن کالا صرف مي شود، تعيين مي گردد. ولي قيمت هر کالا مي تواند کمي بالاتر و يا پايين تر از ارزش همان کالا باشد.

زمانی که هرج و مرج بر تولید حاکم است، قانون ارزش، تولید را تنظیم می‌کند. قانون ارزش، قانون اقتصادی تولید کالا است. طبق این قانون چند کالا وقتی می‌توانند با یکدیگر مبادله شوند که برای تولید همه‌ی آن‌ها یک مقدار کار لازم باشد؛ یعنی طبق قانون ارزش، اساس تولید و مبادلات کالاها، مقدار کار لازمی است که برای تولید آن‌ها صرف می‌شود. همین طور قیمت هر کالا نیز طبق این قانون، فقط می‌تواند کمی پایین‌تر و یا بالاتر از ارزش همان کالا باشد.



فصل دوم: سرمایه و ارزش اضافی

انباشت ابتدایی سرمایه:

برای پیدایش نظام سرمایه‌داری دو شرط اساسی لازم است:

۱- به وجود آمدن انبوهی از مردم که به ظاهر آزادند، ولی دارای هیچگونه وسایل تولید نیستند، این افراد برای سیر کردن شکم خود و خانواده‌شان مجبورند نیروی کار خود را بفروشند.

۲- جمع شدن وسایل تولید و مقدار زیادی پول در دست بعضی افراد.

وقتی صنعت پارچه‌بافی رونق گرفت و تقاضای پشم زیاد شد، در انگلستان اولین کشوری که وارد سرمایه‌داری گردید، دهقانان را با وضع بسیار ناگواری از زمین‌ها و خانه‌های شان بیرون راندند. مالکان زمین‌های دهقانان را به چراگاه‌هایی برای گوسفندان تبدیل کردند و بدین ترتیب به پرورش گوسفند پرداختند تا از پشم گوسفندان، استفاده‌ی زیادی ببرند. آن‌ها نه تنها زمین‌های دهقانان را گرفتند، بلکه زمین‌های کلیساها و زمین‌های دولتی را هم صاحب شدند.

گروه بسیار زیادی از مردم که از خانه‌ها و زمین‌های شان رانده شده بودند، به صورت دوره گردان خانه به دوش و گدایان و دزدان درآمدند. به همین جهت در اواخر قرن ۱۵، دولت قوانینی وضع کرد که طبق آن قوانین هر ولگردی را که برای بار اول می گرفتند، آن قدر با شلاق می زدند که خون از بدنش جاری شود. هر ولگردی را که برای بار دوم می گرفتند، نصف گوشش را می بریدند؛ ولی هرگاه ولگردی را برای بار سوم دستگیر می کردند او را اعدام می نمودند؛ و طبق همین قوانین بی رحمانه، در اوایل قرن ۱۶ تعداد ۷۲۰۰۰ ولگرد را اعدام کردند.



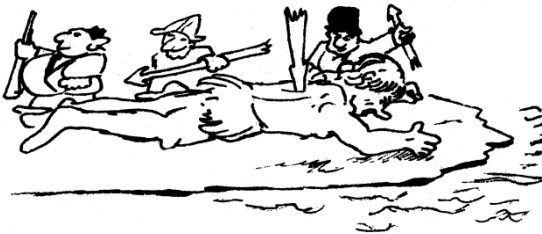
با توجه به قوانین ظالمانه، برای توده‌های زیادی از مردم که هیچ وسیله‌ی تولید و وسیله‌ی امرار معاش نداشتند، راهی نماند جز این که برای

سیر کردن شکم خود نیروی بازوی خود را بفروشند. بدین ترتیب ارتش بزرگی از کارگران روزمزد به وجود آمد که در خدمت سرمایه داران قرار گرفت.

این یکی از شرایط پیدایش سرمایه داری بود؛ اما برای پیدایش سرمایه داری شرط دیگری نیز لازم بود و آن این که

وسایل تولید و مقدار زیادی پول در دست عده‌ی بسیار کمی جمع شود.

با کشف امریکا، عده‌ای سودطلب به آنجا رفتند و با غارت منابع و قتل عام مردم آنجا، ثروت‌های عظیم به چنگ آوردند. آن‌ها با استخراج معادن و طلا و نقره و غیره بر ثروت خود می‌افزودند.



تجارت با کشورهایی که عقب‌افتاده و مستعمره بودند نیز یکی از بهترین راه‌های جمع کردن ثروت بود. زیرا در کشورهای مستعمره و عقب‌افتاده قیمت بسیاری از محصولات ارزان بود؛ به عنوان مثال در انگلستان فلفل ۸ برابر و ابریشم خام ۱۰ برابر گران‌تر از هندوستان فروخته می‌شد.

و بدین ترتیب شرکت‌هایی که با پشتیبانی دولت، تجارت کالاهای کشورهای مستعمره و عقب‌افتاده را به انحصار خود درآورده بودند، سودهای فراوانی به جیب می‌زدند.

تبدیل پول به سرمایه: قبل از این که پول در جامعه نقش مهمی پیدا کند، مبادله به شکل کالا - کالا (شکل کالا در برابر

کالا) صورت می گرفت. این مبادله به این شکل بود: شخصی که گندم داشت و خودش هم نیازمند زغال بود، مقداری گندم به آن شخصی که دارای زغال بوده و خود به گندم احتیاج داشت می داد و مقداری زغال می گرفت.



پس از این که مبادلات تکامل یافته تر شدند، دیگر لازم نبود آن شخصی که مثلاً دارای گندم بوده و خود زغال احتیاج داشت، به دنبال کسی بگردد که هم دارای زغال بوده و هم به گندم نیاز داشته باشد. در اینجا شخصی که دارای کالا بود، کالایش را می فروخت و با پول آن، کالایی را که احتیاج داشت می خرید.

به این نوع مبادله، کالا در برابر پول و پول در برابر کالا می گویند که پیش از سرمایه داری وجود داشته است. کالا در برابر پول و پول در برابر کالا را می توان با فرمول زیر هم نمایش داد: کالا - پول - کالا.

در اینجا لازم است توضیح داده شود که کالای اولی با کالای آخری از لحاظ ارزش (ارزش مبادله) فرقی نمی‌کنند، زیرا برای تولید هر دو کالا باید یک اندازه کار صرف شده باشد تا صاحبان آن‌ها حاضر به انجام مبادله شوند.

به عنوان مثال فرض کنیم شخصی دارای ۱۰۰ متر پارچه است و احتیاج به گندم دارد. بنابر این ۱۰۰ متر پارچه‌اش را مثلاً به ۵۰۰ تومان فروخته و با همان ۵۰۰ تومان، ۲۰۰ کیلو گندم می‌خرد.

$$۱۰۰ \text{ متر پارچه} = ۵۰۰ \text{ تومان}$$

$$۲۰۰ \text{ کیلو گندم} = ۵۰۰ \text{ تومان}$$

$$۱۰۰ \text{ متر پارچه} = ۲۰۰ \text{ کیلو گندم}$$

چون همان طور که گفتیم ۱۰۰ متر پارچه با ۲۰۰ کیلو گندم مبادله شده است، در واقع مقدار کار لازم برای تولید هردو کالا (۱۰۰ متر پارچه و ۲۰۰ کیلو گندم)، یکی است و به همین جهت آن دو کالا از نظر ارزش (ارزش مبادله) برابرند. ولی کاملاً مشخص است که از لحاظ ارزش مصرف مختلف هستند؛ زیرا یکی از کالاها گندم و دیگری پارچه می‌باشد.

زمانی که گردش کالاها به شکل کالا - پول - کالا (کالا در برابر پول و پول در برابر کالا) انجام می‌شد، شخصی که دارای کالا بود ابتدا کالایش را به پول نزدیک می‌ساخت، سپس دوباره پول را به کالا تبدیل می‌کرد.



اما این نوع گردش، در سرمایه‌داری به پول - کالا - پول، (پول در برابر کالا و کالا در برابر پول) تبدیل می‌شود. در اینجا سرمایه‌دار با پول کالا تولید کرده، سپس کالا را فروخته و دوباره آن را به پول تبدیل می‌نماید. آنچه در اینجا مهم می‌باشد اینست که بینیم پول اولی با پول آخری چه فرقی می‌کند. خوب، کاملاً روشن است که پول آخری از پول اولی بزرگ‌تر (بیشتر) است؛ زیرا هدف نهایی سرمایه‌دار به دست آوردن سود فراوان است و اگر پول آخری با پول اولی برابر شود، هیچ فایده‌ای برای او نخواهد داشت که پولش را به کار بیاورد. بنابر این در فرمول زیر، پول آخری برابر است با پول اولی به اضافه‌ی پول اضافی.

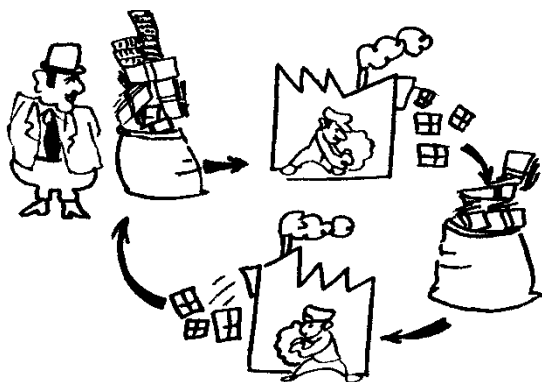
پول آخری = پول اولی + مقداری پول اضافی

این پول اضافی، ارزش اضافی نام دارد.

پول آخری = پول اولی + ارزش اضافی

حال با توجه به مطالب ذکرشده‌ی بالا می‌توانیم سرمایه را تعریف کنیم:

سرمایه، آن پولی است که ارزش اضافی به همراه بیاورد.



ولی این ارزش اضافی چگونه به وجود می‌آید؟ پول که خودبخود ارزش اضافی به همراه نمی‌آورد.

سرمایه‌دار برای تبدیل پول به کالا به بازار می‌رود؛ مواد خام و مواد سوختی و غیره خریده و آن‌ها را به کارخانه می‌برد. حال باید این‌ها به کالایی تبدیل شوند که بتواند آن کالاها را بفروشد. اما چگونه این مواد خام به کالا تبدیل می‌شوند؟ سرمایه‌دار باید یک کالای دیگر هم بخرد که این مواد خام را به وسیله‌ی کارخانه به کالای مورد نظر او تبدیل کند. آن کالا چیست؟ آن کالایی که سرمایه‌دار باید آن را بخرد تا برایش کالا تولید کند، نیروی کار کارگران است. نیروی کار کارگران است که ارزش اضافی به وجود می‌آورد.

نیروی کار یک کالا می‌باشد:

نیروی کار یک کالا می‌باشد و صاحب این کالا کسی

است که هیچ وسیله‌ای ندارد که با آن امرار معاش کند، به همین جهت مجبور است برای امرار معاش نیروی کار خود را به سرمایه‌دار بفروشد.

نیروی کار هم‌مانند تمام کالاهای دیگر دارای ارزش مصرف و ارزش (ارزش مبادله) می‌باشد.

ارزش مصرف هر کالا در مفید بودن آن است: مثلاً ارزش مصرف گندم این است که از آن نان تهیه کرده و مصرف می‌کنند. ارزش مصرف هیچ کالای دیگری مانند ارزش مصرف گندم نیست.

ارزش مصرف کفش این است که آن را بپوشند. تا به حال کسی ندیده که از کفش نان پخته و مصرف نمایند و یا گندم را به جای کفش به پا کنند.

ارزش مصرف آهن این است که از آن بیل، کلنگ، داس آهنی و غیره درست کنند.

بنابر این هر کالایی ارزش مصرف خاص خودش را دارد؛ یعنی به یک طریقی مفید واقع می‌گردد. در نتیجه نیروی کار هم باید ارزش مصرف خاص خودش را داشته باشد. ارزش مصرف نیروی کار، همان ارزش اضافی‌ای است که به وجود می‌آورد. یعنی ایجاد ارزش اضافی، مفید بودن نیروی کار می‌باشد. هیچ کالای دیگری این خاصیت را ندارد که ارزش اضافی به وجود بیاورد.

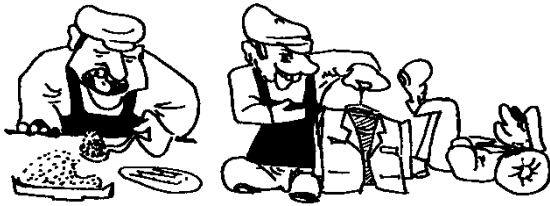
ارزش (ارزش مبادله) نیروی کار چیست؟

ارزش (ارزش مبادله) هر کالا از روی کار اجتماعاً لازمی که باید برای تولید آن صرف شود، تعیین می گردد. ارزش نیروی کار هم به همین شکل است.

مثلاً اگر برای تولید یک جفت کفش مجموعاً ۵ ساعت کار لازم باشد؛ ارزش (ارزش مبادله) این یک جفت کفش برابر ۵ ساعت کار اجتماعاً لازم می باشد.

نیروی کار هم مانند کالاهای دیگر باید تولید شود. اما چگونه؟ برای هر کالا، مقداری کار لازم باید صرف شود. ولی تولید نیروی کار به این شکل صورت می پذیرد: برای تولید نیروی کار باید خورد، پوشید و استراحت کرد.

هر کارگر از آنجا که باید برای روز بعد نیروی کار (در خودش) به وجود بیاورد، می خورد، می آشامد، می پوشد و استراحت می کند. علاوه بر این ها کارگر باید خانواده اش را نیز خرج بدهد. همین طور بعضی از کارگران باید آموزش ببینند تا بتوانند با ابزار تولید پیچیده کار کنند و این نیز خرج هایی دارد. به طور کلی ارزش (ارزش مبادله) نیروی کار برابر است با مخارجی که کارگر باید برای تولید نیروی کار صرف کند. این مخارج همان طور که گفته شد عبارت اند از: خوردن، آشامیدن، پوشیدن و استراحت کردن به اضافه خرج خانواده.



واضح است که اگر کارگر نخورد، نیشامد و استراحت نکند، نمی‌تواند نیروی کار به وجود بیاورد تا آن را بفروشد. بنابراین کارگر نیروی کار خود را به سرمایه‌دار می‌فروشد و مقداری پول به عنوان مزد (که قیمت نیروی کار می‌باشد) دریافت می‌نماید. کارگر با این پول نان و غذا برای خود و خانواده‌اش تهیه می‌کند، لباس می‌خرد، استراحت می‌کند و بدین ترتیب نیروی کاری را که از دست داده دوباره در خود به وجود می‌آورد.

روز بعد باز نیروی کارش را فروخته و مزد دریافت می‌کند. مجدداً با آن مزد می‌خورد، می‌آشامد و استراحت می‌کند و به جای نیروی کار از دست رفته (فروخته شده) نیروی کار جدیدی را به وجود می‌آورد.

کار لازم و کار اضافی:

کار لازم کاری است که کارگران برای خود انجام داده و بابت آن مزد می‌گیرند؛ و کار اضافی کاری است که کارگران بدون دریافت هیچ پولی برای سرمایه‌دار انجام می‌دهند.

تولید ارزش اضافی:

سرمایه‌دار از یک طرف مواد خام می‌خرد، مواد سوختی می‌خرد و آن را به کارخانه می‌برد؛ و از طرف دیگر نیروی کار کارگران را خریده تا از آن مواد خام، کالا تولید کنند. وقتی سرمایه‌دار نیروی کار را می‌خرد، نیروی کار متعلق به او می‌شود. همان طور که نیروی کار متعلق به او می‌شود، کالایی

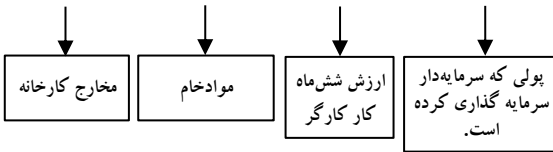


را هم که کارگران می‌سازند متعلق به او خواهد شد. سرمایه‌دار به کارگران می‌گوید چه کالایی را تولید کنند، چقدر تولید کنند و هدف نهایی‌اش هم به دست آوردن ارزش اضافی است.

اما این ارزش اضافی چگونه به دست می‌آید؟

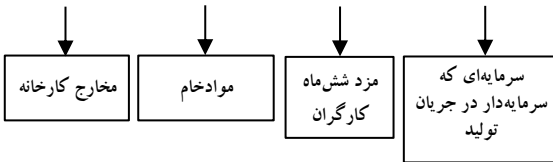
فرض کنیم، سرمایه‌داری برای تولید کفش ۵۰۰ هزار تومان سرمایه‌گذاری می‌کند و از این ۵۰۰ هزار تومان ۲۰ هزار تومان مخارج کارخانه و ۳۸۰ هزار تومان صرف خرید مواد خام گردد و ۱۰۰ هزار تومان هم بابت ارزش شش ماه کار کارگران داده شود.

$$۵۰۰ \text{ هزار تومان} = ۱۰۰ \text{ هزار تومان} + ۳۸۰ \text{ هزار تومان} + ۲۰ \text{ هزار تومان}$$



و باز فرض کنیم قیمت هر جفت کفش برابر با ۱۰۰ تومان باشد و کارگران در این شش ماه ۵۰۰۰ جفت کفش تولید نمایند؛ خوب، حال اگر سرمایه‌دار ۵۰۰۰ جفت کفش را بفروشد، باز همان ۵۰۰ هزار تومان خودش به دستش می‌آید. در این جا پول تبدیل به سرمایه نشده است؛ چرا که ارزش اضافی به همراه خود نیاورده است. در نتیجه سرمایه‌دار برای به دست آوردن ارزش اضافی مجبور است کارگران را بیشتر از پولی که به آن‌ها می‌دهد به کار بکشد. به همین جهت به کارگران پولی برابر کار شش ماه آن‌ها می‌دهد، ولی به جای شش ماه، یک سال کار می‌کشد. بنابر این وقتی کارگران دو برابر کار کنند، مخارج کارخانه و مواد خام نیز باید دو برابر شود. یعنی وقتی با شش ماه کار کارگران ۲۰ هزار تومان مخارج کارخانه و ۳۸۰ هزار تومان مواد خام مصرف شود، برای یک سال کار کارگران که تولید دو برابر می‌شود، مخارج کارخانه $۴۰ = ۲ \times ۲۰$ هزار تومان و مواد خام ۲×۲۰ هزار تومان می‌شود.

$$۹۰۰ \text{ هزار تومان} = ۱۰۰ \text{ هزار تومان} + ۷۶۰ \text{ هزار تومان} + ۴۰ \text{ هزار تومان}$$



کارگران که با شش ماه کار، ۳۸۰ هزار تومان مواد خام و ۲۰ هزار تومان مخارج کارخانه، ۵۰۰۰ جفت کفش تولید می‌کنند، با یک سال کار، ۷۶۰ تومان مواد خام و ۴۰ هزار تومان مخارج کارخانه، ۱۰۰۰۰ جفت کفش تولید خواهند کرد.

سرمایه‌دار با فروش ۱۰۰۰۰ جفت کفش، ۱۰۰۰۰ تومان به دست می‌آورد.

$$\text{تومان } ۱۰۰۰۰۰۰ = \text{تومان } ۱۰۰ \times ۱۰۰۰۰ \text{ جفت کفش}$$

ولی می‌دانیم سرمایه‌دار ۹۰۰ هزار تومان پول به کار انداخته بود. پس این ۱۰۰ هزار تومان اضافی از کجا به دست آمد؟

$$۱۰۰۰۰۰ - ۹۰۰۰۰ = ۱۰۰۰۰$$



(پولی که سرمایه‌دار به کار انداخت)

۱۰۰ هزار تومان اضافی، ارزش اضافی‌ای است که از شش ماه کار اضافه‌ای که کارگران بدون دریافت مبلغی برای

سرمایه‌دار انجام داده‌اند به دست آمده است. در اینجا پول به سرمایه تبدیل می‌شود، زیرا ارزش اضافی با خود به همراه آورده است. ارزش اضافی که از کار اضافی کارگران به وجود می‌آید، منبع بزرگ ثروت سرمایه‌دار است و سرمایه‌داران را روز به روز دارا تر می‌کند.

حال با توجه به مطالب بالا، فکر کنم بتوانیم معمای زیر را

حل کنیم:

چرا کارگران
که در
کارخانه کار
می‌کنند،
اتاق خود را
رنگ می‌زنند،
استراحت
ندارند،

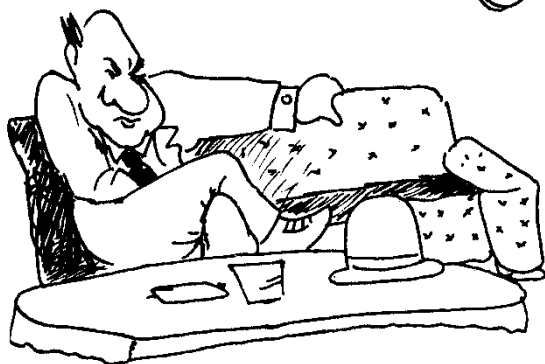
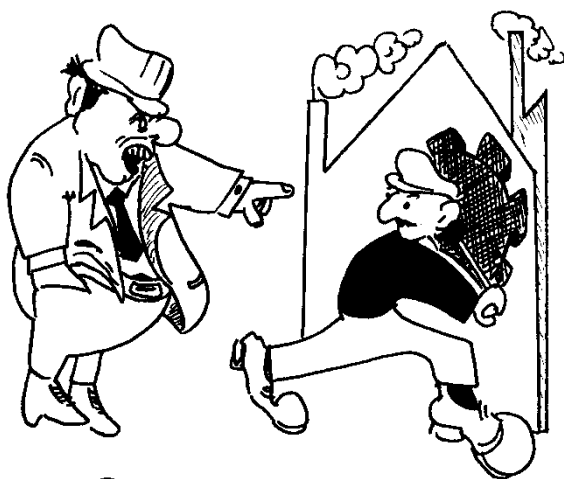
به گردش
نمی‌روند،
غذاهای ارزان
و آن هم به
مقدار کم
می‌خورند،



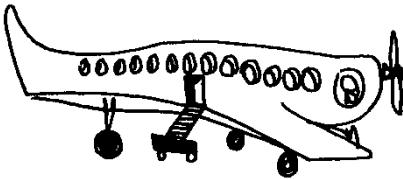
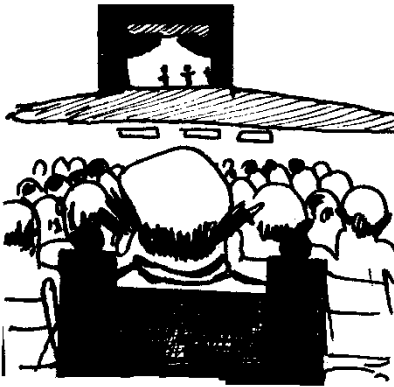


لباس‌های ارزان قیمت می‌پوشند،
 به بچه‌های شان پول جیبی نمی‌دهند،
 و یا کم می‌دهند،
 باز هم همیشه
 جیب شان خالی
 است و سر
 خرجی با
 زن‌های
 شان چانه
 می‌زنند؟
 ولی:

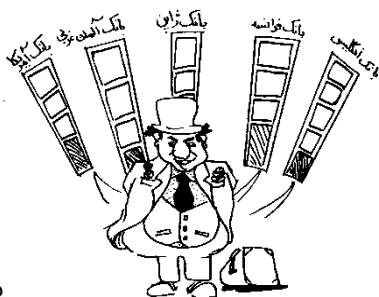




سرمایه‌دار که در کارخانه دستش را توی جیبش کرده و به
کارگران دستور می‌دهد،
در خانه روی مبل به استراحت می‌پردازد،



به تئاتر،
تالارهای
موسیقی،
شکارگاه‌های
خصوصی و
سایر
تفریحگاه‌ها
می‌روند،
سالی
چند بار برای
گردش به
اروپا سفر
می‌کند،
بهترین
غذاها را
می‌خورد.
بهترین
مشروبات را
می‌نوشد،
بهترین لباس‌ها
را می‌پوشد.



روزی چند هزار تومان به هر کدام
از بچه‌هایش پول تو جیبی می‌دهد،
و حتی روزی صدها تومان هم خرج سگش می‌کند،
برای آرایش زنش هم هزارها تومان می‌پردازد،
باز کیفش، پر از پول است، و در بانک‌های داخلی و
خارجی نیز میلیون‌ها تومان پول دارد؟

بله، جواب این معما، همان طور که خودتان هم می‌دانید این است: ارزش اضافی که از کار اضافی کارگران به وجود می‌آید، ثروت فراوانی برای سرمایه‌دار به بار می‌آورد ولی کارگران که از طریق سرمایه‌دار استثمار می‌شوند، به سختی می‌توانند شکم خود و خانواده‌شان را سیر کنند.

سرمایه ثابت و سرمایه متغیر:

آن قسمت از سرمایه‌ی سرمایه‌دار را که صرف تهیه ماشین‌های تولید، ساختمان‌های کارخانه، کارخانه‌ها، مواد خام و مواد سوختی می‌گردد، سرمایه‌ی ثابت می‌نامند و قسمت دیگر سرمایه را که صرف خرید نیروی کار (مزد کارگران) می‌شود، سرمایه‌ی متغیر می‌گویند.

نرخ ارزش اضافی:

نرخ ارزش اضافی و یا نرخ استثمار، نشان می‌دهد که درجه‌ی استثمار تا چه حد می‌باشد. وقتی ما نرخ ارزش اضافی (نرخ استثمار) را به دست بیاوریم، پی خواهیم برد که کارگران چه مقدار از کار روزانه را برای خود کار کرده‌اند و چه مقدار برای سرمایه‌دار.

نرخ ارزش اضافی (نرخ استثمار) از تقسیم ارزش اضافی بر سرمایه‌ی متغیر به دست می‌آید.

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{کل سرمایه}} \times 100 = \text{نرخ ارزش اضافی} + \text{نرخ استثمار}$$

اما چون ارزش اضافی از کار اضافی کارگران به دست می‌آید و سرمایه‌ی متغیر هم که مزد کارگران است در مقابل کار لازم به کارگران داده می‌شود، نرخ ارزش اضافی را می‌توان از تقسیم کار اضافی بر کار لازم نیز به دست آورد.

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{زمان کار اضافی}}{\text{زمان کار لازم}} \times 100\% = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر}} \times 100\%$$

فرض کنیم کارگری در روز ۸ ساعت کار می‌کند و روزانه ۴۰ تومان مزد می‌گیرد؛ این کارگر اگر در هر روز ۴۰ تومان هم ارزش اضافی به وجود بیاورد، نرخ ارزش اضافی چقدر خواهد شد؟

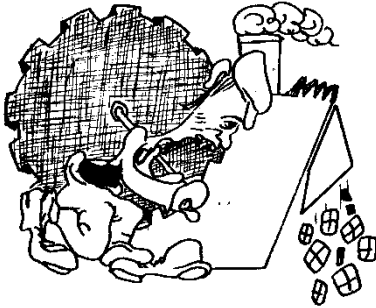
$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر}} = \frac{40 \text{ تومان}}{40 \text{ تومان}} \times 100\% = 100\%$$

می‌بینیم نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ شده است و این به آن مفهوم است که کارگر نصف زمان کار را برای خود کار کرده است و نصف دیگر را برای سرمایه‌دار. یعنی کار لازم ۴ ساعت و کار اضافی هم ۴ ساعت می‌باشد.

ارزش اضافی مطلق و ارزش اضافی نسبی:

اگر سرمایه‌دار ساعات کار روزانه را زیاده‌تر کند، به طوری که کار لازم (کاری که کارگر برای خود انجام می‌دهد) ثابت

بماند، ولی کار اضافی (کاری که کارگر بدون دریافت مزد برای سرمایه‌دار انجام می‌دهد) بیشتر شود، نرخ ارزش اضافی بالا می‌رود، یعنی



درجه استثمار
شدیدتر می‌گردد.
مثلاً در مثال
بالا که ساعات
کار روزانه ۸
ساعات بود، به ۱۰
ساعت افزایش

می‌یابد بدون این که مزد کارگر زیاد شود. یعنی کارگر قبلاً روزانه ۸ ساعت کار می‌نمود، از این ۸ ساعت ۴ ساعت را برای خود (کار لازم) و ۴ ساعت را برای سرمایه‌دار (کار اضافی) کار می‌کرد. اما حال که کار روزانه به ۱۰ ساعت افزایش یافته، باز هم مانند قبل ۴ ساعت را برای خود کار می‌کند (کار لازم ثابت مانده)، در حالی که برای سرمایه‌دار ۶ ساعت کار می‌نماید (کار اضافی زیادتر شده). یعنی برای سرمایه‌دار ۲ ساعت بیشتر کار می‌کند؛ و به همین جهت نرخ ارزش اضافی بیشتر می‌شود.

$$۱۵\% = \frac{۶ \text{ ساعت}}{۴ \text{ ساعت}} \times ۱۰۰\% = \frac{\text{زمان کار اضافی}}{\text{زمان کار لازم}} = \text{نرخ ارزش اضافی}$$

به ارزش اضافی‌ای که در نتیجه طولانی‌تر شدن کار روزانه به دست می‌آید، ارزش اضافی مطلق می‌گویند. سرمایه‌دار تشنه‌ی ارزش اضافی است؛ ولی نمی‌تواند هر چقدر دلش بخواهد، ساعات کار روزانه را زیاد کند؛ زیرا کارگر مدت زمانی را باید صرف خوردن کند و به علاوه به خواب و استراحت، احتیاج دارد. همچنین کارگران برای کم کردن ساعات کار روزانه همواره با سرمایه‌داران به مبارزه پرداخته‌اند. بدین ترتیب سرمایه‌دار می‌بیند که زیاد کردن کار روزانه چندان آسان نیست، پس می‌آید و راه دیگری را برای زیاد کردن ارزش اضافی انتخاب می‌کند و آن راه بدین صورت است که ساعات کار روزانه کارگران را ثابت نگاه می‌دارد؛ ولی زمان کار لازم را کم می‌نماید.

در مثال قبلی ساعات کار روزانه کارگر ۸ ساعت بود و کارگر از این ۸ ساعت، ۴ ساعت را برای خود (زمان کار لازم ۴ ساعت بود) و ۴ ساعت دیگر را برای سرمایه‌دار و در جهت تولید ارزش اضافی کار می‌نمود (کار اضافی ۴ ساعت بود).

حال سرمایه‌دار می‌آید و زمان کار لازم را کم‌تر می‌کند؛ فرض کنیم زمان کار لازم را که ۴ ساعت بود، به ۳ ساعت کاهش دهد، در نتیجه ۱ ساعت به کار اضافی اضافه خواهد شد. یعنی کار اضافی که برابر با ۴ ساعت بود، ۵ ساعت می‌شود. حال ببینیم نرخ ارزش اضافی چقدر می‌شود:

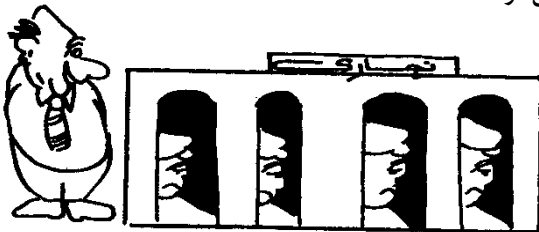
$$\%۱۶۶ = \frac{۵}{۳} \times ۱۰۰\% = \frac{\text{زمان کار اضافی}}{\text{زمان کار لازم}} \times ۱۰۰\% = \text{نرخ ارزش اضافی}$$

ارزش اضافی ای که در نتیجه کم شدن کار لازم و زیاد شدن کار اضافی به همان نسبت، به دست آید، ارزش اضافی نسبی می باشد.

رشد سرمایه داری در صنعت:

مراحل سرمایه داری عبارتند از سه مرحله، همکاری ساده، سرمایه داری، مانوفاکتور سرمایه داری و مرحله ی ماشینی و صنعت بزرگ.

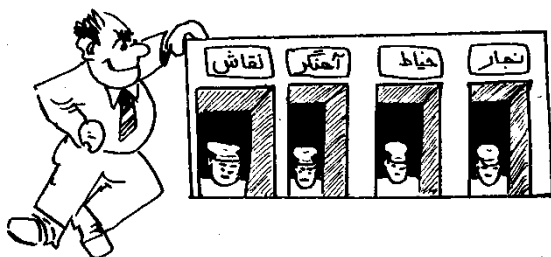
۱- همکاری ساده ی سرمایه داری: در این مرحله، سرمایه دار در یک زمان واحد تعداد زیادی کارگر را در یک کارگاه (در یک مکان) جمع می کرد و همه ی آنها را که در یک رشته مهارت داشتند و یک کار را انجام می دادند، به کار می گرفت.



چند کارگر وقتی همزمان و با همکاری یکدیگر کاری را انجام دهند، بهتر و سریع تر کار می کنند و در نتیجه تولید بیشتر از زمانی خواهد شد که همین چند کارگر به دور از هم و جداگانه کار کنند.

۲- مانوفاکتور سرمایه داری: با رشد همکاری ساده سرمایه داری، به تدریج در کارگاه های تقسیم کار به وجود آمد و مرحله ی دوم سرمایه داری یعنی مانوفاکتور سرمایه داری جای مرحله قبلی را گرفت. مانوفاکتور سرمایه داری به دو راه به وجود آمد. راه اول بدین شکل بود که سرمایه داران، متخصصان در رشته های مختلف را به کار می گرفتند.

کارگران با هم کار می کردند، ولی مانند مرحله ی قبلی یک کار را انجام نمی دادند؛ زیرا هر کدام در رشته ای تخصص و مهارت داشت؛ با این وجود همه ی آن ها با مهارت در رشته های مختلف، یک کالای خاصی را تولید می کردند.



مثلاً سرمایه دار برای تولید درشکه از نجار و خیاط و

آهنگر و چوب‌بر گرفته تا شیشه‌گر و نقاش و غیره را به کار می‌گرفت تا برای او درشکه بسازند.

راه دوم این بود که سرمایه‌دار، پیشه‌ورانی را که فقط دارای یک رشته بودند، در کارگاه جمع می‌کرد و آن‌ها را به کار می‌کشید.

به عنوان مثال مانوفاکتور سوزن‌سازی با این روش به وجود آمد. در مانوفاکتور سوزن‌سازی سیم از زیر دست چندین کارگر می‌گذشت تا سرانجام سوزن ساخته می‌شد. یکی سیم را می‌کشید، دیگری سیم را تاب می‌داد، سومی آن را قطع می‌کرد، چهارمی نوک آن را تیز می‌کرد و غیره.



سرمایه‌داران، کارگران مانوفاکتور را به شدیدترین و بی‌رحمانه‌ترین شکل استثمار می‌کردند. آن‌ها از کارگران روزانه هیجده ساعت و حتا از این هم بیشتر کار می‌کشیدند و در مقابل این همه کار، مزد کمی به آن‌ها می‌دادند.

۳- مرحله‌ی تولید ماشینی و صنعت بزرگ: در این مرحله که سومین و تکامل‌یافته‌ترین مرحله‌ی سرمایه‌داری است، کارگاه‌ها به کارخانه‌ها تبدیل می‌شوند. استفاده از کارخانه،

تولیدات را بیشتر و کالاهارا ارزان تر نمود؛ زیرا به وسیله‌ی کارخانه برای تولید کالاها وقت کمتری مصرف می‌شد و همین امر باعث شد که بسیاری از تولید کنندگان کوچک ورشکست شوند.

در مرحله‌ی تولید ماشینی، سرمایه‌داران به استثمار هر چه بیشتر کارگران پرداختند. آن‌ها حتا زنان و کودکان را به کار کشیدند.

در نظام سرمایه‌داری کار و تولید اجتماعی است. چند هزار کارگر که در کارخانه‌ای کار می‌کنند، همه‌ی آن‌ها به طور دسته‌جمعی یک کالا را تولید می‌کنند. هیچ کارگری نمی‌تواند



بگوید که این کالا را من تولید کرده‌ام. زیرا یک کارگر کارخانه به تنهایی قادر نیست محصولی را تولید کند. اما تمام کارگران کارخانه، با کمک یکدیگر قادرند کالا تولید نمایند. بنابر این می‌بینیم که کار در سرمایه‌داری خصلت اجتماعی دارد. علاوه بر این کارخانه‌ها نیز برای تولید به هم وابسته هستند. مثلاً کارخانه اتومبیل‌سازی احتیاج به فولاد دارد و از

این جهت به کارخانه‌ی فولادسازی وابسته است؛ کارخانه فولادسازی هم برای تولید فولاد احتیاج به زغال سنگ دارد و از این جهت به معدن‌های زغال سنگ وابسته است و غیره و غیره. همین طور تمام کارخانه‌ها به هم وابسته اند. اینجاست که می‌گوییم تولید خصلت اجتماعی دارد.

اما مالکیت بر وسایل تولید خصوصی است. کار و تولید اجتماعی است، ولی مالکیت خصوصی است. تضاد اساسی در نظام سرمایه‌داری، تضاد بین کار و تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی می‌باشد.

دستمزد:

آیا زمانی که کارگر برای سیر کردن شکم خود و خانواده‌اش به نزد سرمایه‌دار می‌رود، نیروی کارش را می‌فروشد یا کارش را؟

سرمایه‌دار برای این که کارگر متوجه نشد که دارد استثمار می‌شود می‌گوید: «کارگر در ازای کاری که انجام می‌دهد مزد می‌گیرد. یعنی مزد، قیمت کاری است که کارگر انجام می‌دهد.»

از جمله‌ی بالا چنین می‌توان برداشت نمود که کارگر کارش را به سرمایه‌دار می‌فروشد، نه نیروی کارش را. ولی آیا چنین است؟ آیا شما می‌توانید چیزی را که ندارید بفروشید؟ پرواضح است که خیر. بنابر این کارگر هم برای آن که بتواند

کار را بفروشد، باید آن را از قبل داشته باشد. در حالی که کار از قبل موجودیت ندارد و کارگر ابتدا باید به کارخانه (محل کار) رفته و سپس به وسیله‌ی کاری که انجام می‌دهد کالا تولید نماید. تا اینجا دانستیم کار کالا نیست. پس چه چیزی کالا است؟ کارگر از فروش چه چیزی امرار معاش می‌کند؟ هر چیزی برای این که بتوان آن را فروخت، باید واقعاً وجود داشته باشد. نمی‌توان کالایی را بدون این که وجود داشته باشد، خرید و یا فروخت.

کارگر با فروش نیروی کار امرار معاش می‌کند. نیروی کار کالا می‌باشد، زیرا از قبل در کارگر موجود می‌باشد. وقتی سرمایه‌دار به کارگر مزد می‌دهد و انمود می‌کند که برای تمام کار انجام شده، آن مزد را می‌پردازد. این است که استثمار به خوبی خود را نشان نمی‌دهد. مثلاً در نظام فئودالی دهقان در هفته چهار یا پنج روز را برای ارباب کار می‌کرد و دو یا سه روز را نیز برای خود کار می‌نمود. در اینجا استثمار کاملاً روشن بود؛ و دهقان به خوبی می‌دید که ارباب به طور بی‌رحمانه‌ای او را به کار می‌کشد.

در نظام سرمایه‌داری هم مزد در واقع پولی است که بابت کار لازم پرداخت می‌گردد. فرض کنیم کارگری در روز ۱۰ ساعت کار می‌کند. اگر ارزش کار در هر ساعت برابر با ۱۰ تومان باشد و سرمایه‌دار روزانه ۵۰ تومان بابت مزد بپردازد،

در واقع کارگر مزد ۵ ساعت کاری را که انجام داده دریافت کرده و مزد ۵ ساعت دیگر را دریافت ننموده است. ۵ ساعت کاری که مزدش پرداخت شده، کار لازم (کاری که کارگر برای خود انجام داده است) و ۵ ساعتی که مزدش پرداخت نشده، کار اضافی (کاری که کارگر برای سرمایه‌داری انجام



می‌دهد و بدین ترتیب ارزش اضافی تولید می‌نماید) می‌باشد. اما همان طور که گفتیم مزد، این تصور را به وجود می‌آورد که سرمایه‌دار ۵۰ تومان را برای تمام کار انجام شده (۱۰ ساعت کار) پرداخته است.

بنابر این مزد این واقعیت را که کار روزانه‌ی کارگر به

کار لازم (کاری که مزدش پرداخت پرداخت شده) و کار اضافی (کاری که مزدش پرداخت نشده)، تقسیم می‌شود مخفی می‌کند.

شکل‌های مختلف مزد:

«گاه مزد»، یکی از شکل‌های مختلف مزد است که بر اساس طول زمان کار پرداخت می‌گردد. «گاه مزد» انواع مختلفی دارد که عبارتند از مزد ساعتی، مزد روزانه، مزد هفتگی، مزد ماهیانه.

فرض کنیم کارگری روزانه ۸ ساعت کار می‌کند و در این ۸ ساعت ۸۰ تومان مزد می‌گیرد؛ قیمت هر ساعت کار کارگر به طور متوسط ۱۰ تومان است. حال اگر مزد روزانه ثابت بماند (همان ۸۰ تومان)، ولی زمان کار روزانه ۲ ساعت طولانی‌تر شود (یعنی ۱۰ ساعت شود)، قیمت هر ساعت کار کارگر می‌شود ۸ تومان. یعنی مزد او در هر ساعت ۲ تومان کمتر می‌شود. این است که کارگر هرچه بیشتر کار کند، مزد کمتری می‌گیرد.

گاه مزد این فرصت را به سرمایه‌دار می‌دهد که هرگاه بازار کالا عالی بود، مدت کار روزانه را طولانی کند و هرگاه شرایط بازار خوب نبود، به میل خود مدت کار روزانه را کوتاه نماید. بدین ترتیب «گاه مزد» تنها و تنها شدت استثمار کارگر را زیاد می‌کند.

مسئله ی ۱: کارگری روزانه ۸ ساعت کار می کند، در این ۸ ساعت، ۸۰ تومان مزد می گیرد؛ این کارگر بابت هر یک ساعت چقدر مزد دریافت می کند؟

$$\text{جواب: } ۱۰ \text{ تومان} = \frac{۸۰ \text{ تومان}}{۸ \text{ ساعت}} = \frac{\text{مزد کار روزانه}}{\text{ساعت کار روزانه}} = \text{مزد هر ساعت کار}$$

مسئله ی ۲- بازار برای فروش کالا عالی است؛ سرمایه دار کار روزانه ی کارگر را که قبلاً ۸ ساعت بود، ۴ ساعت طولانی تر می کند. یعنی کار روزانه ی کارگر از ۸ ساعت به ۱۲ ساعت افزایش می یابد. حال اگر مزد روزانه کارگر هم از ۸۰ تومان به ۹۰ تومان برسد، قیمت هر یک ساعت کار کارگر چقدر خواهد شد؟

$$\text{جواب: } ۷۵ \text{ ریال} = \frac{۹۰ \text{ تومان}}{۱۲ \text{ ساعت}} = \frac{\text{مزد کار روزانه}}{\text{ساعت کار روزانه}} = \text{مزد هر ساعت کار}$$

مسئله ی ۳- بازار برای فروش کالا نامناسب است، سرمایه دار کار روزانه را از ۸ ساعت می رساند (یعنی به اندازه ی ۴ ساعت مدت کار روزانه را کوتاه تر می کند)، حال اگر مزد کارگر در هر ساعت همان ۱۰ تومان باشد، مزد

روزانه‌ی او چقدر خواهد بود؟

تومان ۴۰ = ۴ ساعت × ۱۰ تومان = ساعات کار روزانه ×
مزد یک ساعت کارگر = مزد روزانه کارگر

بنابر این نه تنها زمانی که ساعات کار طولانی شود مزد کارگر پایین می‌آید، بلکه اگر مهلت کار روزانه کوتاه‌تر هم گردد، مزد کار روزانه کمتر خواهد شد.

«کار مزد» شکلی دیگر از مزد است که بر اساس تعداد محصولات که کارگر تولید می‌کند پرداخت می‌گردد.

وقتی مزد بر اساس ساعت و یا روز پرداخت گردد، سرمایه‌دار با خود می‌گوید: «همه‌ی کارگران به یک اندازه‌ی مهارت ندارند، بنابر این اگر کار مزد را بر اساس ساعت و یا روز بدهم، امکان دارد بعضی از کارگران بسیار کند کار کنند، و بدین ترتیب کلاه‌گشادی بر سر من بگذارند. به خاطر این که کلاه سرم نرود، بهتر است مزد کارگران را بر اساس تعداد قطعاتی که می‌سازند بپردازم.»

هرگاه کارگران کارخانه در روز ۸ ساعت کار کنند و روزانه ۸۰ تومان مزد بگیرند، سرمایه‌دار کارگر ماهری را در نظر می‌گیرد که در این ۸ ساعت مثلاً ۲۰ قطعه ساخته است؛ بدین ترتیب سرمایه‌دار به تعداد هر قطعه ۴ تومان به کارگران می‌پردازد.

سرمایه‌داران «کار مزد» را تنها برای استثمار بیشتر

کارگران انتخاب می کنند.



«مزد اسمی و مزد واقعی»:

در اولین مراحل تکامل سرمایه داری، مقدار بسیار زیادی از مزد کارگران به صورت اجناس مورد لزوم آن‌ها (برنج، نان، روغن و...) پرداخت می شد و آخر سر، وقتی سرمایه دار و کارگر می خواستند تصفیه حساب کنند، کارگر یا اصلاً چیزی طلبگار نمی شد و یا مقدار بسیار کمی طلبگار می شد که آن را به صورت پول دریافت می نمود.

امروزه در بیشتر کشورهای سرمایه داری مزد کارگران به صورت پول پرداخت می گردد. مزدی را که به صورت پول



پرداخت گردد، مزد اسمی و مزدی را که به صورت اجناس به کارگران داده شود، مزد واقعی می‌گویند.

آنچه روشن است این است که کارگران پولی (مزد اسمی) را که از سرمایه‌دار می‌گیرند، نمی‌توانند بخورند؛ بنابر این با آن پول، نان، برنج، گوشت، پنیر، لباس، کفش و غیره می‌گیرند؛ که این مزد واقعی آن‌ها محسوب می‌شود.

مزد واقعی نشان می‌دهد که کارگران تا چه حدودی می‌توانند با پولی که به دست می‌آورند زندگی خود و خانواده‌شان را بگردانند.

اگر مزد اسمی کارگران کمی بیشتر شود، و در کنار آن قیمت کالاها هم به نسبت زیادتری بالا رود، مزد واقعی پایین می‌آید. با مثال زیر، مطلب را روشن می‌کنیم:

فرض کنیم کارگری روزانه ۱۰۰ تومان مزد می‌گیرد؛ حال اگر گوشت هر کیلو برابر با ۲۰ تومان، برنج کیلوی ۸ تومان، نان دانه‌ای ۱ تومان، روغن کیلوی ۸ تومان، لویا و نخود کیلوی ۸ تومان و کرایه مسکن هم روزی ۳۰ تومان باشد، مزد واقعی کارگر چقدر است؟ یعنی این کارگر با روزی ۱۰۰ تومان تا چه حدودی می‌تواند نیازهای خود و خانواده‌اش را رفع نماید؟



جواب: کارگر با روزی ۱۰۰ تومان می‌تواند روزانه یک کیلو گوشت (۲۰ تومان)، ۲ کیلو برنج (۱۶ تومان)، ۶ عدد نان (۶ تومان)، ربع کیلو روغن (۲ تومان)، دو سیر پنیر (۴ تومان)، نیم کیلو لوبیا و نخود (۴ تومان) بخرد و ۳۰ تومان کرایه مسکن پردازد و ۱۸ تومان هم خرج رفت و آمد و پس‌انداز برای خرید پوشاک و غیره کند. می‌بینیم که مزد اسمی کارگر روزانه ۱۰۰ تومان است؛ و مزد واقعی کارگر روزانه ۱ کیلو گوشت، ۲ کیلو برنج، ربع کیلو روغن، نیم کیلو لوبیا و نخود، ۲ سیر پنیر و ۳۰ تومان کرایه‌ی منزل و ۱۸



تومان نیز خرج رفت و آمد و غیره می‌باشد.

حال اگر مزد روزانه‌ی کارگر از ۱۰۰ تومان به روزی ۱۲۰ تومان افزایش یابد، ولی قیمت کالاها دوبرابر شود، مزد واقعی (همان طور که گفتیم) پایین می‌آید.

بر فرض آن که قیمت تمام کالاها دوبرابر شود و مزد کارگر هم از ۱۰۰ تومان به ۱۲۰ تومان افزایش یابد، مزد واقعی چنین می‌شود:

سه ربع کیلو گوشت (۳۰ تومان)، یک و نیم کیلو برنج (۲۴ تومان)، ۴ عدد نان (۸ تومان)، ربع کیلو روغن (۴ تومان)، ۲ سیر پنیر (۸ تومان)، ربع کیلو لوبیا و نخود (۴ تومان)، ۳۰ تومان کرایه‌ی مسکن و ۱۲ تومان خرج رفت و آمد و خرید پوشاک و غیره.



می‌بینیم که چگونه با بالا رفتن قیمت کالاها، مزد واقعی پایین می‌آید. مثلاً در مثال بالا با بالا رفتن قیمت کالاها، مزد واقعی از ۱ کیلو گوشت و ۲ کیلو برنج و غیره، به سه ربع کیلو

گوشت و یک و نیم کیلو برنج و غیره کاهش می‌یابد.
بنابر این اولین علت کاهش (پایین آمدن) مزد واقعی، بالا رفتن قیمت کالاهاست.

علت دیگر پایین آمدن مزد واقعی، زیاد شدن مالیات‌ها و یا بالا رفتن اجاره مسکن می‌باشد.

در کشورهای سرمایه‌داری تعداد ساعات کار مردان و زنان یکی است، ولی مزد زنان کمتر از مردان است. همچنین کودکان نیز با انجام کار زیاد، مزد کمی دریافت می‌دارند. بدین ترتیب سرمایه‌داران منافع بسیار زیادی به جیب می‌زنند. همین‌طور کارگران سیاه‌پوست و کارگران سفیدپوست هم برای انجام کارهایی که شبیه به هم می‌باشند، مزدهای مختلف و نابرابری می‌گیرند. مثلاً در کشورهای وابسته افریقایی مزد کارگران سفیدپوست، به‌طور متوسط ده برابر مزد کارگران سیاه‌پوست می‌باشد؛ در آمریکا هم مزد کارگران سیاه‌پوست کمتر از مزد کارگران سفیدپوست می‌باشد که این نیز منبع درآمد بزرگی است برای سرمایه‌داران.

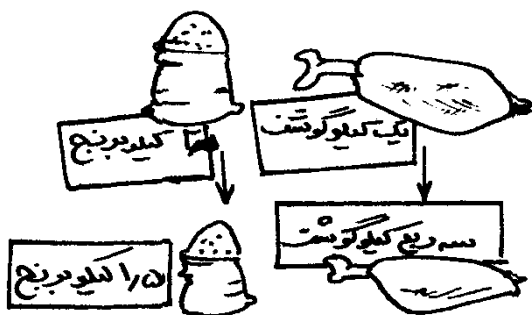
سرمایه‌داران برای این که بتوانند کارگران را سرکوب نمایند، اتحادیه‌ی سرمایه‌داران را تشکیل می‌دهند؛ یعنی بر علیه کارگران متحد می‌شوند. آن‌ها برای مبارزه علیه طبقه‌ی کارگر از امکانات زیادی برخوردارند. این امکانات عبارتند از: پشتیبانی دولت، در اختیار داشتن پلیس و ارتش، در اختیار

داشتن رادیو و تلویزیون و غیره و غیره.

کارگران هم برای این که بتوانند با سرمایه‌داران مبارزه کنند، اتحادیه‌های خود را تشکیل می‌دهند و از این طریق خود را در مقابل سرمایه‌داران متشکل می‌کنند. بدین ترتیب کارگران برای بالابردن دستمزد مبارزه می‌نمایند. مبارزه‌ی کارگران برای بالابردن دستمزد، مبارزه‌ی اقتصادی است.

کارگران علاوه بر مبارزه‌ی اقتصادی، مبارزه‌ی سیاسی نیز می‌کنند. مبارزه‌ی سیاسی، مبارزه‌ای است که هدفش نابود کردن نظام سرمایه‌داری می‌باشد.

پس مبارزه برای بالابردن دستمزد، مبارزه‌ی اقتصادی و مبارزه برای نابود کردن نظام سرمایه‌داری مبارزه‌ی سیاسی می‌باشد.



فصل سوم: جمع شدن سرمایه در دست سرمایه داران، زندگی کارگران را دشوار می کند

باز تولید:

انسان برای این که بتواند به زندگی خود ادامه دهد، باید غذا بخورد، بنوشد، لباس بپوشد و به طور کلی مصرف نماید. اما مگر جامعه می تواند بدون این که تولید کند، مصرف نماید؟ پرواضح است که خیر.

بنابر این انسان تولید می کند و مصرف می نماید؛ دوباره تولید می کند و مصرف می نماید؛ باز تولید و باز مصرف و همین طور ادامه می یابد.

می دانیم که در نظام سرمایه داری، چون وسایل تولید تحت مالکیت خصوصی قرار دارد، تولید به این شکل صورت می گیرد که عده ی کمی سرمایه دار که مالک وسایل تولید هستند، نیروی کار کارگران را می خرند و آنها را مجبور می نمایند بیش از آن مزدی که می گیرند، کار و تولید کنند؛ چون در غیر این صورت سرمایه دار نمی تواند ارزش اضافی به دست بیاورد.

خوب، در اینجا آن چه مورد سوال قرار می گیرد این است که این سرمایه دار با ارزش اضافی چه می کند؟ پاسخ این است که سرمایه دار، یا تمامی ارزش اضافی را به مصرف نیازهای شخصی خود و خانواده اش می رساند؛ و یا مقداری از آن را برای زندگی خود و خانواده مصرف می نماید و بقیه را برای گسترش سرمایه به کار می برد.

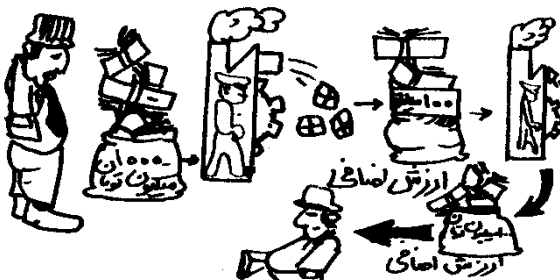
بنابر این در هر دو حالت، سرمایه دار تولید را متوقف نمی کند. مثلاً انسان لباس، کفش، مواد غذایی و غیره تولید می کند. همین طور لباس، کفش، مواد غذایی و غیره مصرف می گردند. باز هم لباس، کفش، مواد غذایی و غیره تولید می شود؛ که به این می گویند بازتولید.

بازتولید دو نوع است: بازتولید ساده و بازتولید گسترده.

بازتولید ساده سرمایه داری: در این نوع بازتولید، سرمایه دار هرچه ارزش اضافی به دست می آورد، صرف احتیاجات زندگی شخصی خود و خانواده اش می کند.

مثلاً فرض کنیم یک سرمایه دار، ۱۰۰۰ میلیون تومان سرمایه گذاری کرده است و پس از یک سال سرمایه اش که ۱۰۰۰ میلیون بوده، بشود ۱۲۰۰ میلیون تومان. در اینجا ۲۰۰ میلیون تومان به سرمایه سرمایه دار اضافه شده که از کار اضافی کارگران (کاری که کارگران بدون دریافت هیچ گونه مزدی برای سرمایه دار انجام داده اند، به دست آمده است).

این ۲۰۰ میلیون تومان، ارزش اضافی می‌باشد. حال اگر سرمایه‌دار تمام ارزش اضافی (تمام ۲۰۰ میلیون تومان) را به مصرف‌های شخصی خود برساند، در نتیجه آنچه برایش می‌ماند، همان ۱۰۰۰ میلیون تومان است. سرمایه‌دار مجدداً این ۱۰۰۰ میلیون تومان را به کار می‌اندازد و از آن، ۲۰۰ میلیون تومان ارزش اضافی به دست می‌آورد که باز هم تمام آن را به مصرف می‌رساند.



می‌بینیم که در بازتولید ساده چیزی به سرمایه اضافه نمی‌شود، زیرا تمام ارزش اضافی صرف احتیاجات شخصی سرمایه‌دار و خانواده‌اش می‌شود.

بازتولید گسترده: در این نوع بازتولید، سرمایه‌دار بخشی از ارزش اضافی را به مصرف شخصی خود و خانواده‌اش می‌رساند و بخش دیگر آن را، یعنی سرمایه‌دار با بخش دیگر ارزش اضافی مواد خام بیشتری می‌خرد و کارگران بیشتری را به کار می‌گیرد.

مثلاً فرض کنیم سرمایه‌دار ۱۰۰ میلیون تومان از ۲۰۰ میلیون تومان ارزش اضافی را به مصرف شخصی برساند و ۱۰۰ میلیون تومان دیگر را برای توسعه‌ی تولید به کار ببرد؛ در این صورت ۱۰۰ میلیون تومان از ارزش اضافی به سرمایه‌ی سابق اضافه می‌شود، و بدین ترتیب بخشی از ارزش اضافی به سرمایه تبدیل می‌گردد.

اضافه شدن قسمتی از ارزش اضافی را به سرمایه، **انباشت سرمایه** می‌گویند. بنابر این انباشت سرمایه یعنی تبدیل شدن قسمتی از ارزش اضافی به سرمایه.



اما آنچه برای ما روشن است این است که این ارزش اضافی از طریق استثمار طبقه‌ی کارگر به دست می‌آید. سرمایه هم از اضافه شدن قسمتی از این ارزش اضافی افزایش پیدا می‌کند. پس در نتیجه می‌بینیم که افزایش سرمایه تنها و تنها از طریق استثمار طبقه‌ی کارگر صورت می‌پذیرد.

اما هدف سرمایه‌دار از انباشت سرمایه چیست؟ بله، هدف کاملاً روشن است؛ از آنجا که سرمایه‌دار تشنه‌ی ارزش اضافی بیشتر است، سعی می‌کند که سرمایه‌اش را بیشتر کند؛ زیرا هرچه سرمایه بیشتر باشد، با آن می‌توان هم مواد خام بیشتری خرید و هم کارگران زیادتری را به استثمار کشید. در نتیجه هرچه مواد خام بیشتر و تعداد کارگران زیادتر باشد، ارزش اضافی بیشتری به دست می‌آید.

رقابت سرمایه‌داران با یکدیگر باعث می‌شود که سرمایه‌داران کوچک از میدان رقابت خارج شوند. رقابت بین سرمایه‌داران باعث می‌شود که هر سرمایه‌دار برای افزایش سرمایه‌اش تلاش نماید.

رقابت، سرمایه‌دار را مجبور می‌نماید برای گسترش تولید، تکنیک تولید را بهتر کند؛ و این راهی است که هر سرمایه‌دار برای جلوگیری از سقوط خود انتخاب می‌کند.

ترکیب ارگانیک سرمایه:

می‌دانیم کل سرمایه‌ی سرمایه‌دار از سرمایه‌ی ثابت (ماشین‌ها، مواد خام، مواد سوختی و غیره) و سرمایه‌ی متغیر (مزد کارگر) تشکیل می‌شود. بنابر این هرگاه سرمایه‌دار بخواهد قسمتی از ارزش اضافی را به کل سرمایه اضافی کند، مجبور است بخشی از آن را به سرمایه ثابت و بخش دیگر را به سرمایه متغیر اضافه نماید.

فرض کنیم کل سرمایه‌ی سرمایه‌داری ۱۰۰۰ میلیون تومان می‌باشد و از این ۱۰۰۰ میلیون تومان، ۸۰۰ میلیون تومان را سرمایه‌ی ثابت و ۲۰۰ میلیون تومان را سرمایه‌ی متغیر (دستمزد کارگران) تشکیل می‌دهد.

حال اگر کارگران نصف تمام مدت کار را برای خود و نصف مدت کار را برای سرمایه‌دار کار کنند، پس از یک سال ارزش اضافی برابر با ۲۰۰ میلیون تومان به وجود خواهد آورد. چرا؟ چون سرمایه‌دار مزد نصف مدت کار را (مثلاً شش ماه را) به کارگران پرداخته، در حالی که آن‌ها را دو برابر (یک سال) به کار کشیده است. خوب، در این صورت هرگاه مزد کار شش ماه کارگران برابر با ۲۰۰ میلیون تومان باشد، مزد کار یک سال آن‌ها برابر با ۴۰۰ میلیون تومان خواهد شد؛ ولی سرمایه‌دار ۲۰۰ میلیون تومان حاصل کار کارگران را تصاحب می‌کند، یا به عبارت دیگر به جیب خود می‌ریزد.

اما ارزش اضافی تماماً به سرمایه اضافه نمی‌شود. سرمایه‌دار قسمتی از آن را برای مصرف شخصی خود و خانواده‌اش (مثلاً ۱۰۰ میلیون تومان را) کنار می‌گذارد و بقیه را (۱۰۰ میلیون تومان دیگر را) به سرمایه اضافه می‌کند.

قبلاً دیدیم از ۱۰۰۰ میلیون تومان سرمایه‌ی سرمایه‌دار، ۸۰۰ میلیون تومان سرمایه‌ی ثابت و ۲۰۰ میلیون تومان را سرمایه‌ی متغیر (مزد کارگران) تشکیل می‌داد. اکنون هم که

سرمایه‌دار می‌خواهد ۱۰۰ میلیون تومان را به سرمایه‌اش اضافه کند، مجبور است مقدار زیادی از آن را (مثلاً ۹۰ میلیون تومان را) به سرمایه ثابت (جهت گسترش کارخانه، خرید مواد خام، خرید مواد سوختی و سایر مخارج دیگر) بیفزاید و باقیمانده را (۱۰ میلیون تومان را) به سرمایه متغیر (جهت خریدن نیروی کار) اضافه نماید.

یعنی کل سرمایه برابر با ۱۱۰۰ میلیون تومان، سرمایه‌ی ثابت ۸۹۰ میلیون تومان و سرمایه‌ی متغیر برابر با ۲۱۰ میلیون تومان می‌شود.

تقسیم سرمایه‌ی ثابت بر سرمایه متغیر را ترکیب ارگانیک سرمایه می‌گویند.

مثلاً اگر کل سرمایه ۱۰۰۰ میلیون تومان، سرمایه ثابت ۸۰۰ میلیون تومان و سرمایه متغیر ۲۰۰ میلیون تومان باشد، ترکیب ارگانیک سرمایه چنین می‌شود:

$$\text{ترکیب ارگانیک سرمایه} = \frac{\text{سرمایه ثابت}}{\text{سرمایه متغیر}} = \frac{۸۰۰}{۲۰۰} = \frac{۸}{۲} = \frac{۴}{۱}$$

اگر کل سرمایه ۱۱۰۰ میلیون تومان، سرمایه ثابت ۸۹۰ میلیون تومان و سرمایه متغیر ۲۱۰ میلیون تومان شود، ترکیب ارگانیک سرمایه چنین خواهد شد.

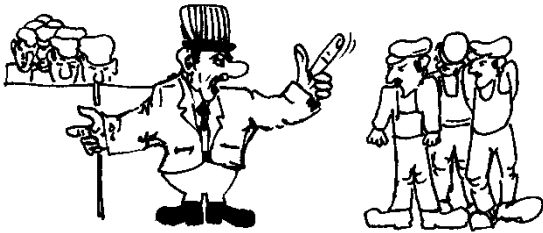
$$\text{ترکیب ارگانیک سرمایه} = \frac{\text{سرمایه ثابت}}{\text{سرمایه متغیر}} = \frac{۸۹۰}{۲۱۰} = \frac{۸۹}{۲۱} = \frac{۴/۲}{۱}$$

هرچه سرمایه سرمایه‌دار زیادتر شود، ترکیب ارگانیک سرمایه نیز رشد می‌کند. مثلاً ترکیب ارگانیک سرمایه از ۴/۱ به ۴/۲ بر ۱ و ۵ بر ۱ رشد می‌یابد.

در نتیجه می‌بینیم که سرمایه ثابت با سرعت رشد می‌کند (صورت کسر، سرمایه ثابت است)، در حالی سرمایه متغیر (مزد کار کارگران) بسیار آهسته و کند رشد می‌نماید و بدین ترتیب رشدش از رشد سرمایه ثابت عقب می‌ماند.

از مطالب بالا این نتیجه را می‌گیریم که هرچه سرمایه بیشتر شود، ترکیب ارگانیک سرمایه بالاتر می‌رود و نیروی کار کمتری برای تولید خریده می‌شود و بدین ترتیب بخش بزرگی از مردم که هیچ‌گونه وسیله‌ای برای امرار معاش ندارند، هیچ کاری پیدا نخواهند کرد.

سرمایه‌داران خواهان وجود ارتشی از بیکاران هستند. زیرا بدین وسیله به راحتی می‌توانند هر گاه کارگران، کوچک‌ترین اعتراضی کردند، آن‌ها را تهدید به اخراج کرده و چنین بگویند: «خلاصه خوب حواس‌تان را جمع کنید و به کارتان بچسبید! اگر نفس‌تان در بیاید و کوچک‌ترین اعتراضی بکنید، اخراج‌تان می‌کنم و از این همه کارگر بیکاری که پشت در ایستاده‌اند، چندتایی را به جای شما استخدام می‌کنم.»



تازه از این گذشته، سرمایه‌دار بر سر کارگران منت هم می‌گذارد که استثمارشان می‌کند: «بروید به جان من دعا کنید؛ من آدم خوب و دل‌رحمی هستم! به جان خودم قسم، دلم برای تان می‌سوزد که دست‌تان را به کار بند کردم! و گر نه چیزی که فراوان است، کارگر بیکار می‌باشد. پس تا نفس دارید کار کنید!»

قانون عام انباشت سرمایه:

قبلاً گفتیم که تبدیل قسمتی از ارزش اضافی به سرمایه، انباشت سرمایه می‌باشد. از آنجا که سرمایه‌دار برای ارزش اضافی حرص می‌زند، سعی می‌نماید هر چه بیشتر سرمایه‌اش را بیشتر نماید.

قانون عام انباشت سرمایه نشان می‌دهد که هر چه سرمایه‌ی سرمایه‌دار بیشتر گردد، بیکاری و رنج و فقر و ناامنی برای طبقه کارگر بیشتر می‌شود.

درآمد ملی یعنی چه؟

مجموع ارزش‌های تولیدشده در یک دوره (مثلاً در یک



ماه یا یک سال و غیره) را درآمد ملی می‌گویند. با رشد سرمایه‌داری وضع طبقه کارگر به طور نسبی و مطلق خراب می‌شود. خراب شدن نسبی وضع طبقه کارگر به این شکل است که هر چه ثروت اجتماعی زیادتر می‌شود، سهم طبقه‌ی کارگر از درآمد ملی کمتر می‌شود، در حالی که سهم طبقه سرمایه‌دار بیشتر می‌گردد. به عبارت دیگر هرچه سهم کارگران از درآمد ملی کمتر شود، سهم سرمایه‌داران بیشتر می‌شود.

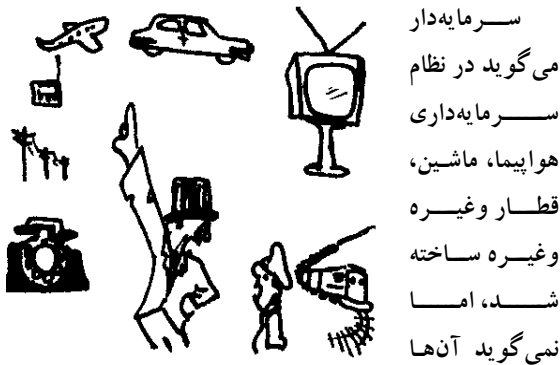
مثلاً در کشور امریکا با این که طبقه‌ی سرمایه‌دار ۱۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهد، بیش از نصف درآمد ملی را تصاحب کرده‌اند.

برای این که شدت فقر طبقه‌ی کارگر را در چنین وضعی درک کنیم، کافی است مقایسه‌ی زیر را انجام دهیم:

مزد یک سال یک کارگر برابر است با قیمت یک جفت کفش سرمایه‌دار.

سرمایه‌داران برای فریب کارگران و برای این که کارگران متوجه فقر و بدبختی خویش نشوند، می‌گویند:

«کارگران عزیز! شما باید افتخار کنید که در چنین دورانی زندگی می کنید. پدران تان را به یاد بیاورید که چگونه سوار بر الاغ می شدند؛ شب ها حتا فانوس هم نداشتند که با آن اتاق شان را روشن کنند. اما امروز هواپیما، ماشین، قطار و خیلی چیزهای رفاهی دیگر وجود دارد که پدران شما حتا خوابش را هم نمی دیدند. در قدیم برق نبود، رادیو و تلویزیون نبود، اما امروز برق هست و همه ی این ها را از سرمایه داری دارید؛ پس این همه نگویید سرمایه داری بد است؛ هر چه سرمایه داری رشد کند رفاه جامعه بیشتر می شود!»



به دست چه کسانی ساخته شدند. برای ما کاملاً روشن است که همه چیز به دست کارگران و کلیه ی زحمتکشان و به قیمت استثمار و مکیده شدن خون آن ها توسط سرمایه داران زالو صفت، ساخته شده است. سرمایه داران نه تنها باعث خرابی

نسبی وضع کارگران هستند، بلکه باعث خرابی مطلق وضع آنان نیز می‌باشند.

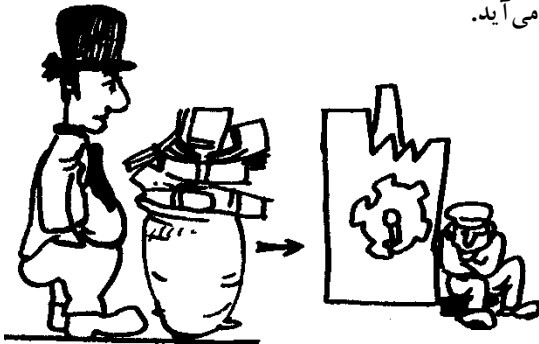
بیکاری، فقر، رنج و بدبختی، خرابه نشینی و... همه‌ی این‌ها نشان می‌دهد که چگونه وضع کارگران به طور مطلق خراب می‌شود در چنین وضعی: مالیات‌های سنگین بر دوش کارگران است؛ قیمت کالاها بسیار گران و مزد کارگران بسیار پایین است، خوب نمی‌پوشند، سیر نمی‌خورند، استراحت لازم را نمی‌کنند و بیش از همیشه فقیر اند، این است خرابی مطلق وضعیت کارگران در نظام سرمایه‌داری.



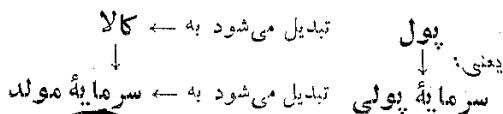
فصل چهارم: تقسیم ارزش اضافی میان استثمارگران

گردش دایره‌وار سرمایه:

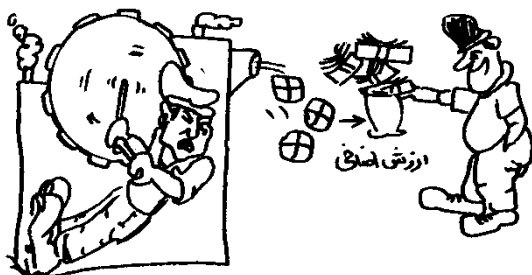
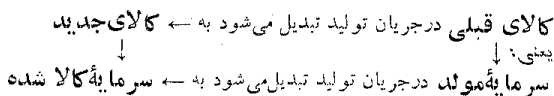
در این گردش، سرمایه به صورت پول نمایان می‌گردد. سپس با آن، کالا (وسایل تولید و نیروی کار) خریده می‌شود، نیروی کار و وسایل تولید با هم ترکیب می‌شوند و کالای جدیدی تولید می‌شود که برای سرمایه‌دار دارای ارزش اضافی است. سرمایه‌دار از فروش این کالا دوباره پول به دست می‌آورد. اما این پول دیگر به اندازه پول اول نیست، بلکه بزرگ‌تر می‌باشد. بنابر این می‌بینیم که سرمایه در جریان گردش خود، از چند مرحله می‌گذرد و به شکل‌های مختلف درمی‌آید.



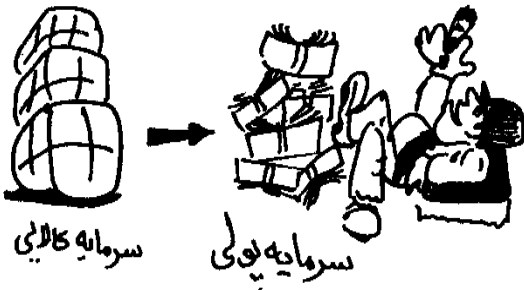
مرحله‌ی اول: در این مرحله سرمایه به صورت پول می‌باشد (سرمایه پولی). سرمایه‌دار با این پول وسایل تولید و نیروی کار (کالا) می‌خرد. یعنی در مرحله‌ی اول سرمایه‌دار، سرمایه‌ی پولی را به سرمایه‌ی مولد (سرمایه تولیدکننده) تبدیل می‌کند:



مرحله‌ی دوم: در مرحله دوم که مرحله‌ی تولید نام دارد، نیروی کار با وسایل ترکیب شده و با کار کارگران کالاهای جدیدی به وجود می‌آید که دارای ارزش اضافی است. در این مرحله، سرمایه‌دار، سرمایه‌ی مولد را به سرمایه‌ی کالایی (کالاشده) تبدیل می‌نماید:



مرحله سوم: در سومین مرحله، یعنی در مرحله گردش، سرمایه‌دار کالاهای جدید را می‌فروشد و بدین طریق سرمایه کالایی را به سرمایه پولی تبدیل می‌کند.



کالای جدید تبدیل می‌شود به ← پول جدید
 ↓
 یعنی: سرمایه‌ای که کالاشده تبدیل می‌شود به ← سرمایه پولی

سرمایه در مرحله اول به شکل سرمایه پولی است، در مرحله دوم به شکل سرمایه مولد (سرمایه تولید کننده) و در مرحله سوم به شکل سرمایه کالایی (سرمایه کالاشده) درمی‌آید.

و بدین ترتیب می‌بینیم که سه مرحله‌ی گردش سرمایه، به سه شکل سرمایه صنعتی متناسب است.

- سه شکل سرمایه صنعتی همان طور که گفته شد عبارتند از:
- ۱- سرمایه پولی ۲- سرمایه مولد (سرمایه تولیدکننده)
 - ۳- سرمایه کالایی (سرمایه کالا شده).

منفعت سرمایه داران صنعتی:

مخارج تولید برای سرمایه داران: ارزش هر کالا که در کارخانه تولید می شود، از سه جزء تشکیل می یابد:

- ۱- ارزش سرمایه ی ثابت (بخشی از ارزش ماشین ها و ساختمان ها که در کالا نهفته است و ارزش مواد خام، مواد سوختی و غیره).

- ۲- ارزش سرمایه متغیر (مزدی که کارگران در ازای انجام کار لازم می گیرند).
- ۳- ارزش اضافی (که از کار اضافی کارگران حاصل می شود).

اما سرمایه دار فقط دو جزء اول و دوم را پرداخته و در واقع مخارج تولید برای او کمتر از ارزش کالا تمام شده:

ارزش اضافی + سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = ارزش (و یا مخارج واقعی) کالا

سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = مخارج کالا برای سرمایه دار



وقتی سرمایه‌دار کالای تولیدشده را به بازار عرضه می‌کند، آن را به قیمتی که برای خودش تمام شده، نمی‌فروشد، بلکه کالا را بنا به ارزش (قیمت واقعی) آن به فروش می‌رساند.

حال اگر مخارج کالا برای سرمایه‌دار را از ارزش کالا (مخارج واقعی کالا) کم کنیم، آنچه باقی می‌ماند، ارزش اضافی است که آن را سرمایه‌دار تصاحب می‌کند.

ارزش اضافی = مخارج کالا برای سرمایه‌دار - ارزش کالا (مخارج واقعی کالا).

نرخ سود: نرخ سود برای سرمایه‌دار اهمیت زیادی دارد؛ و کلاً هدف سرمایه‌دار از سرمایه‌گذاری به دست آوردن نرخ سود است. نرخ سود هر چه بیشتر باشد، سرمایه‌دار خوشحال‌تر و راضی‌تر خواهد بود.

$$\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت} = \text{کل سرمایه}$$

$$\frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} = \text{نرخ سود}$$

چون نرخ سود را به درصد درمی‌آورند، آن را باید ضرب در ۱۰۰ کنیم.

$$۱۰۰ \times \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} = \text{نرخ سود}$$

نرخ سود متوسط: قبلاً گفتیم هرچه سرمایه‌داری رشدش بیشتر شود و وسایل تولید از نظر تکنیکی پیشرفته‌تر گردند،

ترکیب ارگانیک سرمایه بالاتر می‌رود و نیروی کار کمتری جذب می‌کند.

مثلاً فرض کنیم سرمایه‌ی ثابت سرمایه‌داری که دارای ماشین‌های تولیدی مجهز و پیشرفته‌ی اتومبیل‌سازی است، ۹۰ میلیون تومان و سرمایه متغیرش ۱۰ میلیون تومان باشد؛ حال اگر سرمایه‌دار دو برابر مزدی که به کارگران می‌دهد از آن‌ها کار بکشد (کار لازم و کار اضافی کارگران مساوی باشد)، ارزش اضافی‌ای که عاید سرمایه‌دار می‌شود، برابر با ۱۰ میلیون تومان خواهد بود و نرخ سود می‌شود:

$$100 \times \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} = \text{نرخ سود}$$

سرمایه‌دار دیگری را در نظر بگیریم که دارای ماشین‌های تولیدی پارچه‌بافی است؛ کاملاً معلوم است که ماشین‌های تولیدی و تاسیسات این پارچه‌بافی از ماشین‌های مجهز و تاسیسات اتومبیل‌سازی، ارزان‌تر است؛ در نتیجه سرمایه ثابت سرمایه‌دار کارخانه‌ی پارچه‌بافی از سرمایه‌دار کارخانه‌ی اتومبیل‌سازی، کمتر خواهد بود. اگر سرمایه‌ی ثابت سرمایه‌دار کارخانه‌ی پارچه‌بافی، ۸۰ میلیون تومان و سرمایه متغیر ۲۰ میلیون تومان باشد و این سرمایه‌دار نیز دو برابر مزدی که به کارگران می‌دهد از آن‌ها کار بکشد، ارزش اضافی ۲۰ میلیون

تومان و در نتیجه نرخ سود ۲۰٪ خواهد شد:

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times ۱۰۰$$

$$\frac{۲۰}{۸۰ + ۲۰} \times ۱۰۰ = \frac{۲۰}{۱۰۰} \times ۱۰۰ = ۰.۲۰$$

سرمایه‌داری که دارای کارخانه‌ی چرم‌سازی است، ماشین‌های تولیدش از ماشین‌های تولید پارچه‌بافی هم ساده‌تر و ارزان‌تر خواهد بود. فرض کنیم اگر سرمایه‌ی ثابت سرمایه‌دار کارخانه چرم‌سازی ۷۰ میلیون تومان و سرمایه‌ی متغیر برابر با ۳۰ میلیون تومان باشد و کارگران نیز دو برابر مزدی که می‌گیرند کار کنند، ارزش اضافی برابر با ۳۰ میلیون تومان و نرخ سود برابر با ۳۰٪ خواهد شد.

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times ۱۰۰$$

$$\frac{۳۰}{۷۰ + ۳۰} \times ۱۰۰ = \frac{۳۰}{۱۰۰} \times ۱۰۰ = ۰.۳۰$$

می‌بینیم که سرمایه‌دار کارخانه اتومبیل‌سازی کمترین نرخ سود را به دست آورده و سرمایه‌دار کارخانه چرم‌سازی بیشترین نرخ سود عایدش شده است. از آنجا که هر سرمایه‌دار حاضر است برای نرخ سود

بیشتر، حتا زندگی اش را هم به خطر بیندازد، نمی تواند تحمل کند که سرمایه دار دیگری بیش از او نرخ سود به دست آورده است. بنابر این سرمایه داری که نرخ سود کمی عایدش شده، سرمایه اش را از رشته ای که قبلاً در آن سرمایه گذاری کرده خارج می کند و آن را در رشته ای که نرخ سود بیشتری نصیبش خواهد کرد، به کار می اندازد. مثلاً وقتی سرمایه دار کارخانه اتومبیل سازی می بیند که سرمایه گذاری در صنعت چرم سازی با صرفه تر است، سرمایه اش را از صنعت اتومبیل سازی خارج کرده و آن را در رشته چرم سازی به کار وارد می کند. این امر باعث می شود که در رشته چرم سازی تعداد کالاهای تولید شده (عرضه) بیشتر از تعداد مشتری (تقاضا) آن کالاها باشد؛ و در نتیجه قیمت کالاهای چرمی پایین آمده و باعث می شود که نرخ سود مثلاً از ۳۰٪ به ۲۰٪ پایین بیاید.



برعکس در رشته اتومبیل سازی به این دلیل که سرمایه دار سرمایه اش را از آن رشته خارج کرده و در رشته دیگری به

کار انداخت، تعداد اتومبیل‌ها (عرضه) کمتر از تعداد مشتری (تقاضاکننده) شده و قیمت اتومبیل در بازار بالا می‌رود و در نتیجه نرخ سود هم از ۱۰٪ به ۲۰٪ افزایش می‌یابد. بنابر این نرخ سود در صنایع اتومبیل‌سازی و یا به طور کلی ماشین‌سازی از ۱۰٪ به ۲۰٪ ترقی می‌کند. نرخ سود در صنایع پارچه‌بافی همان ۲۰٪ باقی می‌ماند. نرخ سود در صنایع چرم‌سازی تنزل پیدا کرده و از ۳۰٪ به ۲۰٪ می‌رسد؛ برعکس در صنایع ماشین‌سازی نرخ سود افزایش یافته و از ۱۰٪ به ۲۰٪ می‌رسد. این ۲۰٪، نرخ سود متوسط می‌باشد.

می‌بینیم که وارد شدن سرمایه از یک رشته به رشته دیگر باعث پیدا شدن یک نرخ سود متوسط می‌شود.

قیمت تولید چیست؟ هرگاه مخارج تولید برای سرمایه‌دار را با نرخ سود متوسط جمع کنیم، قیمت تولید به دست می‌آید. قبلاً گفتیم مخارج تولید برای سرمایه‌دار عبارت است از:

$$\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت} = \text{مخارج تولید برای سرمایه‌دار}$$

بنابر این:

نرخ سود متوسط + سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = قیمت تولید.

گرایش نرخ سود به تنزل (پایین آمدن): قبلاً گفته شد که نرخ سود از تقسیم ارزش کار اضافی بر کل سرمایه به دست می‌آید:

سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = کل سرمایه

$$100 \times \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} = \text{نرخ سود}$$

از طرفی می‌دانیم هرچه سرمایه بیشتر رشد نماید، ماشین‌های تولید و تاسیسات، مدرن‌تر و بزرگ‌تر می‌شوند و مواد خام و مواد سوخت، بیشتر می‌گردد.

و از طرف دیگر می‌دانیم که هرچه مخرج یک کسر بزرگ‌تر باشد، آن کسر کوچک‌تر می‌شود؛ به عنوان مثال در کسرهای ۲/۱ و ۴/۱، مخرج کسر ۴/۱ بزرگ‌تر است، ولی کسر ۴/۱ از کسر ۲/۱ کوچک‌تر است.

در فرمول نرخ سود که سرمایه ثابت و سرمایه متغیر در مخرج قرار دارند، هر چه سرمایه‌داری بیشتر تکامل بیابد و ماشین‌های تولید مجهزتر گردند و مواد خام و مواد سوختی بیشتر شود، سرمایه ثابت بزرگ‌تر خواهد شد. یعنی در فرمول نرخ سود، با رشد سرمایه‌داری و زیاد شدن حجم مواد خام، مخرج کسر بزرگ‌تر شده و در نتیجه کسر کوچک‌تر می‌گردد و یا به عبارت دیگر نرخ سود تنزل می‌کند.

البته سرمایه متغیر هم با رشد و تکامل سرمایه، رشد می‌کند، اما رشدش نسبت متغیر به وجود می‌آید، نسبت به رشد سرمایه ثابت بسیار کند صورت می‌گیرد.

فرض کنیم سرمایه کل یک سرمایه‌دار، ۵۰۰ میلیون تومان باشد؛ اگر از این ۵۰۰ میلیون توما ۴۰۰ میلیون تومان سرمایه

ثابت و ۱۰۰ میلیون تومان نیز سرمایه متغیر را تشکیل دهد، به فرض آن که کارگران دو برابر مزدی که می‌گیرند کار انجام دهند (یعنی نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ باشد)، ارزش اضافی‌ای که عاید سرمایه‌دار می‌شود ۱۰۰ میلیون تومان خواهد بود. در نتیجه نرخ سود برابر با ۲۰٪ خواهد شد:

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times ۱۰۰ = \frac{۱۰۰}{۴۰۰ + ۱۰۰} \times ۱۰۰ = \frac{۱۰۰}{۵۰۰} \times ۱۰۰ = \frac{۱}{۵} \times ۱۰۰ = ۰/۲۰$$

حال فرض کنیم سرمایه‌دار ۵ میلیون تومان از ارزش اضافی را برای مصرف شخصی خود و خانواده‌اش برداشته و ۱۰ میلیون تومان از ارزش اضافی را به سرمایه متغیر و بقیه (۸۵ میلیون تومان) را به سرمایه ثابت اضافه کند. در چنین صورتی خواهیم داشت:

$$۱۰۰ - ۵ = ۹۵$$

پس از این که سرمایه‌دار برای مصرف شخصی ۵ میلیون تومان از ارزش اضافی برداشت، ۹۵ میلیون تومان باقی می‌ماند. سرمایه‌دار ۱۰ میلیون تومان را از ۹۵ میلیون برداشته و به سرمایه متغیر می‌افزاید:

و بقیه به سرمایه ثابت اضافه می‌شود:

$$۹۵ - ۱۰ = ۸۵$$

$$۱۰۰ + ۱۰ = ۱۱۰ \text{ سرمایه متغیر}$$

↓

سرمایه متغیر قبلی

$$۴۰۰ + ۸۵ = ۴۸۵ \text{ سرمایه ثابت}$$

↓

سرمایه ثابت قبلی

سرمایه متغیر ۱۱۰ میلیون تومان است، اگر کارگران دوبار مزدی که می گیرند کار کنند، ارزش اضافی برابر با ۱۱۰ میلیون تومان خواهد شد و در نتیجه نرخ سود می شود:

$$\begin{aligned} \text{نرخ سود} &= \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times ۱۰۰ = \frac{۱۱۰}{۴۸۵ + ۱۱۰} \times ۱۰۰ \\ &= \frac{۱۱۰}{۵۹۵} \times ۱۰۰ = ۰/۰۱۸/۴۸ \end{aligned}$$

بنابر این می بینیم که چگونه نرخ سود از ۲۰٪ به ۱۸/۴۸٪ تنزل کرد. سرمایه دار نمی تواند جلو تنزل (پایین آمدن) نرخ سود را بگیرد، ولی می تواند تا حدودی آن را خفیف تر کند. یکی از راه هایی که سرمایه دار به وسیله آن تنزل نرخ سود را خفیف تر می سازد، این است که درجه استثمار کارگران را شدیدتر کند. یعنی از کارگران تا آنجایی که می تواند کار بکشد.

راه های دیگری که سرمایه دار معمولاً از آن ها استفاده می نماید از این قبیل اند:

پایین آوردن دستمزد کارگران، صرفه‌جویی کردن در سرمایه ثابت از طریق کم کردن مخارج مربوط به بهداشت و وسایل زندگی کارگران و غیره.

تمایل نرخ سود به تنزل (پایین آمدن)، تضاد بین کارگران و سرمایه‌داران را شدید می‌کند؛ زیرا سرمایه‌داران برای خفیف‌تر کردن تنزل نرخ سود، کارگران را به طور شدیدی استثمار می‌کنند، دستمزد آن‌ها را پایین می‌آورند، مخارج بهداشتی و وسایل ایمنی آن‌ها را کم می‌کنند و غیره.

تمایل نرخ سود به تنزل، همچنین تضاد بین سرمایه‌داران را نیز شدید می‌کند؛ زیرا سرمایه‌داران برای وارد کردن سرمایه‌های خود در صناعی که نرخ سود بالاتری دارند، دست به رقابت شدید و وحشیانه‌ای با یکدیگر می‌زنند.

و مهمتر از همه این که سرمایه‌داران برای به دست آوردن نرخ سود بیشتر، سرمایه خود را به کشورهای عقب‌مانده‌ای صادر می‌کنند که در آنجاها دستمزد کارگران پایین و مواد خام و زمین بسیار ارزان می‌باشد.

سرمایه تجاری و سود تجاری:

سرمایه‌دار صنعتی که دارای کارگاه تولیدی است، نمی‌تواند خودش محصولاتش را بفروشد؛ زیرا این کار دارای مشکلات فراوانی است. تجربه به سرمایه‌دار صنعتی نشان می‌دهد که کالاهایش را به سرمایه‌دارانی بفروشد که هم

بازارهایی در اختیار داشته باشند و هم از نظر مالی دارای اعتبار و پشتوانه باشند. سرمایه‌داران صنعتی از طریق فروش کالاهای شان به این سرمایه‌داران (تاجران)، پول خود را بسیار سریع به دست می‌آورند.

سرمایه‌ای که سرمایه‌داران تجاری (تاجران) با آن محصولات سرمایه‌داران صنعتی (کارخانه‌داران) را می‌خرند **سرمایه‌ی تجاری** می‌باشد.

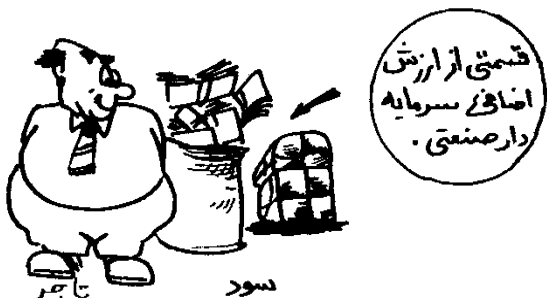
اما روشن است که تاجر هم به خاطر به دست آوردن سود دست به خرید کالاهای سرمایه‌دار صنعتی می‌زند. بنابر این سرمایه‌دار صنعتی که به طور مستقیم ارزش اضافی را تصاحب می‌کند، بخشی از آن را به تاجر می‌دهد. یعنی سودی که عاید تاجر می‌شود نیز بخشی از ارزش اضافی‌ای است که از کار کارگران کارخانه به دست می‌آید.



سرمایه‌دار تجاری (تاجر) وقتی کالاها را به بازار برده و

می‌فروشد، می‌گوید: «سودی که از این کالاها گیر من می‌آید، ارزشی است که به کالا اضافه شده.»

ولی ما می‌دانیم ارزش، زمانی به کالا اضافه می‌شود که روی آن (کالا) کار انجام گیرد؛ خوب در این صورت، تاجر که هیچ گونه کاری روی کالا انجام نداده، چگونه می‌تواند بگوید سودی که عاید من می‌شود ارزشی است که به آن اضافه شده؟ مگر ارزش خود به خود به چیزی اضافه می‌شود؟ نه، خارج از کارخانه به هیچ وجه ارزشی به کالاها اضافه نشده؛ و سودی هم که نصیب سرمایه‌دار تجاری (تاجر) می‌شود، بخشی از ارزشی است که کارگران بدون دریافت مزد به کالاها وارد کرده‌اند. یعنی همان طور که گفتیم سودی که سرمایه‌دار تجاری (تاجر) به دست می‌آورد بخشی از ارزش اضافه است که سرمایه‌دار صنعتی به تاجر واگذار می‌کند.



تجارت داخلی: تجارت داخلی به دو شکل صورت

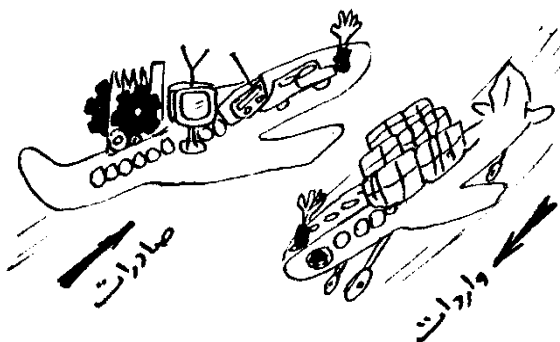
می‌گیرد:

- ۱- عمده فروشی، تجارتی است که بین سرمایه‌داران صنعتی (کارخانه‌داران) و سرمایه‌داران تجاری (تاجران) انجام می‌پذیرد.
- ۲- خرده فروشی، فروش کالاها به طور مستقیم به مردم می‌باشد.



تجارت خارجی: تجارت خارجی عبارت می‌باشد از صادرات و واردات. سرمایه‌داران به وسیله تجارت خارجی سودهای بسیار فراوانی به چنگ می‌آورند. به خصوص برای کشورهای رشد یافته، تجارت خارجی یکی از منابع بزرگ سود می‌باشد. سرمایه‌داران کشورهای رشد یافته محصولات صنعتی را به کشورهای عقب مانده به قیمت‌های بسیار گرانی می‌فروشند، در حالی که مواد خام را از همان کشورها (کشورهای عقب مانده) به قیمت بسیار ارزان می‌خرند.

هر کشور پس از مدت معینی (مثلاً یک سال) می‌آید و قیمت کلیه کالاهایی را که صادر گشته و قیمت کلیه کالاهایی را که وارد شده در نظر می‌گیرد و نسبت آن‌ها را به دست می‌آورد. نسبت بین قیمت کلیه کالاهای صادر شده و قیمت کلیه کالاهای وارد شده در مدت معین (مثلاً یک سال) را **موازنه‌ی بازرگانی** می‌گویند.



اگر صادرات کشوری بیشتر از وارداتش شد، موازنه‌ی بازرگانی مثبت و اگر واردات بیشتر از صادرات باشد، موازنه بازرگانی منفی می‌باشد.

کشوری که موازنه‌ی بازرگانی‌اش منفی باشد، یعنی وارداتش بیشتر از صادراتش شده باشد، باید قیمت کلیه کالاهای صادر شده را از قیمت کلیه کالاهای وارد شده کم کند و باقیمانده را که بدهی‌اش می‌باشد، از منابعی مانند ذخیره‌های طلا و غیره جبران نماید.

سرمایه استقراضی:

گاه پیش می‌آید که سرمایه‌دار پولی در اختیار دارد که همان موقع مورد احتیاجش نمی‌باشد. در نتیجه سرمایه‌ی این سرمایه‌دار که بیکار ماند، سودی تولید نمی‌کند. همین‌طور نیز گاه پیش می‌آید که سرمایه‌دار می‌خواهد ماشین‌های تولیدی جدیدی بخرد، ولی با کمبود پول روبرو می‌شود.

بنابر این سرمایه‌دار باید همیشه مقداری پول به صورت اندوخته (پس‌انداز) داشته باشد، تا در مواقعی که برای خرید ماشین آلات جدید به کمبود پول دچار شد، بتواند با پول پس‌اندازشده، احتیاج خود را رفع نماید.

این پول پس‌انداز شده، گاه که سرمایه‌دار به پول احتیاج پیدا می‌کند، مورد استفاده قرار می‌گیرد و در مواقعی که سرمایه‌دار به آن نیاز ندارد، بی‌مصرف و بی‌استفاده باقی می‌ماند.

می‌بینیم زمانی که یک سرمایه‌دار مقداری پول پس‌انداز دارد و در آن موقع نیز به آن احتیاج ندارد، سرمایه‌دار دیگری برای خرید مواد خام و یا غیره به آن پول نیازمند می‌شود. در چنین صورتی سرمایه‌داری که پول بی‌مصرف دارد، آن را برای مدت معینی به سرمایه‌داری که به آن پول نیاز دارد می‌دهد و پس از پایان مدت معینی پولش را همراه با مقداری پول اضافی

دریافت می کند. به این پول اضافی **بهره** می گویند. بنابر این سرمایه‌ی استقراضی، سرمایه پولی می باشد که برای مدت معینی در مقابل مقداری پول اضافی (بهره) قرض داده می شود.



وقتی سرمایه‌دار پول بی مصرف سرمایه‌دار دیگر را به قرض می گیرد، آن را به کار تولید انداخته و بدین طریق ارزش اضافی (که از کار اضافی و بی‌مزد کارگران حاصل می شود)، به دست می آورد. این سرمایه‌دار پس از به پایان رسیدن مدت معین، پولی را که قرض گرفته به اضافه بهره‌ی آن (که در واقع بخشی از ارزش اضافی می باشد)، به سرمایه‌دار قرض دهنده می دهد. بنابر این می بینیم که بهره در واقع بخشی از ارزش اضافی می باشد.



کارگران به راحتی نمی‌توانند متوجه بشوند که سرمایه‌داران قرض دهنده هم در استثمار آن‌ها سهام می‌باشند، زیرا کارگران، آن‌ها را هیچ‌گاه نمی‌بینند؛ ولی سرمایه‌داران قرض دهنده از آنجا که بخشی از ارزش اضافی را تصاحب می‌کنند، در استثمار کارگران سهام می‌باشند.

بانک‌ها:

یکی از وظایف مهم بانک‌ها، جمع کردن سرمایه‌های بدون مصرف سرمایه‌داران و سپردن آن‌ها به سرمایه‌دارانی می‌باشد که به آن سرمایه‌ها احتیاج دارند.

لازم به توضیح است که بانک‌ها از ابتدا به این صورت نبوده‌اند. در حدود پانصد و هشتاد سال پیش، اولین بانک در جمهوری ایتالیا تاسیس شد. تجارت که توسعه پیدا کرد، به تدریج در جاهای دیگر هم بانک به وجود آمد. وظیفه‌ی آن‌هایی که صاحب بانک بودند، این بود که پول‌های سالم را از پول‌های ناسالم جدا کنند.

اما امروز وظیفه بانک‌ها همان طور که گفتیم جمع کردن سرمایه‌هایی است که نمی‌توانند سود بیاورند و تبدیل آن‌ها به سرمایه‌های سودآور می‌باشد. همچنین پس‌اندازهای مردم نیز در بانک‌ها نگهداری می‌شود.

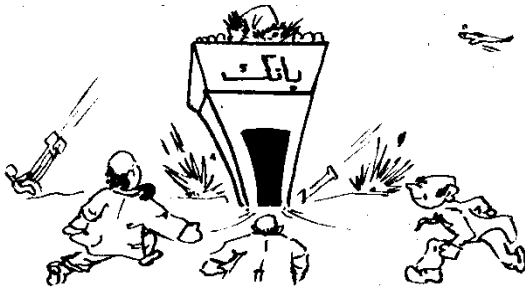


امکان دارد، هر آن چندین نفر به بانک‌ها مراجعه کرده و مقداری پول و یا تمام پول خود را طلب نمایند؛ که البته جای این پول‌های خارج شده را پول‌های جدیدی که به بانک‌ها واریز می‌شود، پر می‌کند.

زمانی که کشور دچار بحران، جنگ و غیره بشود، صاحبان پس‌انداز، گروه گروه برای خارج کردن پول‌های خود به بانک‌ها مراجعه می‌کنند. در چنین صورتی اگر صاحبان بانک‌ها نتوانند به وسیله‌ی قرض کردن پول کافی از دولت،

جواب طلبگاران را بدهند، ورشکست می‌شوند.

ورشکست شدن بانک‌ها، هستی سرمایه‌دارانی را که صاحب بانک می‌باشند نابود می‌کند؛ علاوه بر این سرمایه‌ی پولی سرمایه‌دارانی هم که به بانک‌ها سپرده شده، از بین می‌رود؛ و خرده بورژواها نیز پس‌انداز خود را از دست می‌دهند.



سود بانکی: وقتی سرمایه‌دار برای گرفتن وام به بانک مراجعه می‌کند، صاحب بانک (سرمایه‌دار بانکی) در ازای مقدار پولی که می‌دهد، از او می‌خواهد پس از مدت معینی همان پول را، همراه با مثلاً ۳٪ بهره به بانک برگرداند. یعنی بانک‌دار برای دادن وام به سرمایه‌داران و یا غیره، ۳٪ بهره طلب می‌کند؛ بدین ترتیب جای این سوال است که آیا بانک‌دار به سرمایه‌دارانی هم که پول خود را به بانک می‌سپارند، در همان مدت معین، ۳٪ بهره می‌پردازند؟
پرواضح است که این طور نیست. چون اگر چنین بود،

دیگر سودی برای بانکدار نمی‌ماند. بنابر این بانکدار به سرمایه‌دارانی که پول خود را به بانک می‌سپارند، ۲٪ بهره می‌دهند.

می‌بینیم که بانکدار پولی را با ۲٪ بهره می‌گیرد و با ۳٪ بهره به دیگران می‌دهد. در نتیجه ۱٪ برای او می‌ماند که به آن **بهره بانکی** می‌گویند.

شرکت‌های سهامی:

برای به وجود آوردن تاسیسات عظیم، مانند شرکت‌های بزرگ صنعتی، راه‌های آهن و غیره، احتیاج به سرمایه‌های بزرگی است که یک سرمایه‌دار به تنهایی نمی‌تواند آن سرمایه را تامین نماید. بنابر این برای به وجود آمدن چنین تاسیساتی، باید عده‌ای زیادی پول‌های خود را روی هم بریزند تا بدین طریق سرمایه‌های بزرگی جمع شوند.

و درست به همین خاطر بود که شرکت‌های سهامی به وجود آمدند. یعنی شرکت‌های سهامی از این جهت به وجود آمدند که سرمایه‌های بزرگی را جمع کرده تا به وسیله آن سرمایه‌ها تاسیسات بزرگ ایجاد کنند.



هر شخصی که بخواهد در شرکت سهامی شرکت کند، باید یک و یا چند سهم بگیرد. مثلاً فرض کنیم برای تاسیس یک شرکت بزرگ صنعتی به ۱۰۰۰۰۰۰ (یک میلیون) تومان سرمایه نیاز است، حال اگر این یک میلیون تومان را به هزار سهم تقسیم کنند، برای هر سهم باید ۱۰۰۰ تومان پرداخت کرد. یعنی هر شخصی می‌تواند با پرداخت ۱۰۰۰ تومان، یک سهم و یا با پرداخت ۲۰۰۰ تومان، دو سهم و یا بالاخره با پرداخت پول بیشتری سهم‌های بیشتری بخرد.

در شرکت‌های سهامی حتا دهقانان، کارمندان و کارگران نیز می‌توانند یک و یا دو سهم بخرند و بدین طریق در شرکت بزرگ صنعتی سهیم شوند.

ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که سرمایه‌داران به دهقانان و کارگران هم فرصت سرمایه‌گذاری می‌دهند. آن‌ها می‌گویند: «با توسعه‌ی شرکت‌های سهامی کارگران کارخانه هم می‌توانند در شرکت‌های بزرگ تولیدی سهیم گردند، بنابر این شرکت سهامی وسیله‌ای است که اختلاف بین سرمایه‌دار و کارگر را از میان می‌برد!»

چه شده است؟ آیا سرمایه‌داران دل‌شان به حال کارگران سوخته است که به چنین فکری افتاده‌اند؟ پرواضح است که خیر. سرمایه‌داران تا کاری برای آن‌ها سود نداشته باشد، دست به آن نمی‌زنند. پس صد در صد این هم یک حيله است.

سرمایه‌داران از این راه پول‌های زیادی را به طرف خود می‌کشند و از آن پول‌ها به نفع خود استفاده می‌نمایند.

سهام‌داران کوچک در شرکت‌های سهامی هیچ کاره هستند؛ ولی سرمایه‌داران که سهام‌داران بزرگ می‌باشند، حتا اگر کمتر یک سوم کل سهم‌ها را هم در اختیار داشته باشند، باز هم همه کاره خواهند بود.



فرض
کنیم پس از
یک سال،
شرکت پانصد
هزار تومان
سود ببرد، در

این صورت سرمایه‌داران تصمیم می‌گیرند که مثلاً دویست هزار تومان را به عنوان پس‌انداز کنار بگذارند و بقیه را که سیصد هزار تومان می‌شود، بین سهام‌داران تقسیم کنند.

قبلاً گفتیم که فرض کنیم برای تاسیس شرکتی به یک میلیون تومان سرمایه نیاز باشد و این یک میلیون تومان به هزار سهم تقسیم شود؛ و هر سهم نیز برابر با هزار تومان باشد. حال اگر سیصد هزار تومان را به کل سهام که هزار سهم می‌باشد، تقسیم کنند، به هر سهم سیصد تومان بهره می‌رسد، که به آن سود سهام می‌گویند.

$$\frac{۳۰۰۰۰۰ \text{ تومان}}{۱۰۰۰ \text{ سهم}} = ۳۰۰ \text{ تومان بهره}$$

بنابر این هر سهام‌دار به ازای هر سهم که هزار تومان می‌باشد، سیصد تومان بهره می‌برد؛ یعنی سودی که هر سهام‌دار به ازای هر سهم عایدش می‌شود، ۱۵٪ می‌باشد. اگر سرمایه‌دار پولش را به بانک بسپارد، چون بانک حداکثر به ازای هر هزار تومان سالیانه ۵٪ سود می‌پردازد، در نتیجه سرمایه‌دار برای هر هزار تومان، صد تومان بهره دریافت می‌نماید. این است که سرمایه‌دار به جای این که سرمایه‌اش را به بانک بگذارد، با آن سهام می‌خرد تا برای هر سهم (هزار تومان)، سالیانه سیصد تومان بهره دریافت نماید.

بهره‌ی مالکانه در نظام سرمایه‌داری:

اجاره‌ی سرمایه‌داری: این یک سرمایه‌دار است که زمین‌های زیادی را در اختیار دارد. او می‌گوید زمین‌ها مال من است و هیچ‌کسی حق ندارد بدون اجازه‌ی من در آن‌ها به کشت و کار پردازد.





این سرمایه‌دار دیگری است که زمین‌های زمین‌دار بزرگ را اجاره می‌گیرد.

اما مگر در زمین‌ها چیزی خود به خود کاشته می‌شود؟ مسلم است که خیر. سرمایه‌دار هم که خود به کشت و کار نمی‌پردازد. در این صورت چه کسانی باید زمین‌ها را بکارند؟ معلوم است؛ کارگران. بله، سرمایه‌دار عده‌ای زیادی کارگر مزدبگیر را استخدام می‌کند، تا روی زمین‌ها کار کنند.

کارگران روی زمین‌ها کار می‌کنند و ارزش اضافی به وجود می‌آورند. سرمایه‌دار بخشی از این ارزش اضافی را خود تصاحب می‌کند و بخش دیگر آن را بابت اجاره زمین‌ها به زمین‌دار بزرگ می‌دهد.





اجاره‌ی سرمایه‌داری با اجاره‌ی فیودالی تفاوت دارد. در نظام فیودالی، فیودال‌ها تمام محصولات را که از کار اضافی دهقانان حاصل می‌شد تصاحب می‌کردند، در حالی که در نظام سرمایه‌داری زمین‌دار فقط بخشی از ارزش اضافی را که از کار کارگران به وجود می‌آید، تصاحب می‌کند.

اجاره‌ی تفضیلی (اجاره برای زمین برتر): دو قطعه زمین را در نظر بگیریم و فرض کنیم قطعه زمین اول حاصل‌خیزترین و مرغوب‌ترین زمین و قطعه زمین دوم نامرغوب‌ترین زمین می‌باشد که حاصل‌خیزی و بارآورش کمتر از قطعه زمین اول می‌باشد.

اگر سرمایه‌دار الف قطعه زمین اول را اجاره کرده و در آن صد هزار تومان سرمایه برای خرید بذر (دانه)، نیروی کار (دستمزد کارگران) و غیره مصرف نماید؛ پس از یک سال برابر با دویست هزار کیلو گندم به دست آورد، سرمایه‌دار ب که قطعه زمین دوم (قطعه زمین نامرغوبی که حاصل‌خیزی و بارآورش کمتر است) را به اجاره گرفته، با همان صد هزار تومان سرمایه می‌تواند صد و بیست هزار کیلو گندم به دست

بیاورد.

می‌بینیم با مصرف سرمایه‌ی مساوی، روی دو قطعه زمین، قطعه زمین اول حاصل خیزتر می‌باشد، محصول بیشتری به بار می‌آورد. حال اگر سود متوسط ۲۰٪ باشد، باید سرمایه‌دار به ازای هر ۱۰۰ تومان، ۲۰ تومان و یا به ازای هر ۱۰۰۰ تومان، سودی برابر با ۲۰۰ تومان ببرد. در این صورت سرمایه‌دار برای ۱۰۰۰۰۰ تومان، ۲۰۰۰۰ تومان سود می‌برد. یعنی سرمایه‌دار ۲۰۰۰۰۰ تومان بیشتر از سرمایه‌ی (۱۰۰۰۰۰ تومان) که به کار برده، به دست می‌آورد.

بدین ترتیب بازار باید گندم را از سرمایه‌داری که با ۱۰۰۰۰۰ تومان سرمایه، ۲۰۰۰۰۰ کیلو گندم برداشت کرده، هر کیلو ۶ ریال بخرد.

تومان ۱۲۰۰۰۰ = ریال ۲۰۰۰۰۰ = ۲۰۰۰۰۰×۶ کیلو گندم
و از سرمایه‌داری که در زمین نامرغوب کشت کرده و با ۱۰۰۰۰۰ تومان، ۱۲۰۰۰۰ کیلو گندم به دست آورده، کیلویی ۱۰ ریال خریده شود تا هر کدام از سرمایه‌دارها ۲۰٪ سود متوسط عایدشان شود.

تومان ۱۲۰۰۰۰ = ریال ۱۲۰۰۰۰۰ = ریال ۱۰ $\times$ ۱۲۰۰۰۰ کیلو گندم

ولی آیا چنین چیزی ممکن است؟ آیا می‌شود در بازار قیمت گندم هم کیلوی ۱۰ ریال باشد و هم کیلوی ۶ ریال؟ خیر

چنین چیزی ممکن نیست. بازار گندم را از هردو سرمایه‌دار به یک قیمت می‌خرد.

بازار کاری ندارد که سرمایه‌دار محصولش را در چگونه زمینی کاشته است؛ گندم، گندم است، حال چه در زمین حاصل‌خیز و مرغوب کاشته شده باشد و چه در زمین نامرغوب‌تر. ولی چیزی که هست، اگر قیمت گندم بر اساس زمین حاصل‌خیز و مرغوب تعیین شود، آن گاه گندم در بازار کیلوی ۶ ریال می‌شود و سرمایه‌داری که در زمین غیرحاصل‌خیز و نامرغوب کشت کرده، نه تنها سود متوسط ۲۰٪ عایدش نمی‌شود، بلکه کلی هم ضرر می‌کند. و از آنجا که سرمایه‌دار اگر سود متوسطی کمتر از ۲۰٪ به دست آورد، سرمایه‌اش را از کشاورزی خارج کرده و در رشته‌ی دیگری به کار می‌اندازد. بازار قیمت را بر اساس نامرغوب‌ترین زمین تعیین می‌نماید. بدین ترتیب گندم از تمام سرمایه‌داران کیلویی مثلاً ۱۰ ریال خریده می‌شود که در این صورت:

سرمایه‌دار ب (که زمین نامرغوب را اجاره کرده است) ۲۰۰۰۰ تومان سود عایدش می‌شود که همان ۲۰٪ سود متوسط می‌باشد. این ۲۰٪ سود متوسط از کار اضافی کارگران حاصل می‌شود.

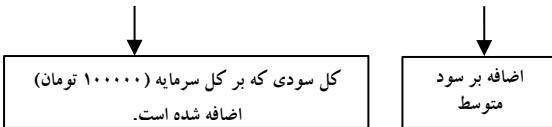
اما سرمایه‌دار الف که زمین حاصل‌خیزتر و مرغوب‌تری را اجاره نموده است، مبلغی بیشتر از ۲۰٪ سود متوسط به دست

می آورد:

تومان ۲۰۰۰۰۰ - ریال ۲۰۰۰۰۰۰ = ۱۰ ریال $\times$ ۲۰۰۰۰۰
کیلو گندم

تومان اضافه بر سرمایه ۱۰۰۰۰۰ = ۱۰۰۰۰۰ - ۲۰۰۰۰۰
تومان قیمت کل گندم سرمایه‌ی که سرمایه‌دار به کار برده.
اما چون ۲۰٪ سود متوسط در ۱۰۰۰۰۰ تومان سرمایه،
۲۰۰۰۰ تومان می‌شود، سرمایه‌دار الف مبلغی برابر با ۸۰۰۰۰
تومان اضافه تر می‌آورد:

۸۰۰۰۰ هزار تومان = ۲۰۰۰۰ هزار تومان - ۱۰۰۰۰۰ تومان



به این ۸۰۰۰۰ تومان که بیشتر از اضافه بر سود متوسط به
دست آمده، **سود تفضیلی** می‌گویند.

بنابر این سود تفضیلی، سودی است که اضافه بر سود
متوسط می‌باشد و از زمین‌های حاصل‌خیز و مرغوب به دست
می‌آید. سرمایه‌دار الف خیلی مایل است که این سود اضافی
(سود تفضیلی) را به جیب بزند؛ ولی چنین کاری برایش مشکل
است؛ زیرا سرمایه‌دار این سود اضافی را به عنوان اجاره‌ی
تفضیلی به زمین‌دار می‌دهد و ۲۰٪ سود متوسط را هم برای
خودش نگاه می‌دارد.



اما این سود متوسط و سود اضافی خود به خود به وجود نیامده‌اند بلکه کارگران آن‌ها را آفریده‌اند. بنابر این سود اضافی که به زمین‌دار پرداخت می‌شود، بخشی از ارزش اضافی است.

اجاره‌ی مطلق: زمین‌دار خودش را مالک زمین می‌داند و به همین جهت حاضر نمی‌شود از اجاره‌ی زمین نامرغوبی که در اجاره‌ی سرمایه‌دار ب می‌باشد، صرف نظر کند. سرمایه‌دار ب هیچگونه سودی اضافه بر سود متوسط به دست نمی‌آورد و به همین خاطر مجبور است محصولاتش را طوری بفروشد که مقداری بیشتر از سود متوسط به دست بیاورد، تا آن را بابت اجاره به زمین‌دار بدهد.

به چنین اجاره‌ای که از فروش محصولات کشاورزی به قیمتی بالاتر از قیمت تولید آن تهیه شود، اجاره‌ی مطلق

می گویند.

قیمت تولید همان طور که قبلاً می گفتیم عبارت است از:

سود متوسط + مخارج تولید برای سرمایه دار = قیمت تولید

مخارج تولید برای سرمایه دار عبارتند از:

سرمایه ی متغیر + سرمایه ی ثابت = مخارج تولید برای

سرمایه دار.

سرمایه ی متغیر مساوی است با دستمزد کارگران.

سرمایه ی ثابت مساوی است با پولی که صرف خرید بذر،

ماشین آلات کشاورزی، کود شیمیایی و غیره می شود.

اجاره ی مطلق نیز مانند اجاره ی تفصیلی بخشی از ارزش

اضافی است که توسط کار اضافی کارگران به وجود می آید.

فصل پنجم: بحران‌های سرمایه‌داری

اضافه تولید:

وقتی بیش از حد قدرت خرید مردم، پوشاک تولید شودف انبارها به تدریج از پوشاک پر می‌شود؛ در نتیجه کارخانه‌دار کارخانه را تعطیل می‌کند؛ کارگران زیادی بیکار می‌شوند و دستمزد کمی را هم که قبلاً می‌گرفتند، قطع می‌شود.

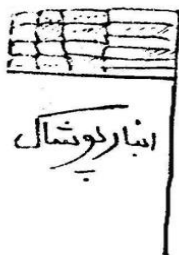


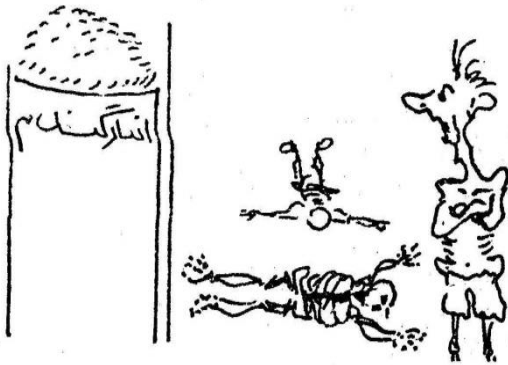
وقتی بیش از قدرت خرید مردم، گندم تولید شود، کارگران بسیاری بیکار می‌شوند و دستمزدشان قطع می‌شود؛ بدین ترتیب آن‌ها باید گرسنگی بکشند، زیرا پول ندارند، زیرا بیکار شده‌اند، زیرا گندم زیاد تولید شده است.



انبارها پر از زغال اند، اما زحمتکشان به خاطر نداشتن زغال، در اتاق سردشان می لرزند.

انبارها پر از پوشاک اند، اما توده های زحمتکش بدون پوشاک به سر می برند.



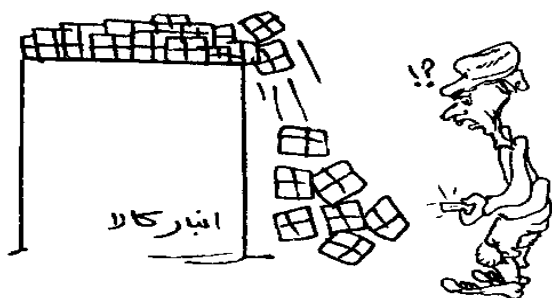


انبارها پر از گندم اند، اما صدها هزار نفر از گرسنگی می میرند.

انبارها چگونه پر می شوند؟

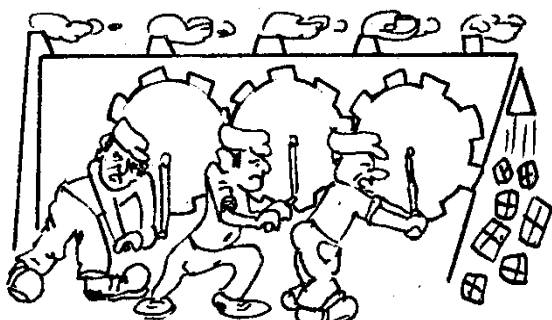
کارگران و سایر زحمتکشان که مصرف کنندگان اصلی جامعه می باشند، به دلیل این که شدیداً از طرف سرمایه داران استثمار می شوند، دستمزدشان پایین است؛ پایین بودن دستمزد باعث می شود که آن ها نتوانند هر آن چه کالا که مورد نیازشان است، بخرند. در نتیجه کالاها بسیار کند به فروش می روند و یا گاهی اصلاً به فروش نمی روند؛ بدین ترتیب انبارها پر می شوند.

بنابر این می بینیم که کالاها زیاده تر از احتیاجات مردم تولید نمی شود، بلکه به نسبت قدرت خرید مردم زیاده تر تولید می شوند.



نشانه‌های بحران اضافه تولید عبارت اند از:
متوقف شدن تجارت، به فروش نرفتن بسیاری از کالاها در بازار، متوقف شدن تولید و تعطیل کارخانه‌ها و به دنبال آن بیکار شدن کارگران.

علت اصلی بحران‌ها، تضاد بین کار و تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید می‌باشد. این تضاد به شکل تضاد آشتی‌ناپذیر طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی سرمایه‌دار نمایان



می‌گردد.

از آنجا که سرمایه‌داران به دنبال سود بیشتر می‌گردند، تکنیک را بهتر کرده و ماشین‌های تولیدی پیشرفته‌تری را به کارخانه می‌آورند و بدین طریق پشت سر هم کالا تولید می‌کنند.

اما به علت پایین بودن دستمزد کارگران و افزایش بیکاری و فقر تنگدستی دهقانان و غیره، مصرف کالاها بسیار محدود می‌شود. تولید زیاد و مصرف کم باعث می‌گردد که تولید سرمایه‌داری با چهارچوب تنگ مصرف برخورد نماید.

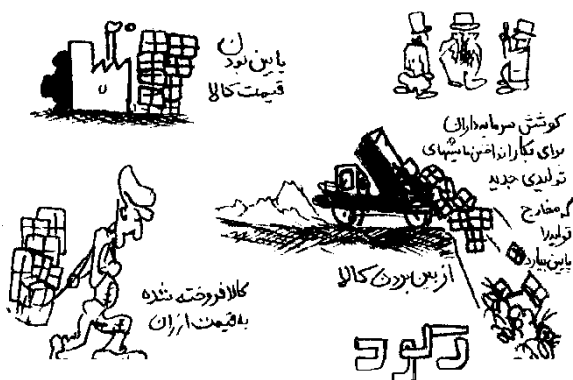
به طور کلی تا نظام سرمایه‌داری وجود دارد، بحران هم وجود خواهد داشت؛ زیرا تا نظام سرمایه‌داری وجود دارد، تضاد بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید وجود خواهد داشت.

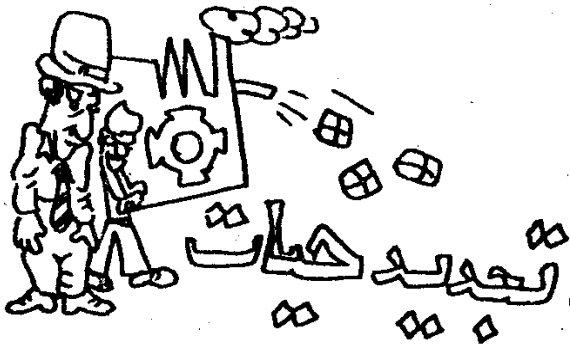
دوره‌های سرمایه‌داری و مراحل آن:

فاصله‌ی بین آغاز یک بحران را تا آغاز بحران بعدی، یک دوره (سیکل) می‌گویند که از چهار مرحله تشکیل شده است. مرحله‌ی اول، دوره (سیکل) بحران می‌باشد. این مرحله با متوقف شدن تجارت داخلی و خارجی، ورشکستگی، کمبود پول، بیکاری، پایین آمدن مزدها، اضافه تولید کالاها، از بین رفتن کالاها و ماشین آلات و موسسات، پایین آمدن قیمت‌ها و غیره همراه است.



مرحله‌ی دوم، رکود (مرحله‌ی فروکش) می‌باشد؛ در این مرحله قیمت‌های کالاها پایین است، تولید صنعتی در حالت رکود به سر می‌برد. قسمتی از کالاهای اضافی از بین برده شده و قسمتی از آن‌ها با قیمت‌های بسیار پایین فروخته شده‌اند. سرمایه‌داران برای خارج شدن از این مرحله تلاش می‌کنند

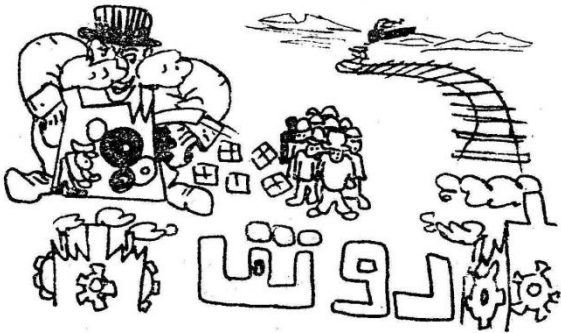




تا با وسیله استثمار شدید کارگران و یا به کار انداختن ماشین‌های تولیدی جدید و پیشرفته مخارج تولید را پایین بیاورند.

مرحله‌ی سوم، بهبود یا تجدید حیات (از سرگرفتن حیات) است. در این مرحله آن بخش از موسسات و ماشین‌آلاتی که بین نرفته‌اند، تولید را گسترش می‌دهند و به تدریج تولیدات به وضع عادی‌اش برمی‌گردد. قیمت‌ها بالا می‌روند، سرمایه‌داران به سودهای کلانی دست می‌یابند و بدین ترتیب بهبود (تجدید حیات) وارد مرحله بعدی، مرحله رونق می‌شود.

مرحله‌ی چهارم، مرحله‌ی رونق است. رونق آخرین مرحله‌ی دوره (سیکل) می‌باشد. در این مرحله موسسات صنعتی جدید و راه آهن و غیره ساخته می‌شود؛ قیمت‌ها افزایش پیدا می‌کند، سرمایه‌داران برای تولید هر چه بیشتر تلاش می‌کنند، تاجران به سرمایه‌داران سفارش تولید کالاهای



هر چه بیشتر می دهند و سرانجام ناگهان معلوم می گردد که تقاضا کنندگان (خریداران) کالا، از حجم کالاها بسیار کمتر اند و بدین ترتیب انبارها لبریز می شوند و دربارہ بحران فرا می رسد؛ و مراحل دوره (سیکل) از نو تکرار می گردد.

بحران های کشاورزی:

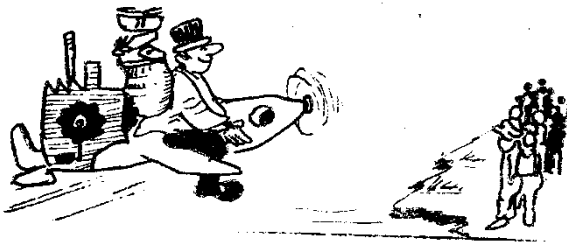
بحران های اضافه تولید فرآورده های کشاورزی، بحران های کشاورزی می باشند. علت اساسی این بحران ها نیز مانند بحران های صنعتی، تضاد سرمایه داری، یعنی تضاد بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی است.

بحران های کشاورزی معمولاً طولانی تر از بحران های صنعتی هستند. علت های این امر یکی این می باشد که زراعت از صنعت عقب مانده تر است. دیگر این که چون زمین تحت مالکیت خصوصی یک عده زمین دار می باشد، سرمایه به طور آزادانه ای نمی تواند در کشاورزی به جریان بیفتد.

بحران‌ها و شدیدتر شدن تضادهای سرمایه‌داری:

در اثر بحران‌ها در حالی که ثروت‌های بزرگی از بین می‌رود، میلیون‌ها زحمتکش از گرسنگی و فقر تهدید به مرگ می‌شوند؛ سرمایه‌داران به هیچ وجه نمی‌توانند آن چه را که پیش آمده کنترل کنند و در اینجاست که ناتوانی سرمایه‌داران آشکار می‌گردد. بحران‌ها میلیون‌ها کارگر را بیکار و آواره می‌کند و میلیون‌ها دهقان را بیچاره و خانه‌خواب می‌نماید.

این است که بحران‌ها تضاد بین کارگران و سرمایه‌داران را از هر زمانی شدیدتر می‌کند.



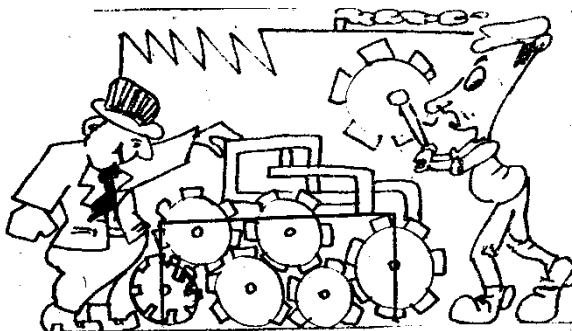
فصل ششم: امپریالیزم

امپریالیزم از کلمه‌ی امپریال می‌آید. امپریال هم یعنی امپراتوری. بنابر این امپریالیزم به مفهوم طرفداری از امپراتوری می‌باشد. منظور از امپراتوری این است که کشوری سرزمین‌های زیادی را تصرف کرده و مردم آن کشورها را مجبور کنند تابع کشور تجاوزگر باشند. بدین ترتیب معنی ساده‌ی امپریالیزم، تجاوز به کشورهای دیگر و جهان‌گیری می‌باشد.

در تمام کشورهای سرمایه‌داری، قبل از این که این کشورها وارد مرحله‌ی امپریالیزم (آخرین مرحله‌ی



سرمایه‌داری) شوند، بین سرمایه‌داران بزرگ و کوچک و متوسط، رقابت سختی وجود داشت. سرمایه‌داران تنها در این فکر بودند که سودی بیشتری ببرند، به همین خاطر تکنیک را بهتر می‌کردند، ماشین‌های تولیدی پیشرفته و جدید وارد کارخانه می‌کردند و کارگران را به شدت استثمار می‌نمودند. سرمایه‌داران بزرگ که شاید بیشتر از ده درصد نمی‌شدند،



صحت در صد کارگران را در اختیار داشتند؛ و بقیه‌ی سرمایه‌داران، یعنی نود درصد سرمایه‌داران، حدود چهل درصد کارگران را در موسسات خود به کار گرفته بودند. در نتیجه سرمایه‌داران بزرگ که بیشتر کارگران را در اختیار داشتند، کالاهای بیشتری تولید می‌کردند. آن‌ها حتا بیش از نصف تولیدات کشور را انجام می‌دادند. این بود که ادامه‌ی رقابت چیزی جز ضرر نصیب‌شان نمی‌کرد.

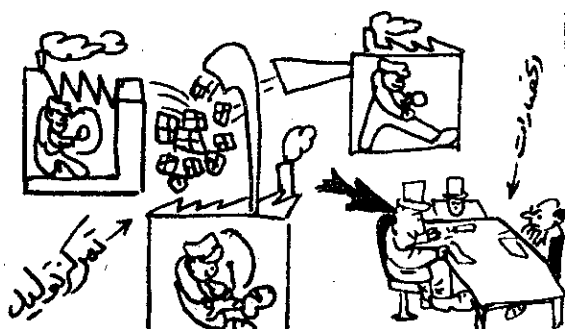
اتحاد و سازش بین تمام سرمایه‌داران بزرگ و متوسط و کوچک که در حال رقابت با یکدیگر بودند، امری غیرممکن بود؛ ولی سازش و اتحاد میان ده در صد سرمایه‌داران (سرمایه‌داران بزرگ) چندان کار دشواری نبود و سرانجام نیز سرمایه‌داران بزرگ با هم سازش کردند:



«حال که رقابت همه‌ی سرمایه‌داران بزرگ و کوچک باعث شد که بیشترین قسمت تولیدات فقط در دست ما ده در صد سرمایه‌دار بزرگ جمع شود، بهتر است با هم متحد شویم و رقابت آزاد را کنار بگذاریم؛ این طور هم راحت می‌توانیم قیمت کالاهای مان را هر چه دل مان خواست بالا ببریم و هم راحت می‌توانیم تولیدات را کنترل کنیم و بدین ترتیب به سرمایه‌داران کوچکی که هنوز می‌خواهند رقابت را ادامه دهند ضربه‌ی محکمی می‌زنیم.»

رقابت آزاد باعث شد که تولیدات تقریباً یکجا جمع شود؛

و این جمع شدن تولید در یکجا (تمرکز تولید) نیز به تدریج انحصارات را به وجود آورد.



سرمایه‌داران بزرگ برای این که تولیدات را کاملاً در دست خود بگیرند، سعی می‌کردند به وسیله‌ی راه‌هایی سرمایه‌داران کوچک و متوسط را هم مجبور کنند که یا به آن‌ها بپیوندند و دست از رقابت بردارند و یا در غیر این صورت ورشکست می‌شدند. بعضی از این راه‌ها از این قرار بود:

با خریداران کالاها، قرارداد می‌بستند که فقط از آن‌ها، یعنی فقط از سرمایه‌داران بزرگ کالاهای شان را بخرند. یا با کارگران قرارداد می‌بستند که فقط برای آن‌ها کار کنند و یا مثلاً به هر ترتیبی شده بود نمی‌گذاشتند مواد اولیه، یعنی موادی که کارخانه برای تولید کالا به آن نیاز داشت، به سرمایه‌داران کوچک برسد و از این جور چیزها.



یکی از راه‌هایی که سرمایه‌داران بزرگ به وسیله‌ی آن سرمایه‌های پراکنده را یکجا می‌کردند، گسترش شرکت‌های سهامی بود.



سرمایه‌داران، مخالف رقابت آزاد بودند و همه‌ی این تلاش‌ها در جهت مبارزه با رقابت آزاد صورت می‌گرفت. وقتی بیش از نصف تولیدات توسط سرمایه‌داران بزرگ که ده در صد کل سرمایه‌داران را تشکیل می‌دادند، انجام می‌گرفت، اتحاد برای انحصاری کردن تولید تنها راهی بود که

منافع آنان را حفظ می نمود. به همین خاطر آن ها اتحادیه هایی تشکیل دادند و قراردادهایی بستند که طبق آن قراردادها:

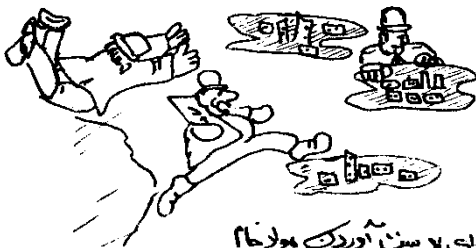
۱- هیچ سرمایه داری حق نداشت کالایش را از سرمایه دار دیگری که همان نوع کالا را تولید می کند، گران تر و یا ارزان تر بفروشد.

۲- مقدار کالایی را که هر سرمایه دار باید تولید می کرد، تعیین می شد.

۳- بازارهای فروش بین سرمایه داران بزرگ تقسیم می گشت.

۴- مقدار مواد خام معینی به هر کارخانه دار داده می شد و غیره.

انحصار، گر چه توانست سرمایه داران را مجبور کند که در قیمت گذاشتن روی کالاها با یکدیگر رقابت نکنند و گر چه امپریالیست ها می گویند حاکمیت انحصارات رقابت و بحران را از میان می برد، اما خود آن ها به خوبی می دانند که انحصارات نه تنها رقابت را از بین نبرد بلکه رقابت را بی رحمانه تر کرده



رقابت برای بدست آوردن مولاها

است. با حاکمیت انحصارات، سرمایه‌داران بزرگ برای به دست آوردن بازار بیشتر و بهتر و به دست آوردن مواد خام بیشتر و غیره، با یکدیگر دست به رقابت و مبارزه‌ی شدیدتر و خشن‌تری می‌زنند.

سرمایه‌ی مالی:

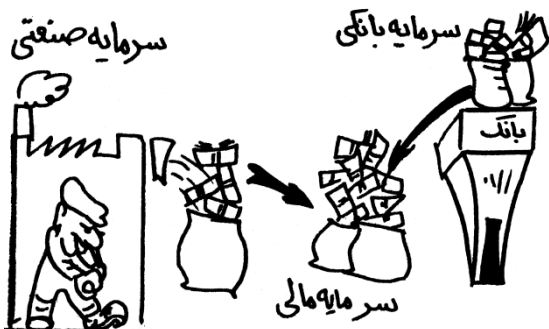
وقتی سرمایه‌دار، سرمایه‌اش را به کار می‌اندازد، باید منتظر سود آن باشد. این سود یک دفعه به دستش نمی‌رسد؛ چون کالاها به تدریج تولید شده و به فروش می‌رسند. مثلاً یک سرمایه‌دار را در نظر بگیرید که صد ملیون تومان سرمایه را در جریان تولید انداخته است؛ این سرمایه‌دار می‌خواهد بعدها بخشی از سود این سرمایه را به سرمایه اضافه کرده و بدین ترتیب کارخانه‌اش را توسعه بدهد. ولی از آنجا که هر روز مقداری کالا تولید شده و به فروش می‌رسد، سود هم کم‌کم جمع می‌شود؛ به همین جهت سرمایه‌دار باید ماه‌ها منتظر بماند تا سرمایه‌ی اولیه، همراه با ارزش اضافی به طور کامل در اختیارش قرار گیرد. بنابر این در این مدت هر روز مقداری پول به دست سرمایه‌دار می‌رسد که بی‌مصرف می‌ماند؛ چرا بی‌مصرف می‌ماند؟ چون سرمایه‌دار نمی‌تواند با سود یک روز کارخانه‌اش را گسترش دهد. در نتیجه این مقدار پول بی‌مصرف به بانک سپرده می‌شود.

همه‌ی سرمایه‌داران پول‌های بی‌مصرف خود را به بانک

می‌سپرند که بدین ترتیب سرمایه‌های بزرگی در بانک‌ها جمع می‌شود که دیگر بی‌مصرف نمی‌ماند؛ زیرا سرمایه‌داران دیگری به آن سرمایه‌ها احتیاج پیدا کرده و آن‌ها را به عنوان قرض از بانک‌ها می‌گیرند و پس از مدتی همان پول را همراه با بهره‌اش برمی‌گردانند.

سرمایه‌داران صنعتی برای توسعه و گسترش کارخانجات خود به سرمایه‌های که در بانک‌ها وجود دارند، نیازمند می‌شوند. یعنی در واقع سرمایه‌ی انحصاری صنعتی (به معنی کارخانجات بزرگ و شرکت‌های بزرگ صنعتی که در انحصار سرمایه‌داران بزرگ است) به سرمایه‌ی انحصاری بانکی (یعنی سرمایه‌های بزرگی که در بانک‌های بزرگ جمع شده و در انحصار بانک‌داران می‌باشد) نیازمند می‌گردد و با هم ترکیب می‌شوند.

از درهم شدن سرمایه‌ی انحصاری صنعتی و سرمایه‌ی



انحصاری بانکی، سرمایه‌ی مالی به وجود می‌آید.

سرمایه انحصاری صنعتی + سرمایه‌ی انحصاری بانکی =
سرمایه مالی.

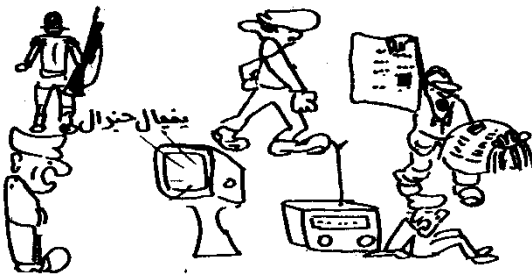
ترکیب سرمایه‌ی انحصاری صنعتی و سرمایه‌ی انحصاری بانکی را در این هم به خوبی می‌توان دید که بیشتر سرمایه‌داران بزرگی که همه کاره‌ی بانک‌ها هستند و در بانک‌ها دارای مقام می‌باشند، در کارخانه‌ها و شرکت‌های صنعتی هم دارای مقام‌های بزرگ هستند.

مثلاً هفتاد سال پیش در یک کشور امپریالیستی، سه بانک بزرگ اداره‌کننده‌ی صد و هشتاد موسسه‌ی صنعتی و دوست شرکت سهامی بودند. یعنی این سره بانک روی هم‌رفته در سیصد و هشتاد شرکت مقام داشتند. از طرف دیگر بیست و پنج کارخانه‌دار بزرگ هم جزو اداره‌کنندگان این سه بانک بودند.

از این مطلب معلوم می‌شود که چگونه هم بانک‌داران در شرکت‌های صنعتی و تجاری مقام دارند و هم کارخانه‌داران بزرگ در بانک‌ها صاحب مقام هستند. علاوه بر این روشن می‌شود که چگونه سرمایه‌ی انحصاری صنعتی و سرمایه‌ی انحصاری بانکی با هم ترکیب می‌گردند. همان طور که قبلاً نیز گفتیم از ترکیب سرمایه‌ی انحصاری صنعتی و سرمایه‌ی انحصاری بانکی، سرمایه‌ی مالی به وجود می‌آید.

الیگارشسی مالی:

سرمایه‌داران بزرگ برای این که عمر خود را طولانی‌تر کنند، دستگاه‌های تبلیغاتی (رادیو، تلویزیون، مطبوعات و غیره) و ارتش و پلیس را در اختیار خود می‌گیرند. از دستگاه‌های تبلیغاتی مانند رادیو، تلویزیون، مطبوعات و غیره، برای تبلیغ از نظام سرمایه‌داری و سرگرم نمودن و فریب مردم استفاده می‌نمایند و پلیس و ارتش را نیز برای سرکوب هر نوع اعتراضی به کار می‌گیرند.



در کشورهای امپریالیستی، سرمایه‌داران بزرگ، این‌ها که تعدادشان بسیار کم است، تمام منابع و سرمایه‌های کشور را در دست دارند؛ از زمین و کشاورزی و کارخانجات بزرگ و شرکت‌های تولیدی و بانک‌ها گرفته تا معدن‌های طلا، نقره، الماس، آهن و غیره. علاوه بر این، سرمایه‌داران بزرگ برای حفظ این سرمایه‌ها، ارتش، پلیس، رادیو، تلویزیون، مطبوعات و غیره را نیز در اختیار دارند.



الیگارش‌های مالی یعنی قرار داشتن تمام امور اقتصادی و سیاسی در دست عده‌ای بسیار کمی که شاید ده در صد جامعه را هم تشکیل نمی‌دهند و یا بهتر است بگوییم، الیگارش‌های مالی عبارت است از بزرگی عده‌ای بسیار کمی بر تمام مردم.

مثلاً در آمریکا همه چیز (زمین، کارخانجات بزرگ، شرکت‌های صنعتی بزرگ، موسسه‌های بانکی، وسایل تبلیغات، دستگاه‌های دولتی، دانشگاه‌ها، مدارس، مطبوعات و غیره و غیره) در دست شصت خانواده است. این شصت خانواده که به هشت گروه (گروه راکفلر، گروه مورگان، گروه دوپان و پنج گروه دیگر) تقسیم می‌شوند، تمام امور اقتصادی و سیاسی کشور را به طور اشتراکی در اختیار خود گرفته‌اند.

صدور سرمایه:

سرمایه‌داران بزرگ تمام سرمایه‌های خود را در داخل کشور به کار نمی‌اندازند؛ زیرا این کار برای آنها صرف ندارد. قبلاً گفتیم که هر چه سرمایه گسترش یافته‌تر شود، نرخ

سود پایین تر می آید (زیرا در فرمول نرخ سود، کل سرمایه که در مخرج کسر قرار دارد، هرچه بزرگتر شود خود کسر کوچک تر می گردد). این است که سرمایه داران مقدار کمی از سرمایه های شان را در داخل به کار می اندازند و بقیه را که سرمایه های اضافی می باشد، به خارج صادر می کنند.

ارزش اضافی

$$۱۰۰ \times \frac{\text{نرخ سود}}{\text{کل سرمایه}}$$

کل سرمایه

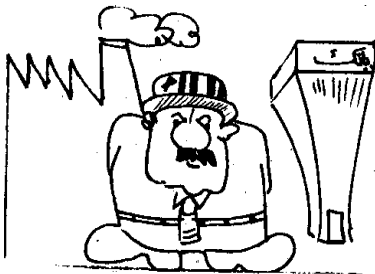
مهم ترین علتی که باعث می شود سرمایه دار سرمایه اش را به خارج صادر کند، پایین آمدن نرخ سود است. بنابر این مهمترین علتی که باعث می شود سرمایه دار سرمایه اش را به خارج صادر کند، پایین آمدن نرخ سود است. بنابر این سرمایه داران بزرگ که همیشه دنبال سود بیشتر هستند، سرمایه های شان را به کشورهای عقب مانده صادر می کنند؛



چون که در این کشورها دستمزد کم است، زمین و مواد خام ارزان می‌باشند و غیره. بدین ترتیب در فرمول نرخ سود، کل سرمایه که در مخرج قرار دارد، کوچک و ارزش اضافی که در صورت کسر می‌باشد، بزرگ می‌گردد و در نتیجه کسر بزرگ می‌شود، یعنی نرخ سود بالا می‌رود.

معمولاً سرمایه‌داران به دو راه سرمایه‌های شان را صادر می‌کنند. یک راه این است که آن‌ها سرمایه‌های شان را به سرمایه‌داران کشورهای دیگر قرض می‌دهند و با بهره‌هایی که روی سرمایه‌ها می‌گیرند، کلی سود می‌برند.

دومین راه به این ترتیب است که سرمایه‌داران بزرگ در کشورهای عقب‌مانده کارخانجات عظیم می‌سازند، شرکت‌های صنعتی و تجارتی تاسیس می‌کنند، بانک‌های بزرگ به وجود می‌آورند و غیره.



با این که در امپریالیزم صدور سرمایه اهمیت زیادی پیدا می‌کند، ولی این

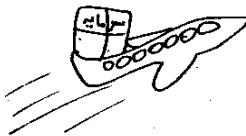
امر مانع از صدور کالا نمی‌گردد. اتفاقاً صدور سرمایه، صدور کالا را راحت‌تر از پیش می‌کند؛ به عنوان مثال وقتی یک کشور امپریالیستی به کشوری سرمایه قرض می‌دهد، آن کشور

را مجبور می‌نماید که کالاهای خود را از کشور قرض‌دهنده بخرد.

جالب اینجاست که سرمایه‌داران وقتی سرمایه‌های خود را به خارج صادر می‌کنند، برای فریب دادن مردم کشورهای عقب‌افتاده می‌گویند:

«ما علاقه داریم که صنعت در تمام جهان پیشرفت کند؛ به همین خاطر چون دیدیم در اینجا از صنعت خبری نیست و مردم زندگی بدی دارند، دلمان سوخت و آمدیم کمکی به این کشور عقب‌مانده بکنیم!»

اما در واقع آن‌ها به خاطر غارت منابع و ثروت آن کشور و از همه مهمتر غارت نیروی کار زحمتکشان و به جیب زدن



سودهای
فراوان،
سرمایه‌های
شان را به خارج
صادر می‌کنند.

تقسیم دنیا بین سرمایه‌داران بزرگ کشورهای امپریالیستی و مبارزه برای تقسیم دوباره: وقتی سرمایه‌داران بزرگ کشورهای امپریالیستی می‌خواهند سرمایه‌های شان را به خارج صادر کنند، بر سر به دست آوردن هر چه بیشتر بازارهای جهانی، بین آن‌ها مبارزه و رقابت شدیدی در می‌گیرد.

در تقسیم دنیا بین امپریالیست‌ها، امپریالیست‌هایی که سرمایه‌ی اضافی‌شان بیشتر باشد، سهم بیشتری گیرشان می‌آید؛ و برعکس هر چه امپریالیست‌ها سرمایه‌شان کمتر باشد، بازارهای کمتری نصیب‌شان خواهد شد. بنابر این می‌بینیم که جهان به نسبت مقدار سرمایه‌ی اضافی‌ای که هر کشور امپریالیستی دارد، بین آنان تقسیم می‌گردد.

امپریالیست‌ها می‌گویند تقسیم جهان برای جلوگیری از وقوع جنگ است؛ اما با تقسیم جهان نیز اختلافات آنان حل نشده و خطر بروز جنگ نه تنها از بین نمی‌رود، بلکه بیشتر از پیش می‌شود.

چرا؟ برای این که بعضی از کشورهای امپریالیستی که موقع تقسیم جهان سرمایه‌ی اضافی کمی داشتند، سهم کمتری به آن‌ها رسیده و بعدها که سرمایه‌ی اضافی‌شان زیادتر شده، خواهان سهم بیشتری می‌شوند. یا مثلاً بعضی از کشورها هنگام تقسیم جهان، به علل مختلف در تقسیم شرکت نداشته و به همین جهت سهمی گیرشان نیامده، ولی بعدها صاحب سرمایه‌ی اضافی شده و می‌خواهند تقسیم جهان از اول صورت بگیرد تا سهمی هم گیر آن‌ها بیاید.



انتشارات محسن به چاپ رسانیده است:

- امپریالیزم
- لنین (سه مقاله از استالین)
- مارکس، انگلس و مارکسیزم (چند مقاله از لنین)
- تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی
- از کمون اولیه تا کمونیزم
- قسم به خونتان رفیقان! (زندگی و پیکار قهرمانانه‌ی شماری از کمونیست‌های جانباخته زیر ساطور رژیم تبهکار اسلامی ایران)
- مائوتسه دون (زندگی‌نامه مختصر)
- اصول مقدماتی فلسفه اثر ژرژ پولیتسر
- از کمون اولیه تا کمونیزم به زبان پشتو